بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی محمد سید المرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین
الطیبین الطاهرین اما بعد اگرچه احوال و معجزات حضرت سید انام و مناقب اصحاب و دوازده امام و مقامات
اولیای عظام اظهر من الشمس است و متقدمین و متاخرین در اکثر کتب معتبرهٔ عربی و فارسی ثبت
گردانیده اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقه مندرج است و بعد از تجسس و
تفحص بسیار یافته و دانسته میشود و خالی از تصدیعی نبود بنابران این فقیر حقیر محمد داراشکوه
حنفی قادری می خواست که اسامی و تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کائنات زبدهٔ
موجودات صلی الله علیه وسلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن رکین دین قویم و چهار برج حصن حصین
ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول است با یازده امام دیگر
که هر یک ثمرهٔ شجرهٔ اصطفا و قرهٔ باصرهٔ اجتبا و وارثان علم حضرت سید الانبیا اند و ائمهٔ اربعه
که چهار دیوار خانهٔ اسلام و مقتدای فرقهٔ انام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی
در باب ایشان وارد است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و انبیا مرا علما اولیا ست

سر علم ظاهری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیده و احوال ایشان آنچه از کتب معتبره بنظر در آمده
بیرون آورده سلسله بسلسله قلمی نماید و جماعتی که ترتیب سلسله ایشان معلوم نشد ذکر آنها را در فصل علیحده
مندرج ساخته تا طالب آن باسانی بمطلب خویش فائز گردد و نیز چون این حقیر را کمال اخلاص
و بندگی باین طائفه علیه بوده روز و شب جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاقان و معتقدان
ایشان میدانست و از نتیجه تحریر شمه از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول شد زیرا که اگر کسی را
وصل دوست میسر نباشد تا خاطر را بحسب وجود گفتگوی او خوش میدارد و سید انام علیه الصلوة
والسلام فرموده اند اگر کسی مانده شد که بیاران قافله رحمت بار و توانا بود که او را از آن مانده بقافله
نگذارند و نیز آنسرور صلعم فرموده اند من احب قوما فهو منهم یعنی کسیکه دوست میدارد جماعه را پس او
از ایشان است والحمد لله والمنه که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم بسفینة الاولیا گردانید
تمهید بدانکه مخلوقات الهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس الله اسرارهم که ایشان بموجب
آیه کریمه یحبهم و یحبونه عاشقان و معشوقان خدای و محبان و محبوبان اویند و این طائفه علیه همیشه بوده
و هستند و خواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قائم و مستقیم است پس چنانچه
حضرت پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند هرگز زمین را بی حجت ندارد
و هرگز این امت را بی ولی ندارد و سند از رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند که همیشه
امت حق تعالی باشند از طائفه که بر خیر باشند و همه چهل تن از امت من بر خوی ابراهیم علیه السلام
باشند پس بعد از انبیا هیچکس نزدیکتر از ایشان نیست بخدای عز و جل و هیچکس بزرگتر از ایشان
نیست و هیچکس محرم تر از ایشان نیست و هیچکس کریمتر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر
از ایشان نیست و هیچکس بی نیازتر از ایشان نیست و هیچکس فاضلتر و کاملتر از ایشان نیست
و هیچکس عالمتر و عاملتر از ایشان نیست و هیچکس حلیم تر و خلیق تر از ایشان نیست و هیچکس شجاع تر
و تقی تر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابو عبد الله سالمی رحمه الله پرسیدند که اولیاء الله را
بچه نشان شناسند در میان خلق گفتند بلطافت زبان و حسن خلق و تازه روئی و سخاوت نفس
و قلت اعتراض و قبول عذر و شفقت تمام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی خداست
و نزدیکی ایشان نزدیکی او و جستن ایشان جستن اوست و پیوستن بایشان پیوستن بحق است و اولیای ایشان

ادب اوست چنانچه شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره فرموده اند الهی
این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشان را جست ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت
و شیخ ابو الخیر حبشی رحمه الله گفته اند چو المرء باید که تا چه المرء چنید هر که چو المرء را دید شاد او دیده که حق را دید
طریقه ایشان الله شریفه هر یک بیک نسبت هر یکی را شرطی است چه بعضی پنهان باشند و بعضی آشکار
بعضی با مر الهی کرامات ظاهر کنند و چنین تقدیر ظاهر ساختن کرامات لازم باشد گر نه مطابق
عالی تر از کرامات است و بعضی از جهت حجب نفس خود اظهار کرامات نکنند و در اخفای آن
کوشند و بعضی ماموریست بامعنی هر چه از ایشان صادر شود بالهام الهی است نکنند تا مامور
نشوند و نگویند تا نگویانند و نخورند تا نخورانند و نپوشند تا نپوشانند و طریقه بعضی ترک و تجرید کمال است
چنانچه گفته اند بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ✤ ترک کردن هر دو عالم را
پشت پا زدن ✤ و بموجب آیه کریمه قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ عمل میکنند و میگویند
تا ترک بکمال نیست خاطر فارغ از ملال نیست و بعضی با سباب ظاهری و دنیا می پیوند دارند و طریقه
ایشان خلوت در انجمن است و گویند بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن ✤ نی لباس
و نقره و فرزند و زن ✤ و بموجب آیه کریمه رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَإِقَامِ الصلوة
عمل نمایند پس اعتراض و انکار ایشان هر ظاهر کار و گفتار بر اسرار این گروه والا شکوه
نباید کرد شیخ الاسلام فرموده اند سوال سائل از انکار است برین کار آنکس که این کار بوی داد
او را با سوال چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کند از این کار محروم است قومی
مشغول اند ازین کار و قومی برین کار با انکار و قومی خود در سر این کار آنکه باین کار با انکار است
مغرور است و آنکه بر سر این کار است غرقه نور و حضرت ممشاد دینوری فرموده اند هر که بر دوستی
از دوستان حق انکار کند کمتر عقوبت او آنست که او را داخل دوستان خود نگرداند زیرا که
حق تعالی فرموده است اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری اولیاء من پنهانند که نمی شناسند
ایشان را غیر از من مگر بتائید من پس هر کس بنظر حقارت نباید نگریست که دوستان خدا از چشم
غیر پوشیده باشند و تا بصیرت و فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بر خود ستم
کردن است و بعضی در زمره ملامتیه چون در انسلاک دارند تا کسی ایشان را نشناسد اگانه بر وشتی

که مخالف شرع باشد یا نه چنانچه حضرت سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره بعد از آنکه کمالی
پیدا کرده بودند و مشهور آفاق گشتند از سفر به بسطام آمدند اکابر و اشراف و اهالی آنجا بجهت
استقبال ایشان برآمده و ملازمت نموده با اعتقاد تمام بشهر آوردند و سلطان العارفین
چون هجوم عام و بلند و آفت را دانستند برای اینکه خلق پراکنده شوند و منکر گردند با آنکه
ماه رمضان بود نانی از بازار پیدا ساخته خوردند تا چون آن جمعی را مشاهده کردند متنفر گشته
متفرق شدند تا در بسطام بودند با ایشان رجوع نکردند اگرچه ظاهر که مثل ایشان بزرگی
با وجود در رمضان روزه بر خوان خوردند اما خلاف شرع نکردند چه آنکه مسافر بودند و در سفر افطار
روا است و ایشان رجوع خلق را نخواستند کسی را که رجوع بالهی باشد رجوع غیر را نخواهد
و طریقه ملامتیه آنست که این قسم ملامتی که مخالف شرع نباشد قبا بپوشد و منکران اعتراض
بر کار ایشان نکنند باید که بر حقیقت کار ایشان کسی مطلع نیست حضرت شیخ ذوالنون مصری
و ابو تراب نخشبی رحمهما الله فرموده اند که الله تعالی از بنده که اعراض فرماید زبان او طعن
در رد و انکار اولیاء الله دراز شود و حمدون قصار گفته اند که ملامت ترک سلامت است
و ابراهیم قصار گفته اند که بسنده است ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری و خدمت دوستی
از دوستان خدا و ابو العباس عطا گفته اند که اگر نتوانی که دوست در روی زمین دوستان او را
اگر در درجه ایشان نرسی ترا شفیع باشند و محمد بن سماک قدس سره در وقت رحلت مناجات
میکردند که بار خدایا بر تو ظاهر است که در وقت معصیت کردن اهل طاعت ترا دوست میداشتم
اکنون به دوستی ایشان کفارت گناهان من گردان و رسیدن بایشان و ملازمت ایشان را
از جمله و اجابت و حصول سعادات باید دانست و در هر جا که باشند ملازمت ایشان
باید کرد که شیخ الاسلام فرموده اند که دیدار مشایخ را غنیمت باید شمرد که اگر دیدار پیران از دست
بشود آنرا در نتوان یافت آن همیشه نشود و عرفات همیشه باشد و دیدار ایشان را مغتنم دانند
که ترک شدن آنرا تدارک نباشد و ابو عبد الله سنجری گفته اند سودمندترین چیزی مر مومن را
صحبت صالحانست و اقتدا بایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبرهای دوستان
خدا و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بتر از کار

حضرت سلطان ابراهیم ادهم فرموده اند شبی در خواب دیدم که فرشته طوماری بدست داشت چیزی
می نوشت پرسیدم چه می نویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم
من نه از ایشانم لیکن دوست دوستان ادیم ایشانرا دوست دارم درین بودم که رسید
و گفت طومار از سر گیر و نام ابراهیم را مقدم بر همه نویس که دوست دوستان ماست و سید الطائفه
حضرت شیخ جنید بغدادی فرموده اند که اگر کسی را بینید که ایمان دارد با این طائفه و سخنان ایشانرا
بدیده البته او را بگوئید تا مرا بدعا یاد آرد و هم سید الطائفه شیخ شبلی را می فرمودند که اگر از همه
عالم کسی را یابی که از آنچه میگوئی در یک کلمه موافق تو بود آنکس را بگیر و حسین بن منصور حلاج
رحمه الله گفته اند هر که بسخنان اولیا ایمان آرد و از آن چاشنی دارد او را از مدعیان نام گویند
و شیخ محمد روانی گفته اند که اگر پای دارید بخراسان روید بزیارت شخصی که ما را دوست دارد
و نیز باصحاب خود گفته اند که وصیت میکنم شما را به نیکوئی با کسی که این طائفه را دوست دارد دوستان
ایشانرا نه بجهت آزمایش یا سوال یا طلب کرامت باید کرد باعتقاد و اخلاص باید آمد که سهیل
ابن عبد الله تستری رحمه الله گفته اند از نشانهای بدبختی است که دیدار و صحبت اولیا دست دهد
و توفیق قبول نیابد و در دل انکار آرد و ابو عبد الله مغربی قدس سره گفته اند که درویشان
ایمنان خدا اند بر بندگان و برکت ایشان بلا از خلق منقطع شود و استاد اولیا محبوب سبحانی
حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند آنجا صاحبدلان شاهان دنیا و آخرت اند و شیخ ابو الحسن الغزنوی
گفته اند اولیا آنند که ایشان عالم اند از آسمان باران برکت اقدام ایشان می بارد و از زمین
نباتات بعضی از احوال ایشان می روید و از کتب مشائخ تحقیق نموده شد که چهار هزار اولیا اند
که ایشانرا مکتومان گویند ایشان هر یکدیگر را نشناسند و جمال حال خود را ندانند و سیصد تن
دیگر از سرهنگان درگاه حق اند که ایشانرا اخیار گویند و چهل تن دیگر را عیون نامند و چهل تن
دیگر را ابدال خوانند و هفت تن دیگر را ابرار گویند و چهار تن دیگر را اوتاد نامند و سه دیگر را
نقبا خوانند و دو دیگر را امامان گویند و امامان در یمین و یسار قطب باشند و یکی را از ایشان قطب
و غوث نامند و این جمله یکدیگر را شناسند و با هم محتاج باشند و جماعه دیگر را مفردان
گویند که ایشان از همه محتاج نیاز نه عدد ایشان بر طاق باشد و مرتبه ایشان مابین نبوت

وتبعیت باشد و این فقیر نیز امیدوار است که الله تعالی برکت این طائفه در دنیا و آخرت توفیق
عمل بنهایت و رستگاری بخشد از کمترین دوستان خود شمارد و در زمرهٔ ایشان برانگیزد و از محبت
ایشان ایمان نصیب گرداند بیت از عمل خویش ندارم امید بر کرم تست مرا اعتماد

بیان نسب اطهر و تاریخ ولادت باسعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و هجرت از مکه و وصول بمدینه و وفات حضرت رسالت پناه صلعم

بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم بهترین ما سوی الله از اعیان و اشراف
قبیلهٔ قریش اند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا میان
ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است و از عدنان تا اسمعیل و از اسمعیل
تا آدم علیهما السلام اختلاف بسیار است ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه اسمعیل
و ابراهیم و نوح و شیث علیهم السلام از اجداد کرام آنحضرت اند اما از جانب مادر آمنه بنت وهب
بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب الی آخره صلی الله علیه وسلم و اسمای گرامی آنحضرت بسیار است
و از آنجمله دو نام مشهور است و نام نامی آنسرور علیه الصلوة والسلام در توریت احمد ضحوک
و قتال و در انجیل حامد و بروایتی فارقلیطا و او در آسمان احمد و محمود است و ولادت
باسعادت آنحضرت علیه افضل الصلوة باتفاق علمای اهل سیر بعد از طلوع صبح صادق و پیش
از طلوع آفتاب روز دوشنبه بوده لیکن در تعیین سال و ماه و تاریخ آن اختلاف است عامهٔ
اهل سیر و تاریخ برآنند که آنسرور صلی الله علیه وسلم در سال فیل متولد شده بعد از پنجاه و پنج
یا چهل روز و قولی آنکه بعد از قصهٔ فیل ده روز واقع شده و بزعم بعضی ولادت آنحضرت بعد
از سی سال از واقعهٔ فیل و بگمان جمعی بعد از چهل سال روی داده و قول اول صحیح است
و عقیدهٔ جمهور علمای اهل سنت که تولد آنسرور علیه الصلوة والسلام در ماه ربیع الاول بوده
و بزعم طائفه آنکه در ماه رمضان واقع شده و مشهور آنست که دوازدهم ماه ربیع الاول
واقع شده بوده و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول دوشنبه که از ماه مذکور بوده گویند

که آنسرور در عهد نوشیروان تولد نموده اند بعد از آنکه چهل و دو سال از حکومت او گذشته بود و صاحب
جامع الاصول وغیره آورده‌اند هشتصد و هشتاد و دو سال از وفات اسکندر رومی گذشته و بروایتی
ابن عباس از زمان حضرت عیسی تا ولادت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ششصد سال بوده و ابتدای
نزول وحی بر آن سرور علیه الصلوٰة والسلام بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر روز دوشنبه
سوم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از ولادت آنسرور صلعم بود نزد جمعی کثیر از ائمه سیر و تواریخ
در ماه مبارک رمضان بوده و معجزاتی که از آنسرور صلعم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر
و سخن کردن طفل از اهل یمامه که پانزده روز متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار
بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت و آمدن درخت و شاخ خرما
پیش آنحضرت و روان شدن سنگ بر روی آب بطلب آنسرور و اثر نکردن آتش بر ردائی
که دست مبارک بآن رسیده بود و روان شدن آب از انگشتان مبارک و رستن درخت خرما
از کوهان شتر و بارور شدن آن و سخن کردن بزغاله بزبان زهرآلوده و سوای این بسیار است
و یک هزار و جمعی نقل کرده‌اند که از آنحضرت سه هزار معجزه بظهور آمده بقدر معجزاتی که از آنحضرت
شد و اندکی از آن بجمیع پیغمبری روی نموده معراج آنحضرت صلعم بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول
سال دوازدهم از نبوت و گویند در شوال سال یازدهم و بقولی شب بیست و هفتم ماه رجب
و این قول مشهور است و بقولی در بیست و هشتم ماه ربیع الآخر و بعضی در هفدهم ماه رمضان سال
دوازدهم از بعثت واقع شده و جماعتی برآنند که بعد از بعثت به پنج سال آنحضرت بمعراج رفته و گویند
در شب دوشنبه بود هجرت آنسرور علیه الصلوٰة والسلام با صدیق رضی الله عنه در شب
بیست و هفتم صفر یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر اهل سیر
برآنند که بیرون رفتن ایشان از مکه دوشنبه بود و بعضی برآنند که پنجشنبه بوده است و در جمع آن
گفته‌اند که خروج از خانه ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا عکس بوده
والله اعلم و باتفاق اهل سیر آنروز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منوره شدند روز دوشنبه بوده
از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بود اختلاف است بعضی برآنند که اول ماه و بقولی دوم
و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

واقعهٔ هائله وفات آنحضرت صلعم

نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت و بقولی دوم
ماه مذکور واقع شده و شب چارشنبه نیم شب یا سحر و بقول بعضی روز سه شنبه در مدینهٔ معظمه در حجره
حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها در آن مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم دفن کردند و سن شریف شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج و بقولی شصت و بقولی
شصت و دو و نیم سال بوده و بعضی علما در وجه جمع میان این اقوال گفته اند که قول اول بنابر آن است
که سال ولادت و سال وفات شمرده اند و قول دوم بنابر اعتبار سال ولادت و وفات
است و آنکس که شصت گفته ما فوق عشرات را نشمرده و قول چهارم مبنی بر آن حدیث است
که عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است که پیش از او بوده و عمر عیسی علیه السلام یکصد و بیست و
پنج سال بوده و این حدیث خالی از ضعفی نیست والله اعلم بالصواب

حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است و لقب ایشان صدیق اکبر و عتیق و نام شریف ایشان
عبدالله و هو ابن ابی قحافه بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و نام مادر ایشان
ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب نسب حضرت صدیق از جانب پدر و مادر که دختر عم
یکدیگر بودند در مره که جد هفتم سرور کائنات است و جد ششم ایشان است به نسب می پیوندد
میر ساره ولادت صدیق اکبر بعد از واقعهٔ فیل به دو سال و چهار ماه بوده و اول کسی که از مردان
بی طلب معجزه به پیغمبر صلعم ایمان آورده ایشان بوده اند و در روز وفات حضرت رسالت پناه بر مسند
خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دو سال و سه ماه بوده و وفات ایشان در سال
سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه بروایت اصح شب سه شنبه و بقولی جمعه بیست و دوم
یا بیست و سوم ماه جمادی الآخر است و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال بوده
و بقولی شصت و پنج سال و نقش نگین ایشان نعم القادر الله بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت
رسالت پناه صلعم است چنانچه گویند صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که تابوت مرا
بدر روضهٔ رسول علیه السلام برید و بگوئید که السلام علیک یا رسول الله این ابوبکر است

باستانه نو آمده اگرچه اجازت شود در گشاده گردد در آیند و الا بر بقیع برید او می گویید که چون بو حبیب
ابو بکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات تمام نشده بود که پرده دور شده آواز در بر آمد و ندائی بگوش
رسید که در آرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث صحیح بسیار وارد شده لیکن
بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس و لا غربت علی احد
افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب و غروب نکرده است بر هیچ یکی بهتر
از ابو بکر مگر آنکه باشد پیغمبر و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه
ادعی لی ابا بکر اباک و اخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن و یقول قائل انا
اولی و یابی الله و المومنون رواه مسلم روایت است از عائشه که گفت مرا رسول الله صلعم
در مرض موت خود طلب بکن پدر خود را و عبد الرحمن برادر خود را تا بنویسم مکتوبی از جهت آنکه میترسم که آرزو
کند کسی خلافت را و بگوید که مستحق خلافت منم دیگر حال آنکه ابا میکند خدا تعالی و مومنان خلافت غیر ابا بکر را

	امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه	

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب فاروق اعظم و نام شریف عمر و هو ابن الخطاب
بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی
بن غالب القرشی و نام مادر ایشان حنتمه بنت هاشم بن مغیره و قیل بنت هشام بن المغیره بن عبد الله
بن عمر بن مخزوم است بنابر قول اول دختر عم ابو جهل و بقول ثانی خواهر ابو جهل میشود
و نسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب که جد هشتم آنحضرت
و جد نهم ایشان است میرسد و ولادت ایشان بعد از واقعه فیل سیزدهم سال بوده
و در ششم سال از بعثت آنسرور صلعم ایمان آورده اند بعد از چهل کس از جماعه که به شرف
اسلام مشرف گشته بودند بعد از و این آیه کریمه در شان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله
و من اتبعک من المومنین و روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الآخر سال سیزدهم
هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان ده سال و هشت ماه بوده
لفائس الفنون و شهادت ایشان سال بیست و سوم هجری شب یکشنبه غره ماه محرم
بوده و بروایتی روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه بیست و سه زخم رسیده و روز پنجشنبه

بیست و هشتم ماه مذکور قضیهٔ وفات رو داد و مدت عمر شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه
و بقولی پنجاه و هشت سال و بقولی پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان
کفی بالموت واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه چنانچه
حکیم خاقانی گفته است بیت بینی حرم محمدی را ✦ چو لا کنه سر سر مدی را چو ز اینکنار شمس چنانچه
پیغمبر و دو خلیفه رخ نهفته ✦ چون یک الف و دو لام الله ✦ هر سه شده هم نهاد و همراه
گویند که عیسی را علیه السلام متصل قبر فاروق اعظم دفن خواهند کرد و این دو یار بزرگوار
در میان دو پیغمبر نامدار مبعوث خواهند شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر
بن الخطاب مشکوة یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر نبی بود بعد از من پیغمبری میبود عمر بن الخطاب
وقال رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صواعق یعنی گفت رسول الله صلعم عمر چراغ بهشت است

حضرت امیر المومنین عثمان ذوالنورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عمرو یا ابو لیلی یا ابو عبد الله است و لقب ذوالنورین بجهت آن گویند
که دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده گفته اند که هیچکس از آدمیان
این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبری در نکاح وی در آمده باشد مگر ایشان
و آنسرور فرموده که اگر چهل دختر میداشتم یکی را بعد از دیگری بعثمان میدادم و نام ایشان
عثمان و هو ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و نام مادر ایشان
بیضا عمهٔ آنسرور است صلعم که با عبد الله توامان بوده و نسب ایشان از جانب پدر
بنسب پیغمبر صلعم در عبد مناف که جد چهارم آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت
ایشان بعد از گذشتن شش سال از عام فیل واقع شده و در سال اول بعثت بدلالت صدیق
اکبر است ایمان آورده اند و غرهٔ محرم سال بیست و چهارم هجری بر مسند خلافت نشستند
و مدت خلافت ایشان دوازده سال بوده و از ده روز کم دوازده سال و یازده ماه
و بیست و دو روز نیز گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضی
نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند و در سال سی و پنجم
یا سی و ششم از هجرت روز جمعه سیزدهم یا هیزدهم ذی حجه در مدینهٔ منوره شربت شهادت

چسپیده اند و نقش نگین ایشان لتصبرن او لتندمن بوده و قبر ایشان در بقیع است قال النبی
صلعم لکل نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم هر پیغمبر را رفیقی است و رفیق من
در بهشت عثمان است و قال رسول الله صلعم لیدخلن بشفاعة عثمان سبعون الفا کلهم قد استوجبوا
یعنی گفت رسول الله صلعم هر آئینه داخل میشوند هفتاد هزار کس که همه مستحق عذاب دوزخ
شده باشند در بهشت حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه کنیت ایشان ابو
الحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی و اسد الله و نام شریف ایشان علی است
و هو ابن ابی طالب ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است
درون خانه مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعه فیل بسی سال و بعضی گفته اند که ولادت
ایشان در خانه کعبه بوده در سال بعثت رسالت پناه صلعم یازده ساله بوده اند بعضی سیزده
گفته اند و اول کسیکه از صبیان ایمان آورده ایشان بوده اند در سال سی و پنجم یا سی و ششم
از هجرت بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان پنج سال و سه ماه بوده و بقولی چهار و نیم سال
بوده وفات ایشان شب دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری و بقولی روز جمعه
هفدهم ماه مذکور روی نموده و بعضی بیست و سوم گفته اند و مدت عمر شریف ایشان شصت
و سه سال یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین حضرت امیر الملک لله بوده گویند
که حق سبحانه و تعالی برای حضرت امیر کرم الله وجهه دو بار رد شمس کرده و آفتاب را از مغرب
باز گردانید یکی در عهد رسول الله صلعم و یکبار بعد از وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است
چنانچه در شواهد النبوت مسطور است که امیر المومنین علی امام حسن و حسین را رضی الله عنهما
وصیت کرده بودند که چون بمیرم مرا بر سریری نهید و بیرون برید و نظر بدین که الحال به نجف
شهرت دارد برسانید و آنجا سنگی سفید خواهید یافت که از آن نور درخشان است
آنرا بکنید و رانجا گشادگی خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری رحمه الله علیه
آورده اند که قبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در بلخ است موضعی که باستانه شاه مشهور است
و در بعضی کتب ها آورده اند و الله اعلم قال رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هارون من موسی

الا انه لا نبی بعدی متفق علیه مشکوة گفت رسول الله صلعم مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون
است بموسی بغیر آنکه بعد از من پیغمبری وقال رسول الله صلعم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه صدق رسول الله یعنی گفت رسول صلعم روز غدیر خم هر کس را هستم
من مولای او پس علی مولای اوست خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار
کسی را که دشمن دارد او را حضرت امیر امام اول اند از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم و سلسلهای
جمیع اولیا بایشان منتهی میشود و ترتیب فضیلت چهار یار بحضرت سید ابرار بترتیب خلافت
چنانچه در کلام الله در آخر سوره فتح اشاره بآن شده محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا باید دانست و هر چهار یار را بهترین
جمیع خلق بعد از انبیا باید شناخت که علمای اسلام برین متفق اند و این حقیر در خواب بسعادت
ملازمت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین مشرف گشته چنانچه شبی در خواب می بیند
که چهار کس بلباس سفید یگانه متعاقب یکدیگر میروند فقیر از شخصی پرسیدم که اینها چه کسانند
گفت چهار یار پیغمبر صلعم فقیر از عقب ایشان روان گشت ایشان از دریا گذشتند بر کوهی
که بسیار بلند بود بر آمدند و برابر هم ایستادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت صدیق اکبر رسیده
گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب فرمودند علیکم السلام گفتم التماس فاتحه دارم
فاتحه خواندند و بعد از آن بهمین روش بخدمت حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفته
فاتحه التماس نمودم ایشان نیز خواندند و باز همین طور بخدمت ذو النورین و حضرت امیر المومنین
علی رضی الله عنهم سلام گفته و جواب شنیده التماس فاتحه کردم ایشان نیز درباره این
فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند که بجهت یادگاری مامور شده ایم و فقیر را با عنایت
خاصی رخصت فرمودند و این خواب را از بیداری بخت و سعادتمندی کونین خود میداند
که بچنین عطیه عظمی مشرف گشته الحمد لله علی ذلک حضرت امیر المومنین حسن رضی الله عنه
کنیت ایشان ابو محمد است و لقب تقی و سید نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله
عنهما و ایشان امام دوم از ائمه اثنا عشر ولادت ایشان بمدینه منوره است در نیمه رمضان
بسال سوم از هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشانرا بهدیه پیش رسول صلعم بر قطعه حریر نوشته

آورده گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند برسول صلعم از سینه تا بفرق سر و مدت عمر شریف ایشان چهل و هشت سال بوده و مدت خلافت شش ماه و وفات ایشان در پنجم ربیع الاول سال پنجاه هجری بوده مشهور آنست که ایشان را خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان به بقیع است

امیرالمومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوعبدالله و لقب شهید و سید و نام حسین و هو ابن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما و ایشان امام سوم و ابوالائمه اند و ولادت ایشان در مدینه بود در روز سه شنبه چهارم شعبان سال چهارم از هجرت و گویند مدت حمل ایشان شش ماه بوده است و هیچ فرزندی شش ماه نمانده است مگر ایشان و حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امیرالمومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشان را حسین نام نهاده اند و ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین مبین و درخشنده رخساره بدیشان راه می بردند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم کشتی میگرفتند رسول صلعم مر حسن را فرمودند که بگیر مر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتا یا رسول الله بزرگ را میگوئی که خورد را بگیر رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل حسین را میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشورا وقت نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری روداده آورده اند در وقت قتل امام حسین رضی الله عنه در بیت المقدس هیچ سنگی را برنداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند در آن روز خون از آسمان بارید و قبر ایشان در کربلا

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابومحمد است و ابوالحسن و ابوبکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و نام علی و هو ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند و ولادت ایشان بمدینه منوره بوده است در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانو است دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود و با چهار مهر غزاله نام و مدت عمر شریف ایشان شصت و یکسال یا شصت و دو سال و بقولی پنجاه و شش سال و وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم محرم سال نود و چهار هجری و بقولی نود و پنج هجری بوده گفته اند

کہ ہرگاہ ایشان وضو میساختند لون مبارک ایشان زرد میشد ولرزہ بر اندام ایشان می افتاد چون ایشان را ازان پرسیدند فرمودند میشناسید کہ خواہیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک بقبر حضرت امام حسن ست رضی اللہ عنہ

امیر المومنین امام محمد باقر رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوجعفر ست ولقب باقر و نام محمد وہو ابن علی بن حسین رضی اللہ عنہم وایشان امام پنجم اند ولادت ایشان در مدینہ مطہرہ پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ بسہ سال بودہ روز جمعہ سوم ماہ صفر سال پنجاہ و ہفت ہجری و نام مادر ایشان فاطمہ بود بنت امیر المومنین حسن بن علی المرتضی رضی اللہ عنہم و پیغمبر صلعم بایشان سلام رسانیدہ اند چنانچہ گویند جابر رضی اللہ عنہ گفت روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود کہ ای جابر شاید کہ تو بمانی تا آنوقت کہ ملاقات کنی با یکی از فرزندان من کہ وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدا تعالی وی را نور و حکمت خواہد داد وی را از من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاہ و ہشت سال و بقول شصت و سہ و بقول واقدی ہفتاد و سہ و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق منقولست کہ عمر شریف ایشان پنجاہ و ہشت سال بود و وفات ایشان در سال یکصد و چہاردہ ہجری بود و بقول یحیی بن معین در سال یکصد و ہیژدہ و بقول مدای یکصد و ہفدہ بود و قبر ایشان در بقیع ست نزدیک قبر امام زین العابدین رضی اللہ عنہ

امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوعبداللہ است یا ابواسمعیل ولقب صادق جعفر نام وہو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی اللہ عنہم ایشان امام ششم اند و نام مادر ایشان فردہ بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم و مادر ام فردہ اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق است رضی اللہ عنہ ونسبت خرقہ حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ میرسد و دیگر از پدر والدہ خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ایشان را از سلمان فارسی ایشانرا از صدیق اکبر رضی اللہ ولادت ایشان بمدینہ در سال ہشتاد از ہجرت و بقولی ہشتاد و سہ در روز دوشنبہ ہفدہم ربیع الاول بودہ است و مدت عمر شریف ایشان شصت و ہشت سال و بقولی شصت

پنج سال بوده وفات ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال
یکصد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبدیست که در آن امام محمد باقر
و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند رضی الله عنهم و در کشف المحجوب آورده اند
که امام جعفر صادق رضی الله عنه روزی با موالی خویش نشسته بودند و میگفتند بیائید تا بیعت
کنیم و عهد کریم که هر که از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را شفاعت کند گفتند
یا ابن رسول الله صلعم ترا بشفاعت ما چه حاجت است که جد تو شفیع جمله خلایق است ایشان فرمودند
که با این افعال خود شرم ندارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم و لقب کاظم نام موسی و هو ابن جعفر الصادق
رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم اند از ائمهٔ اثنا عشر و ولادت ایشان به ابوا بوده میان
مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر در سال یکصد و بست و هفت هجری و مادر ایشان ام ولد
بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر رضی الله عنه وی را خریده بامام جعفر صادق او را داده بود و گفته
وی خیر اهل الارض امام موسی بن امام جعفر رضی الله عنهما متولد شدند و مدت عمر شریف
ایشان پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و وفات ایشان روز جمعه بست و ششم
و بقولی هفتم و بقولی در نصف رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری در حبس هارون الرشید
جزاه الله واقع شد و قبر ایشان در بغداد است و مقبره که مشهور است بمقبرهٔ قریش

امام موسی علی رضا رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است چون کنیت پدر و از امام موسی کاظم رضی الله عنه آورده
که فرموده اند وی را عطا کردم کنیت خود و لقب رضاست و نام علی و هو ابن موسی بن جعفر
رضی الله عنهم و ایشان امام هشتم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم
ربیع الآخر در سال یکصد و پنجاه و سه هجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه به پنج سال و بقولی هشتم شوال و بقولی هفتم و بقولی ششم در سال مذکور و نزد
بعضی در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و مادر ایشان ام ولد بوده اند تکتم نام

داروی و نجمه و شمانه و ام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم
بوده اند رضی الله عنه و آورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید که فرمود نجمه را
به موسی پسر خود بخش زود باشد پسری بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام رضا
رضی الله عنهما روایت کنند که گفت چون برضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم و در تعاقب آنکه بوجود آمد دستها بر زمین نهاد و روی
به آسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند و مدت
عمر شریف ایشان چهل و نه سال بوده و بقولی چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال
است و وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد از روستاق نوقان
روز جمعه بیست و یکم یا نهم ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری گویند مامون ولد هارون
جزاه الله ایشان را طلب داشت و پیش وی طبقهای میوه نهاده بودند و خوشه انگور
در دست داشت و میخورد چون ایشان را دید از جای برجست و با ایشان معانقه کرد و ایشان را
نشاند و آن خوشه انگور را بایشان داد و گفت یا ابن رسول الله ازین انگور خوبتر دیده
ایشان فرمودند که انگور نیکو از بهشت باشد پس مامون گفت ازین انگور بخور رضا رضی الله
عنه فرمودند مرا معاف دار مامون مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر ما را متهم میداری و دست
امام آن خوشه را بگرفت و بعضی را از آن انگور بخورد و دیگر بار انگور به رضا رضی الله عنه داد و ایشان
دو سه دانه بخوردند و بپا خاستند مامون گفت کجا میروی گفت بدانجا که فرمودی
و چیزی بر سر مبارک خود پوشیده بیرون آمدند و بفرمودند تا در سرای بستند و بر فراش
خود بخفتند و در آن وقت امام محمد تقی فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در یک ساعت
نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی الله عنه ایشان را در سینه مبارک خود کشیده میان دو چشم
ایشان را بوسیدند و بر بستر خود بردند و ایشان نیز روی بر روی پدر نهادند
و با ایشان سخنان پنهان گفتند و همان وقت رحلت فرمودند و قبر ایشان در قبه
قبر هارون الرشید است به قبه که در سرای حمید بن القحطبة الطائی است و آن
قریه امروز معموره کلانی است و بمشهد اشتهار دارد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوجعفر است ایشان را ابوجعفر ثانی نیز گفته اند و لقب تقی و جواد و نام محمد و هو
علی بن موسی بن جعفر صادق‌اند ایشان امام نهم اند و ولادت ایشان بمدینه بوده روز جمعه دهم رجب
در سال یکصد و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانه با ام ولد بوده و بعضی گویند
که از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف بیست و پنج سال بوده وفات ایشان روز سه شنبه ششم
ذی حجه سال دو صد و بیست هجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان در بغداد
در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی الله عنه گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضی
از کوچهای بغداد با جمعی از کودکان ایستاده بود که اتفاقا مامون بقصد شکار بیرون
بر آمد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد رضی الله عنه بر جای ایستاده بود چون مامون
نزدیک رسید ایشان را دید و ایشان را خدا تعالی در دلها قبول عظیم داده بود اسپ خود را نگاه داشت
پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای امیر
راه تنگ نیست که برفتن آن راه بر تو گشاده گردانم و مرا جرمی نبود که از ترس بگریزم و حسن ظن است
که بی جریمه آزار به هیچ کس نرسانی مامون را کلام و صورت ایشان بغایت خوش آمد پرسید که نام
تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمودند رضا رضی الله عنه ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان داد

حضرت امام محمد نقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ایشان را ابی الحسن ثالث گفته‌اند و لقب هادی و زکی و عسکری
و به نقی مشهوراند و نام علی ابن محمد بن موسی بن جعفر صادق رضی الله عنه و ایشان امام دهم اند
ولادت ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال دو صد و چهار هجری و بقولی دو
صد و سیزده و مادر ایشان ام ولد بوده سمانه نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف
ایشان چهل یا چهل و یک سال بوده است وفات ایشان در سر من رای که از نواحی بغداد است
مشهور است روی داده روز دوشنبه آخر ماه جمادی الاول و بقولی سیزدهم جمادی الآخر دو صد
و پنجاه و چهار هجری در زمان خلافت مستعز بالله واقع شده و قبر ایشان هم در سرای ایشان است
که در سر من رای داشتند گویند که متوکل را تا نه بوده و در روی مرغان بسیار که هرکس آنجا در آمدی

...اختلاف آوازها و شور آنها نه سخن کسی را توانستی شنود و نه کسی سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه
...آشیانه در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی آواز و شور آغاز کردندی

امام حسن عسکری رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خالص و سراج و بعسکری مشهور اند و نام حسن و هو ابن علی بن محمد تقی
بن علی رضا رضی الله عنه و ایشان امام یازدهم از ائمه اثنا عشر و ولادت ایشان بمدینه بوده در سال دو صد
و سی و یک و بقولی دو صد و سی و دو هجری و مادر ایشان ام ولد بوده سوسن نام و بقولی [illegible]
...و برادر [illegible] نام [illegible] و مدت عمر شریف ایشان بیست و نه سال و بقولی بیست و هشت سال بوده
وفات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول سال دو صد و شصت در سر من رای اتفاق افتاد
و قبر ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سر من رای شخصی گفته که در زندان بودم از تنگی زندان
و گرانی قید بعسکری رضی الله عنه شکایتی نوشتم و میخواستم که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم آمد
و ننوشتم در جواب من نوشتند که امروز نماز پیشین را در خانه خود خواهی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان
بیرون آوردند و نماز در خانه خود گذاردم ناگاه دیدم که قاصدی آمد و برای من صد دینار آورد
و همراه آن کتابتی بود و در آن نوشته که هر وقت ترا حاجتی باشد آنرا طلب شرم مدار که انچه طلب کنی بآن خواهی رسید

حضرت امام محمد رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم
و ایشان امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر بقول اهل سنت و جماعت ولادت ایشان در سر من رای
بوده است در بیست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه و هشت هجری و مادر ایشان ام ولد
صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس و روایت کرده اند که چون ایشان متولد شدند بزانو
در آمده انگشت سبابه بجانب آسمان برداشتند پس عطسه زده گفتند الحمد لله رب العالمین
... سال دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش که این را تاریخ اختفا
ایشان میدانند و اهل سنت و جماعت همین را تاریخ وفات ایشان میدانند و میگویند که امام مهدی
بعد از این نزدیک بنزول حضرت عیسی علیه السلام متولد خواهند شد و مذهب اهل حق این است
والله اعلم بالصواب بدانکه اگرچه کرامات و فضیلت و خوارق عادات ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم

زیاده ازان است که بقید تحریر درآید پیرایه از ایشان با حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه
تفصیل آن در بعضی کتب مندرج ست و سلسله اکثر مشایخ کبار به بعضی از ایشان میرسد لیکن
بجهت اختصار بجای ازان ثبت گردانید و از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم پس بزرگ و فرزندان
خلف رسول الله صلعم باید دانست و رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش را در دوستی و محبت
اهل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت و کرامت اهلبیت را منحصر درین دوازده تن
ندانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت و کمال از آن
بسیار بوده اند چه در طبقات ائمه اثنا عشر و چه متاخر از ایشان

حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوعبدالله است و ایشان را سلمان بن الاسلام میگفتند از کبار صحابه اند و پیغمبر صلعم در شان
ایشان فرموده اند که سلمان رجل منا اهل البیت یعنی سلمان از اهل بیت ماست و انتساب ایشان
در علم باطن بصدیق اکبر ست رضی الله عنه وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سه هجری
و مدت عمر شریف ایشان بقولی یک هزار و پانصد و بقولی سیصد و پنجاه و بقولی دوصد
و پنجاه سال ست و این قول صحیح ست

حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

نام شریف ایشان اویس ست از اهل نجد بوده اند و قرن قبیله ایست که ایشان منسوب اند
بدان آنحضرت رسول صلعم ایشان را خیر التابعین ستایش فرموده اند و ایشان در زمان پیغمبر
علیه السلام بوده اند لیکن از دولت ملازمت آنسرور صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت
مادر پیری که داشتند و دیگر از کمال غلبه حال که ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود
و والده صرف مینمودند بجهت موافقت آنسرور صلعم که در جنگ دندان مبارک شهید شده بود
چون معلوم نبود که کدام دندان شهید شده دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر
صلعم وصیت کرده بودند که خرقه مرا باویس رسانیده بگوئید که امت مرا دعا کند امیرالمومنین
عمر در ایام خلافت امیرالمومنین علی رضی الله عنهما خرقه مبارک را نزد اویس برده و درخواست
دعا بجهت امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه

... در عرب هیچ قبیله آنقدر گوسفندان نداشت از امت پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان
... رشواهد النبوة چنین مسطور است که در آذربایجان که بعد از رفته بود در حلت او در اصحاب او می خواستند
... قبر بکنند بسنگی رسیدند که قبر و می در آن کنده بود و لحد مهیا ساخته خواستند که کفن سازند در جامه ان
... ی جامها یافتند که دست بافت بنی آدم نبود و پیدا از آن کفن ساخته در آن قبر دفن کردند و صاحب
... شف المحجوب و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد بود و در وقعه
... یشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول ... سوم رجب سال سی
... و دو هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت هجری بود و امام عبد الله یافعی رحمه الله در روضة الریاحین
هر دو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

... نیت ایشان ابو سعید است ایشان گوهر فروش بوده اند و از ین جهت حسن لولوی نیز میگفتند و از
... تابعین اند امیر المومنین عمر را یا صد و سی کس از صحابه رضی الله دیده اند که بسیار در ایشان از موالی
... ام سلمه بوده رضی الله عنها نقلست که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند
... سلمانی در کتاب است و مسلمانان در زیر خاک دیگر پرسیدند که ای شیخ دلهای ما خفته است
... سخن تو در آنها اثر نمیکند چه کنیم فرمودند کاشکی خفته بودی که چون خفته را بجنبانی بیدار شود
... دلهای شما مرده است که هرچند بجنبانید بیدار نمیشود ولادت ایشان در سال بیست و یک هجری بوده
و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و نه سال وفات در پنجم رجب سال یکصد و ده هجری و قبر ایشان
در بصره که سابق آباد بود نزدیک به بصره که الحال آباد است واقع شده

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعه مدینه و در خانه عمه خویش حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها
تربیت یافته اند یحیی بن سعید فرموده اند که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد
مرویست که هیچ یکی را عالم تر از وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقولست که اگر معامله خلافت
باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده و بقولی
یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوحنیفه است و لقب امام اعظم و نام نعمان و هو ابن ثابت و ایشان از تابعین اند و امام اول اند از ائمه اربعه و با امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشتند و هفت کس را از صحابه کبار دیده اند و از ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر بن عبدالله عبدالله بن انس عبدالله بن ابی اوفی عبدالله بن حرث بن جزء زبیدی معقل بن یسار و واثله بن اسقع رضی الله عنهم و استاد علم فضیل و عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی بوده رحمهم الله و صاحبین نیز شاگرد ایشان اند که امام ابویوسف و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب در تعریف ایشان امام امامان و مقتدای سنیان شرف فقها و عز علما نوشته اند گویند هرگاه بطواف روضه رسول صلعم می رفتند می گفتند السلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد و علیک السلام یا امام المسلمین و یحیی بن معاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم گفتم یا رسول الله این اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابی حنیفه فرموده که نزد علم ابوحنیفه و خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته اند که وجود امام اعظم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر ما است صلعم بعد از قرآن مجید مذهب او مذهبی ست که عیسی علیه السلام بعد از نزول عمل با موافق آن مذهب حکم خواهند کرد و گویند که در آخر بار بطواف خانه کعبه رفتند شبی بر پای ایستاد نصف قرآن را بر یک پای و نصف دیگر را بر پای دیگر ختم نمودند و گفتند که ما عرفناک حق معرفتک ولکن عبدناک حق عبادتک هاتفی آواز داد که ای ابوحنیفه شناختی مرا آنچه حق شناختن بود و عبادت کردی مرا آنچه حق عبادت کردن بود پس آمرزیدم ترا با تابعان تو آورده اند که رسول صلعم آب دهن مبارک خود را بانس بن مالک بامانت سپرده بودند که این را بابو حنیفه خواهی رسانید و آن در لب انس رضی الله عنه آماده بود تا در ایام طفولیت بامام اعظم رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سفیان رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگزارد تا سی سال نماز بامداد را بطهارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند که تا امام اعظم رضی الله عنه در حالت حیات بودند تا آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله تعالی چهار سال گذشته بود و از مادر متولد نشدند و در همان شب که حضرت امام شافعی تولد نمودند وفات حضرت امام اعظم

رضی الله عنه در سال هشتاد هجری و مدت عمر شریف هفتاد سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بغداد کهنه است

حضرت امام مالک رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام مالک و هو ابن انس بن مالک رضی الله عنه و ایشان در جمیع علوم دینی امام دوم از ائمهٔ اربعه و استاد امام شافعی اند رحمهم الله ولادت ایشان در سال نود و پنج و بقولی نود و چهار و بقولی نود و هفت هجری بوده و وفات در ربیع الآخر سال یکصد و هفتاد و نه هجری روی داده و قبر ایشان در بقیع غرقد است

حضرت امام شافعی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و لقب شافعی و نام محمد و هو ابن ادریس از قبیلهٔ قریش اند و نسب ایشان بهشت واسطه از جانب پدر بعبد المطلب بن هاشم که جد رسول صلعم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن است و هی بنت حمزه بن القاسم بن زید بن حسن بن علی ابن ابی طالب و ایشان قرشی هاشمی علوی فاطمی اند و امام سوم اند از ائمهٔ اربعه تا مدینه بودند پیش امام مالک کسب علوم مینمودند بعد از آنکه بعراق آمدند با امام محمد بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند استفاده نمودند ولادت ایشان بغزه و بقولی در عسقلان و بقولی در منا سال یکصد و پنجاه هجری واقع شده و وفات روز جمعه سلخ ماه رجب سال دو صد و چهار روی داده و قبر ایشان در قرافهٔ مصر است گویند در هفت سالگی حفظ قرآن نمودند و در پانزده سالگی فتوی میدادند سفیان ثوری رحمه الله فرموده اند که اگر عقل شافعی وزن کرده شدی با عقل یک نیمهٔ خلق عقل او راجح آمدے

حضرت امام احمد حنبل رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد یا ابو عبد الله است و نام محمد و هو ابن محمد بن حنبل امام چهارم اند از ائمهٔ اربعه و شاگرد امام شافعی اند ولادت ایشان به بغداد است در سال یکصد و شصت و چهار هجری و مدت عمر هفتاد و نه سال وفات هم به بغداد وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول در سال دو صد و چهل و یک هجری روی داده و قبر ایشان نیز در بغداد است گویند

در بغداد معتزله غلبه نمودند و امام را بکار شط تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس بسرای خلیفه
بردند و سرهنگی بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من دزدی
کردم هزار چوبم زدند اقرار نه نمودم تا عاقبت رهائی یافتم منکه در باطل چنین صبر کردم
تو که بر حقی اولیتر باشی امام احمد فرمودند که این سخن یاری بود مرا و ایشان را باوجود کبر سن
بعقابین کشیدند هزار تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوی نگفتند و دران میان بند
ازار ایشان کشاده شد و دستهای ایشان بسته شده بودند و دو دست از غیب پدید آمد و بست
چون این برهان پدید شد رها کردند هم ازان آزار برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست
اشاره میکردند و بزبان می گفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدر این چه حالت است فرمودند
وقتی با خطر است جای سوال نیست بدعا مدد کن که از حاضران که بر بالین اند یکی ابلیس است
که در برابر ایستاده و خاک ادبار بر سر میزند و میگوید که ای احمد جان و ایمان بردی از دست
من و من میگویم نه هنوز نه هنوز که یکنفس باره است جای خطر است نه جای امن و چون وفات کردند
جنازه ایشان را برگرفتند مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود
و ترسا مسلمان شدند و زنار می انداختند و نعره میزدند لا اله الا الله محمد الرسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین حضرت ابو حنیفه
کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشان را ستایش میفرمودند اول کسی را قاضی القضاة
خواندند باوجود آنکه بقضا اشتغال داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول
است که در وقت رحلت میفرمودند که هرچه فتوی دادم برگشتم الا آنچه موافق کتاب و سنت
رسول خدا است صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در بیست و پنجم رجب سال یکصد و هشتاد
و دو هجری و مدت عمر هفتاد سال و قبر بغداد است

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسط متوطن گشتند و در آنجا
امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان از امرا بود و حضرت امام محمد شاگرد رشید

حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه و علم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابویوسف
و ایشان را صاحبین و امامین میگویند صاحب تصانیف متعدد بوده‌اند امام شافعی رحمه الله شاگرد
ایشانند سلطان المشائخ در ملفوظ حضرت گنج شکر می‌نویسند که امام شافعی در کتاب امام محمد
می‌رفتند و می‌گفتند که اگر بگویم قرآن بلغت محمد بن حسن نازل شده است روا است
می‌توانم گفت بواسطه فصاحت وی وفات ایشان بتاریخ چهارم جمادی الآخر در سال یکصد
و هشتاد و نه هجری بوده و قبر در ری است چون ذکر ائمه اربعه رضی الله عنهم که بمنزله چهار عنصر
دین اند و استقامت مذهب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشان است
و ذکر امامین تمام شد شروع در ذکر اولیاء کبار کرده اگرچه در نفحات الانس و کشف المحجوب
و تذکرة الاولیا و دیگر کتب احوال ایشان بتفصیل مذکور است لیکن سلسله بسلسله ثبت نشده
بنابران این فقیر هر سلسله را جدا جدا بیان می‌نماید و بعضی از مشائخ متقدمین که سلسله ایشان
مسموع نشده در فصل علیحده ذکر خواهد نمود و انتساب مریدان بمشائخ بسه طریق است یکی
بخرقه دوم بنعالین سوم بصحبت و خدمت و تادب بآن و خرقه دو است خرقه ارادت
و آنرا جز یک شیخ روا نباشد و دوم خرقه تبرک و آن از مشائخ بسیار بجهت برکت گرفتن روا

بیان سلسله متبرکه علیه عالیه قادریه که منسوب است بحضرت غوث الثقلین شاه عبدالقادر

و این سلسله علیه را بعد از آنحضرت قادریه می‌نامند و بالاتر از ایشان تا حضرت سید الطائفه جنیدیه می‌خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره

کنیت ایشان ابومحفوظ است و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیروزان و بعضی گفته‌اند
معروف ابن علی الکرخی و پدر و مادر در دین ترسا بوده‌اند و بر دست امام علی بن موسی الرضا
رضی الله عنه مسلمان شده‌اند و در مذهب امام اعظم بوده‌اند و حضرت امام علی بن موسی را
با ایشان کمال عنایت و محبت بوده و آنچه یافته‌اند از تربیت و برکت خدمت امام رضی الله
عنه بوده و دربانی امام میکرده‌اند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف نبودی معروف
نبودی و با داود طائی که در علم شاگرد ابوحنیفه رضی الله عنه بود و در طریقت مرید حبیب
راعی است صحبت داشته‌اند و حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی الله عنهم است

که یکروز طهارت ایشان بشکست در حال تیمم کردند گفتند اینک دجله تیمم چرا می کنید فرمودند که تواند بود که تا آنجا برسم بی وضو بمیرم گویند بر در امام رضا رضی الله عنه روزی مردم انبوه عام کردند و پهلوی معروف قدس سره بشکستند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتی کن گفتند چون بمیرم پیراهن مرا بصدقه ده که میخواهم از دنیا بیرون روم برهنه چنانکه آمده بودم لاجرم در تجرید همتا نداشتند صاحب کشف المحجوب گفته اند که معروف مناقب و فضائل بسیار است و اندر فنون علم مقتدای قوم بوده است و حضرت شیخ معروف فرموده اند علامت جوانمردان سه چیز بود یکی وفای بی خلاف دیگر ستایش بیجود دیگر عطای بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دوصد هجری بوده و قبر در بغداد است بدعا کردن و زیارت بدانجا روند مجرب است هر که دعا کند مستجاب شود

حضرت شیخ سری بن المغلس السقطی

قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است و مرید حضرت شیخ معروف کرخی و مقتدای زمان و شیخ وقت و امام اهل تصوف و در اصناف علم کامل بوده اند ایشان فرموده اند مرد آنست که در میان بازار بحق مشغول باشد و خرید و فروخت نماید و یک لحظه از الله تعالی غافل نباشد و نیز فرموده اند قوی ترین قوتها آنست که بر نفس خود غالب آئی و فرموده اند ادب ترجمان دل ست و فرموده اند هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز تر بود و فرموده اند که پنج چیز ست که قرار نگیرد در دل اگر در آن چیزی دیگر بود خوف خدای و رجا بخدای و دوستی بخدای و حیا از خدای و انس بخدای و فرموده اند که خلق آنست که خلق را نرنجانی و میفرمودند که هر روز چند بار در آئینه می نگرم از بیم آنکه مبادا از شومی گناه رویم سیاه شده باشد سید الطائفه شیخ جنید فرمودند که هیچکس را در عبادت کامل تر از سری سقطی ندیدم که نود و هشت سال بگذشت که پهلو بر زمین ننهاد مگر در بیماری مرگ و هم فرموده اند که وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید مشغول بسبب خلق از صحبت خدایتعالی گفتم این سخن اگر پیشتر میگفتی با تو صحبت نمیداشتم وفات ایشان بامداد سه شنبه سوم ماه رمضان سال دوصد و پنجاه هجری بوده و قبر در شونیزیه بغداد

حضرت شاه سید الطائفه شیخ جنید بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابوالقاسم است و لقب سید الطائفه و طاوس العلما و قواریری و زجاج
و خراز و قواریری و زجاج از ان گویند که پدر ایشان محمد بن جنید آبگینه فروختی و والد
سید الطائفه از نهاوند بوده اند و مولد و منشاء سید الطائفه بغداد بوده مذهب سفیان ثوری
داشتند مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرجع مشایخ کبار مطلع سعادات و انوار
مجمع حقایق و اسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت مقتدای زمان اوتاد جهان و ائمه
و سادات این قوم بوده اند و با حارث محاسبی محمد قصاب صحبت داشتند و رویم و ابوالحسن نوری
و شبلی و خراز و غیره و مشایخ جمیع سلسلها نسبت با ایشان درست کنند و منسوبان ایشان را جنیدیه
خوانند و از بهجت ایشان را سید الطائفه و امام ائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت و هیچکس
از مشایخ متقدمین و متاخرین بر ظاهر و باطن ایشان انگشت نتوانست نهاد و مقبول همه بودند
و بنای طریقه ایشان بر صحو است و معنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل بیان کرده است
روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلندتر از پیر باشد گفتند بلی برهان این ظاهر است
جنید را درجه فوق درجه من است خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب
نباشم که یکروز با جنید صحبت داشته باشد از وی ادبی نیاید و شیخ ابوجعفر حداد گفته اند اگر عقل
مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید سی سال نماز خفتن گذارده بر پای
باستادی و تا صبح الله گفتی پس بهم بدان وضو نماز بامداد بگذاردی میفرمودند خدا تعالی
سی سال بزبان جنید با جنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه و نیز میفرموده اند که یک روز
دلم شده بود گفتم الهی دلم باز ده ندای شنیدم که یا جنید ما دل بدان ربوده ایم تا با ما باشی
تو باز میخواهی تا با غیر ما باشی نقلست که یکی از بزرگان رسول صلعم را بخواب دید نشسته و شیخ
جنید حاضر شخصی فتوی در آورد رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی ده گفت یا رسول الله
تو حاضری فتوی بدیگری چون دهم فرمودند که چنانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات
بود مرا با جنید مباهات است حضرت شیخ سماع و وجد هرگز نمی فرمودند و بظاهر و باطن
بشرع شریف آراسته بودند نقلست که روزی سخن می گفتند مریدی نعره بزد و از ان

مسح کردند و بنجابیدند و فرمودند اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان مازبحر
شنیدند و آن جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجای رسید که طاقتش نماند هلاک شد چون رفته
او را دیدند در میان دلق خاکستر شده بود نقلست که در بغداد روزی دزدی را آویخته بودند
دیدند و برفتند و پای دزد را بوسیدند مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بر وی باد
که در کار خود مرد بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقلست
که در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش بود فرمودند آن وقت
که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند که صبر و بصیرت مرد آید و نه بصورت و هم
فرموده اند که هر که نشناخت خدا را هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود
آنرا هرگز نتوان یافت هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست
که بار خویش بر خلق ننهی و هر چه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز است سخاوت
و الفت نصیحت و شفقت هم آنست که بطوع ایشان دهی و آنچه طلب میکنند و منت
بر ایشان ننهی که ایشان طاقت آن ندارد و سخنی نگوئی که ایشان ندامت
از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند با کسی که هر نیکوئی که با تو کرده باشد
بروی فراموش بود و پرسیدند هیچ چیز هست فاضلتر از گریستن فرمودند گریستن بر گریستن
پرسیدند بنده کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد بود پرسیدند راه بخدای چگونه
است فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاف کردی بحق پیوستی نقلست که فرمودند
شبی نماز مشغول بودم هر چند جهد کردم نفس من مرا در یک سجده موافقت میکرد و هیچ فکر
دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم از خانه بیرون آیم چون در بگشادم جوانی دیدم
خود را در گلیم پیچیده و بر در سرای سر در کشیده چون مرا بدید گفت تا ازین زمان در انتظار
تو بودم گفتم تو بوده که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله مرا جواب ده بگوئی در نفس
که هرگز درد او را دوا در دل گردد یا نه گفتم آری چون مخالفت هوای خود کند دردا و دوای
او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای نفس چندین بار از من همین
جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برخاست و برفت من ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت

وفات ایشان روز شنبه بیست و هفتم رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ یافعی دو صد و نود و هشت نوشته و بقولی دو صد و نود و نه بوده و قول اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید تسبیح می گفتند و با انگشت عقد میگرفتند با چهار انگشت عقد بستند و انگشت مسبحه را واگذاشتند و گفتند بسم الله الرحمن الرحیم و چشم پوشیده برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آب در چشم ایشان رساند هاتفی آواز داد که دست از دیدهٔ دوست ما بدار که چشمی که بنام ما بسته شود جز بلقای ما نکشاید پس خواست که انگشت که عقد کرده بودند بکشاید آواز آمد که انگشتی که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما گشاده نگردد و چون جنازه برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هر چند که آنرا میراندند نمیرفت تا آواز داد که خود را و مرا مرنجانید که چنگ من بمسمار عشق بر گوشهٔ این جنازه دوخته اند و امروز قالب جنید نصیب کروبیان است که اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا با ما پریدی و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولی دلف بن جحدر مرید خاص شیخ جنید اند و خرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ میفرمودند که هر قومی را تاجی است و تاج این قوم شبلی است و مالکی المذهب بودند بقولی اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است و در طبقات سلمی مذکور است که خراسانی الاصل بغدادی المولد والمنشاء اند و بقولی مولد ایشان سامره و اصل از سروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا حاجب الحجاب خلیفه بوده اند وفات ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی حجه سال سیصد و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سال و قبر در بغداد است و بران نوشته اند جعفر بن یونس آورده اند در اواخر سال حضرت شیخ شبلی متصل الله گفتندی و کلمهٔ لا اله الا الله بر زبان نیاوردندی بنابر آن مشایخ وقت را در شان ایشان گمانها شد و عوام بطعن برخاستند اما از آنجا که هیبت و جلالت ایشان داشتند هیچکس جرات از سوال بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داده

گفت ای پیر طریقت وحقیقت این معامله را تا موجب هدایت آن گروه شود فرمودند این طائفه را
لازم است که هر نفس را نفس آخر شمارند بالاتفاق ونفس آخر مشغول بعقد الله افضل است
از تلفظ بکلمهٔ لا اله الا الله چرا که تواند بود که در نفی وپیش از تلفظ بذکر الله نفس منقطع شود
جوان گفت ارید اعلی من هذا یعنی وجهی ازین بهتر بگو فرمودند که لا اله برای نفی غیر است
ومن غیری نمی بینم تا نفی کنم جوان گفت ارید اعلی من هذا فرمودند که درین طریق متابعت
صدیق اکبر کرده ام رضی الله عنه چنانچه گویند که رسول صلعم چند بار سه مرتبه اصحاب را بدادن
اموال امر فرمودند وصدیق رضی الله عنه در هر مرتبه جمیع اموال خود را در راه حق داد
رسول صلعم هر بار می پرسیدند که چه گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبه
اول گفت اولاد من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالے
بندهای صالح را ضایع نخواهد گذاشت واگر طالح اند مرا با ایشان چه کار در مرتبهٔ دوم
گفت گذاشتم برای ایشان سورهٔ واقعه را که بعد از مغرب بخوانند در مرتبهٔ سوم گفت
عمر رضی الله عنه اگر روزی بر ابوبکر سبقت توانم کرد امروز خواهد بود در ان روز غنی بالاراده
بود ابوبکر رضی الله عنه فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد وصدیق رضی الله عنه
تمام را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در ان روز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند که لیف خرما
پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله امروز جمیع ملائکه بمتابعت
ابوبکر صدیق لیف خرما پوشیده اند ناگهان دیدند که ابوبکر رضی الله عنه بیامد جامه لیف خرما
پوشیده بوریای کهنه ودستاری وپیراهنی که در برش بود جز همین داشته می آید واز روز
غیر ازین در بساط صدیق چیزی نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابوبکر برای عیال
چه گذاشتی درین بار که مرتبه آخر بود گفت الله تمام جوان گفت ارید اعلی من هذا حضرت
شیخ شبلی گفتند ای جوان وجای خوب گفتم اما همت تو بس عالی است بهتر ازین
بگویم فرمود که اختیار این طریق بموجب امر الهی است که در قرآن مجید آمده قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون یعنی بگو ای محمد الله پس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی میکرده
باشند جوان گفت بس حسبی یعنی بس است بس است همین ونعره بزد وجان بداد

مدعیان از مشاهده این حال شبلی دعوی خون نمودند شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس بنالید و مشتاق شد و فریاد کرد خوانده شد پس اجابت کرد پس چیست گناه من مدعیان از دعوی گذشتند و ایشان را معذور داشتند نقلست که حضرت شیخ پرسید ند که اکرم الاکرمین که بود فرمودند آن بود که وقتی گناهی کسی را امر زیده باشد هر گز کسی را بآن گناه عذاب نکند گناهیست که من فلان دوست و بنده خود را بیامرزیدم

شیخ عبدالواحد تمیمی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوالفضل است و نام پدر ایشان عبدالعزیز بن حرث بن اسد از بزرگان ایمه ائمه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند قدس الله تعالی سره وفات ایشان در جمادی الآخر سال چهار صد و بیست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبره حضرت امام حنبل است رحمه الله

شیخ ابوالفرح طرسوسی قدس الله سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبدالواحد تمیمی اند و قدوه اولیاے زمان و زبده مشایخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابوالحسن هنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الهنکاری است مرید شیخ ابوالفرح طرسوسی اند و از بزرگان مشایخ وقت و مقتدای اہل زمان و صاحب خوارق و کرامات بوده اند وفات ایشان در محرم سال چہار صد و ہشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابوسعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیا و برهان الاتقیا و قدوه عارفان و قبله سالکان سیر طریقت و واقف اسرار حقیقت جامع علوم ظاہر و باطن صحبت یافته خضر علیه السلام و حنبلی المذہب و مرید شیخ ابوالحسن ہنکاری و پیر خرقه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شاه محی الدین عبدالقادر جیلانی اند رضی الله عنه از حضرت غوث الثقلین منقول است که در ابتدای حالی با خدای تعالی عہد کرده بودم که نخورم تا نخورانند و نیاشامم تا نیاشامانند چون چہل روز بگذشت شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود که نفس

از گرسنگی بالای طعام افتند گفتم واللّٰه از بهر کی که با خدای خود بستم بر نگردم ناگاه از باطن
خود آوازی شنیدم که کسی به آواز بلند میگفت الجوع الجوع حضرت شیخ ابوسعید مخزومی
بر من بگذشت آن آواز شنیده گفت عبدالقادر این چیست گفتم این اضطراب نفس است
اما روح برقرار خود است در مشاهده خداوند خود گفت بخانه ما بیا و برفت من گفتم بیرون
نخواهم رفت ناگاه ابوالعباس خضر علیه السلام درآمد گفت برخیز و پیش ابوسعید رو رفتم
دیدم که ابوسعید بر در خانه خود ایستاده انتظار من می کشید گفت ای شاه عبدالقادر آنچه من ترا
گفتم بس نبود که خضر را نیز با یستی گفت پس مرا بخانه درآورد و طعامی که مهیا کرده بود لقمه لقمه
در دهان من می نهاد تا سیر شدم و بعد ازان او خرقه پوشانید و صحبت او را لازم گرفتم بنای
مدرسه باب الازج که بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند و در حیات بحضرت غوث الاعظم
داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث الاعظم در همان مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المتوفی
در ماه سال پانصد و سیزده هجری

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابوعبداللّٰه است و نام حماد بن مسلم و دباس دوشاب فروش را گویند پیر صحبت
حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر رضی اللّٰه عنه از مشایخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت
و صاحب کرامات عالیه بوده اند و با وجود آنکه امی اند حقتعالی علم لدنی را بایشان کرامت
فرموده بود دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مرید شیخ عبدالقادر جیلی اند
رضی اللّٰه عنه نقلست که روزی شیخ حماد میفرمودند مراد وازده هزار مرید است و هر شب
ایشان را یاد میکنم و حاجات ایشان را از خدا تعالی میخواهم و هر که از ایشان بگناهی مبتلاست
درخواست میکنم یا دران ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیری در گناه نماند
حضرت شیخ عبدالقادر رضی اللّٰه عنه در انجا حاضر بودند گفتند اگر حق سبحانه تعالی مرا منزلتی دهد
از و درخواست کنم که مریدان من تا قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشان
باشم شیخ حماد گفتند که حق سبحانه و تعالی مرا مشاهده نمود آنچه او از خداوند خود خواست
حق تعالی قبول کرد نقلست که حضرت غوث اعظم جوان بودند و در صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند

روزی بادب تمام در مجلس شیخ نشسته بود چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود و هر آئینه مامور شود بآنکه بگوید
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آئینه آنرا بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه رمضان
پانصد و بست و پنج هجری شد

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت آن پادشاه مشائخ اندر طریقت و امام ائمه اندر شریعت و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف
آن پیر یگانه سرور عارفان یگانه شرف زهاد و فخر عباد و قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح
موسی جنگی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن موسی الجون بن عبد الله
محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی و حسینی از آن جهت گویند که پدر عبد الله
محض حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبد الله محض فاطمه بنت حسین
بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده ماجده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب
محی الدین است سبب تلقب آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات
به بغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت السلام علیک یا عبد القادر
جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من آی نزدیک رفتم گفت مرا بنشان او را بنشاندم جسد او
تازه شد و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از وی ترسیدم گفت مرا میشناسی گفتم نه گفت
من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه دیدی مرا خدا تعالی بتو زنده گردانید انت محی الدین او را
بگذاشتم و بمسجد جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون نماز بگذاردم
خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا می بوسیدند و می گفتند یا محی الدین و لقب آنحضرت
در آسمان باز اشهب است چنانکه فرموده اند شعر انا بلبل الافراح املاء دوحها طربا و فی العلیاء
باز اشهب ✤ و غوث الثقلین میگویند که تصرف آنحضرت بر جن و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس
آن غوث اعظم حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تائب می گشتند و افاده می گرفتند جنیان نیز
صف صف در مجلس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند و فائده یا حاصل مینمودند و آن حضرت
می فرمودند که مر انس را مشائخ است و مر جن را مشائخ است و مر ملک را و من شیخ کلهم شیخ ابو سعید

عبد اللہ بغدادی رحمہ اللہ گفتہ اند کہ ما جرہ داشتیم فاطمہ نام شانزدہ سالہ بالای بام برآمدہ بود غایب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین رفتیم آن حضرت فرمودند امشب در خرابہ کرخ کہ محلات از بغداد است برو بر زمین دائرہ بکش و وقت کشیدن دائرہ بگوی بسم اللہ علی نیت سید عبد القادر و در آن بنشین چون شب تاریک شود طوایف جن بر تو خواهند گذشت با صور مختلفہ ہیچ خوف مکنی و وقت سحر پادشاہ ایشان با لشکر بیاید و از تو پرسد بگو مرا شیخ عبد القادر برابر تو فرستادہ است قضیہ دختر با وی بگوی راوی می گوید چنان کردم جنیان صف صف با صور مختلفہ میگذشتند و ہیچ کس ازیشان نزدیک دائرہ آید تا آنکہ پادشاہ ایشان بر اسپی سوار با جماعہ از جنیان پیدا شد و مقابل دائرہ بایستاد و مرا پرسید کہ حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا برابر تو فرستادہ است در حال از اسپ فرود آمدہ زمین بوسید و بیرون دائرہ بنشست و گفت چرا فرستادہ است خبر غایب شدن دختر با وی گفتم فرمود تا آن دیو کہ دختر را بردہ بود حاضر کنند در حال آن دیو را با دختر حاضر کردہ گفتند از دیوان چین است آن دیو را گفت ترا چہ باعث شد کہ این دختر را از رکاب غوث ربودی گفت مرا خوش آمدہ در دل من جای کرد فرمود آنرا گردن زنند دختر را بمن داد گفتم مثل تو فرمان بردار مر شیخ ندیدم گفت ما چگونہ مطیع او نباشیم کہ چون او از خانہ خود بجمیع اقصای عالم نظر میکند از ہیبت او ہمہ در قرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطب میکند او را تمکن میگرداند بر جن و انس و جیلی آنحضرت را نسبت آن گویند کہ اصل آن غوث آفاق از ولایت جیل است و ولادت باسعادت آن نیز در انجا واقع شدہ و آن ملکی است ورای طبرستان کہ آنرا جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضی گفتہ اند جیل موضعی است بر کنار دجلہ یکروزہ راہ از بغداد بطرف واسط و نیز موضعی است جیل نام نزدیک مداین بحسب نسبت این دو موضع ہم گیلی و گیلانی و جیلانی میگویند اما جماعہ کہ نسبت آنحضرت باین دو موضع کردہ اند صاحب روضۃ النواظر کہ از اکابر وقت بودہ و قول ایشان سند است نوشتہ اند کہ قول آنہا غلط است و گفتہ اند ممکن بود کہ آنحضرت در موضع چند روز اقامت نمودہ باشند چنانچہ در بیع عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلان است و صاحب معجم البلدان آنحضرت را بموضع بشتیر کہ از مضافات ولایت گیلان است نسبت کردہ

نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب بحضرت غوث الثقلین بی واسطه از روحانیت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم است و پیر خرقهٔ آنحضرت شیخ ابوسعید مخزومی و از شیخ ابوسعید اسناد که بالا بترتیب مذکور شده نسبت خرقه شیخ معروف کرخی رسیده بحضرت امام رضا رضی الله عنه میرسد و از انجا بآبای کرام حضرت گذشته بسید انام صلعم میرسد و پیر صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند رحمه الله و با خضر علیه السلام بسیار صحبت داشته اند و حنبلی مذهب بوده اند و فتوی بر مذهب امام شافعی و امام احمد حنبل میداده اند شیخ بقا بن بطو گفته اند روزی حضرت غوث اعظم بزیارت قبر امام احمد حنبل رفتند پس دیدم که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را در کنار گرفت و گفت ای شیخ عبدالقادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت کنیت والده مکرمه معظمه آنحضرت ام الخیر و لقب امة الجبار فاطمه بنت شیخ عبدالله صومعی است که از کبار مشائخ گیلان و مقتدای اولیای زمان و مستجاب الدعوات بوده اند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی نوشته اند که شیخ عبدالله صومعی از روسای زهاد بوده و مراورا احوال عالی و کرامات ظاهر بوده وقتیکه در غضب شدی حق سبحانه و تعالی از برای وی زود انتقام کشیدی و هرچه خواستی خدای تعالی چنان کردی و هر چیز که پیش از وقوع آن خبر کردی چنان واقع شدی و والده ماجده حضرت غوث الثقلین را بهره وافر بود از خیر صلاح شیخ عبدالرزاق ولد حضرت غوث اعظم فرموده اند وقتی که غوث صمدانی از صلب شریف پدر برحم لطیف مادر حلول نموده اند والده مکرمه معظمه ایشان در سن شصت سالگی که زمان یاس است بوده اند و این از کرامات آنحضرت است و والده آنحضرت از کبار نساء عارفات صالحات واصلات و صاحب مکاشفات بوده اند و ولادت باسعادت غوث اعظم در جیلان اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هفتاد و بقولی هفتاد و یک هجری بوده و والده آنحضرت فرموده اند که چون فرزندم عبدالقادر متولد شد هرگز در ماه رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود مردم از من پرسیدند گفتم فرزندم امروز شیر نخورده است آخر معلوم شد که آن روز از ماه رمضان بوده است و آنحضرت فرموده اند که در اوائل جوانی چون چشم من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم که ای عبدالقادر ترا برای

خواب نیافریدم و چون بمکتب میرسیدم آواز ملایکه میشنیدم که می گفتند برخیزید و جای دهید ولی
خدا را و آنحضرت هیژده ساله بودند که از جیلان ببغداد آمدند و در سال چهار صد و هشتاد و هشت
به بغداد رسیده به تحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرات قرآن بعد ازین بفقه و حدیث
و دیگر علوم دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فایق شده و از همه ممتاز گشتند و در همین
سفر اول شصت کس از قطاع الطریق بدست آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال
پانصد و بیست و یک بفرموده پیغمبر و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن
آنحضرت انداختند بر منبر بر آمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم می فرمودند
در وقت وعظ میفرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیائید و بشنوید سخن مرا از من چیزی
بیاموزید که نایب و وارث پیغمبرم صلعم در زمین و درین مجلس خلعتها عطا میشود و حق تعالی بر دل ما
تجلی میکند و قریب هفتاد هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهار صد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هرگاه مجلس میشد از اثر آن کلام حقیقت انتظام وجد و ذوق
دو سه کس می مردند و شیخ ابو سعید قیلوی رحمه الله گفته اند که در مجلس شیخ عبد القادر
بارها پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات الله علیهم و ملائکه و اجنه را صف صف مشاهده میکردم
کتاب غنیة الطالبین و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده پیشانی گندم گون
پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس بطریق علما می پوشیدند گاهی طیلسان
و گاهی جامه در بر میکردند که قیمت یک گز آن یک دینار بود و یک حبه زیاده میفرمودند
که نمی پوشم تا نمی پوشانند و نمیخورم تا نمیخورانند و نمیگویم تا نگویانند و اگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین و همان لحظه بحاضران مجلس قسمت
می فرمودند روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت آنحضرت آمده بود ده بدره زر پیش
نهاد فرمودند حاجت نیست الحاح بسیار نمود آنحضرت یک بدره را بدست راست و یکی را
بدست چپ برداشته باهم فشردند از آن خون روان شد فرمودند ای ابو المظفر از خدا
شرم نداری که خونهای مردم میخوری و بر خود گرد میکنی و بدان با من برابری میشوی در حال

خلیفه بپوشش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت اتصال او به پیغمبر صلعم نبودی نمیگذاشتم
که آن خون تا خانهٔ او برفتی و حضرت غوث اعظم هرگز بخانهٔ هیچ یکی از خلفا و صاحب حشمتی نرفته اند
و بر بساط آنها نه نشسته اند و صحبت ایشان را تعظیم نفرمودند و چون خلیفه بخانهٔ آنحضرت آمدی
اندرون میرفتند و باز می آمدند تا قیام از برای او نباشد و تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند
و خلیفه دست می بوسید و با دب می نشست و می گفت هرچه شیخ فرمایند بسر و چشم ما و چون حکم
می نوشتند باین طریق که عبدالقادر ترا چنین میفرماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او مر ترا
سود مند و بر تو حجت چون رقعه بخلیفه رسیدی بوسیدی و بر سر گذاشتی گویند که هیچکس
خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر از آنحضرت نبوده چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت گمان
بردی که او نزد آنحضرت عزیزتر است و هیچگاه جواب سائل را رد نفرمودی و هر بیماری
که اطبا از علاج او عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست
مبارک شفا می یافت نقل است که کوردی بخانهٔ آنحضرت در آمد نابینا شد و هیچ نتوانست بود در آن
اثنا خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله یکی از ابدال فوت شده بهر که حکم فرمایند بجای
او نصب کرده شود فرمودند که در خانه ما شخصی تشنگی افتاده است برو و او را بیرون آورده
بجای آن ابدال نصب کن خضر علیه السلام او را از آن خانه پیش آن یگانه عصر آورد و یک نظر
کیمیا اثر آنحضرت بینا گردید و بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن بقعه شریف بغیر از معرفت
و محبت الهی چیزی دیگر نبود و پس در حقیقت آن شخص بدزدی این متاع آمده بود و ازین
که آنحضرت او را بمطلب رسانیده اند و محروم نساخته اند و بمرتبه ابدالیت فائز گردانیده
گویند که عزل و نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود
هر کرا میخواستند عزل نموده بجای او دیگری را نصب میفرمودند چنانچه از ابدال وفات
یافته بود که او را از قسطنطنیه آورده موی بروت او را گرفته محمد نام گذاشتند و طاقی
مبارک خود را بر سر او نهاده داخل آنجماعه نمودند و روزی یکی از مردان غیب بهوا می رفت
چون بسمت الراس بغداد رسید در دل گذرانید که در شهر بغداد هیچ مردی نیست حضرت
غوث اعظم دریافته حال او را از و سلب نمودند و آن جوان از هوا در افتاد بدرگاه آنحضرت

و بالتماس شیخ علی ہیتی از تقصیر او درگذشت بتوبه کرد باز رہوا بر وار نموده برقت و طریقه آنحضرت تمام شرع بوده و اگر کسی را میدیدند که برخلاف شرع شریف عمل میکرد حال او را سلب میکردند و میفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود هر آئینه خبر میکردم شمارا انچه میخورید و ذخیره میکنید شما پیش من همچو شیشه ایدی بلیم انچه در ظاهر و باطن شما ست یکی از اکابر بحضور علیه السلام درباب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نرسانید مگر آنکه شیخ را مقامی برتر از آن داد و کاس محبت خود بیچ کس را نداد انکه شیخ را بهتر و گواراتر از آن داد و عطا نمود و گفت شیخ عبدالقادر فرد احباب است و غوث و قطب اولیای زمان خویش و گویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند و عام مشایخ قریب صد تن حاضر بودند از انجمله شیخ علی ہیتی بود و شیخ بقای بن بطو و شیخ ابوسعید قیلوی و شیخ ابوالنجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ جاگیر و قضیب البان موصلی و شیخ ابوالسعود و شیخ عزاز البطایحی و شیخ منصور بطایحی و شیخ حماد بن مسلم دباس و خواجه یوسف بن ایوب همدانی که در سلسله خواجگان نقشبند اند و شیخ عقیل بن منبجی و شیخ ابومغزار مغربی و شیخ عدی بن مسافر و شیخ علی بن وهب سنجاری و شیخ موسی بن ماهین زولی و شیخ احمد بن ابوالحسن رفاعی و شیخ عبدالرحمن طفسونجی و شیخ علی بن سرباد و شیخ ماجد کردی و شیخ ابومحمد قاسم بن عبد منصور بصری و شیخ ابوعمر و عثمان بن مرزوق و شیخ سوید سنجاری و شیخ حیات بن قیس حرانی و شیخ مرسلان دمشقی و شیخ عبدالکریم الاکبر المعمر و شیخ ابوالعباس الجوسقی الصرصری و شیخ ابوحکیم ابراهیم بن دینار و شیخ مکارم اکبری و شیخ صدقه بغدادی و شیخ یحیی دوری مرتعش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبدالله بن علی جوینی و شیخ ابوعبدالله و شیخ ابوبکر الحامی المزین و شیخ جمیل و شیخ ابومحمد عبدالحق حریمی و شیخ ابوعمر الکمامی و شیخ ابوحفص عمر بن ابی النصر الغزال و شیخ مظفر الجمال محمد بن درمانی القزوینی و شیخ ابوالعباس احمد یمانی و شیخ ابوالعباس احمد بن العزنی و شیخ ابوعبدالله محمد المعروف الخاص و شیخ ابوعمر و عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بود تا بسیار و شیخ سلطان بن احمد المزین و شیخ ابوبکر بن عبدالحمید شیبانی و شیخ ابوالعباس احمد بن الاستاذ و شیخ ابومحمد

بن عیسی المعروف بالکوسج و شیخ مبارک بن علی الحلی و شیخ ابوالبرکات بن حمدان العراقی
و شیخ عبدالقادر بن حسن بغدادی و شیخ ابوالسعود احمد بن ابی بکر عطار و شیخ ابوعبدالله محمد الاوانی
و شیخ ابویعلی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ ابوالقاسم عمر بن مسعود البزاز و شیخ
ابوالمناقب محمود بن عثمان البقال و شیخ عباد الیوانی و شیخ عبدالرحیم قنادی مغربی و شیخ
ابوعمرو عثمان بن مرزوق و شیخ مکارم نهرخالصی و شیخ خلیفه بن موسی نهرملکی و شیخ ابوالحسن
جوسقی و شیخ عبدالله قریشی و شیخ ابوالبرکات بن صخر اموی و شیخ ابواسحق ابراهیم
بن علی اعلیب و شیخ غوث رضی الله عنهم اجمعین و غیر ایشان نیز جمعی از مشائخ کبار روزی انجا بودند
و آنحضرت بالای منبر سخن میگفت در اثنای سخن فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله شیخ
علی هیتی بر منبر بر آمده و قدم مبارک آنحضرت را گرفته بر گردن نهاده و بزیر دامن آنحضرت در آمد
و سائر اولیا گردنها پیش داشتند شیخ ابوسعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبدالقادر
فرمود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول
صلعم بدست طائفه از ملائکه مقربین بحضور اولیای متقدمین و متاخرین که در انجا حاضر بودند
احیا باجساد خود و اموات بارواح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند و ملائکه و رجال الغیب
مجلس آنحضرت را در میان گرفته بودند و صفها در هوا ایستاده و بر روی زمین هیچ
ولی نماند مگر که گردن خود را پست کرد و گویند که یک کس از عجم تواضع نکرد حال وی را سلب
نمودند و ظاهر است که این قسم دعوی از کمال عنایت بی نهایت اله و فرزندی و حمایت
حضرت رسالت پناه صلعم که همه اولیاء الله تواضع نمودند و فرمان ایشانرا قبول کردند
و هیچ ولی باین مقام نرسیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و
و در اوائل حال آن غوث اعظم بعضی از مشائخ گفته اند که این جوان عجمی اقدمی است
که بر گردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشائخ کبار اکثری صد سال پیشتر نیز از احوال
آنحضرت خبر داده بودند چنانچه شیخ ابوبکر بن هوار البطائحی قدس الله سره که از کبار متقدمان
مشائخ عراق اند و صاحب کرامات ظاهره و مقامات فاخره بوده اند و در خواب مرید حضرت
صدیق اکبر شده و بیواسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله عنه گرفته اند و فرمود تا که

حق سبحانه تعالی بهر کرمهم که جسمهای که در روضه من رآید آتش آنرا نسوزد و قبر ایشان و ایشانرا
و گوشت یا ماهی که از نزدیک قبر ایشان می بردند هرگز پخته نمی شد میگفته اند که اوتاد عراق
هشت کس اند معروف کرخی و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سهل
بن عبد الله تستری و شیخ عبد القادر جیلانی قدس اسرارهم از ایشان پرسیدند که شیخ عبد القادر
کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد خواهد بود ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد
که مرید شیخ ابوبکر بطایحی و از اعیان مشایخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات ارجمند
بوده اند و قبر ایشان در جوار او به است که از دیهای بطایح است می فرمودند که شیخ عبد القادر
کسی است که اقتدا کرده شود بافعال او و اقوال او و حق تعالی جمع کثیر را به برکت او
بمرتبه‌های عالی رساند و مباهات کند روز قیامت با متهای سابق و حضرت غوث الثقلین
می فرمودند که هر ولی بر قدم نبی میباشد و من بر قدم جد خود صلعم و هر قدمی که جد من برداشت
و من بر آنجا نهادم مگر در قدم نبوت که راه نیست و ران غیر وی را و این اشارت بر کمال مرتبه
ولایت و متابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقل است از شیخ شریف بن خضر حسن
موصلی که گفت شنیدم از پدر خود که می گفت سیزده سال خدمت حضرت شیخ عبد القادر
رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که مگس بر ایشان نشسته باشد یا خلط از خود بیرون
انداخته باشند جمیع مشایخ وقت را ارادت با آنحضرت بوده و امام یافعی گفته اند
که اکثری از مشایخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کرده اند خواجه معین الدین حسن
و شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرهما بملازمت آنحضرت رسیده فیض جمعیت
باطن حاصل نموده اند نقل است که پیش شیخ عقیل ذکر کردند که جوان عجمی عبد القادر نام
در بغداد مشهور شده است فرمودند او در آسمان مشهورتر است از آنکه در زمین
از شیخ ابو الغزای مغربی که از اجله مشایخ مغرب بوده اند بعضی از اصحاب گفتند
به بغداد میرویم فرمودند چون بانجا برسید زنهار که ترک ملازمت شیخ عبد القادر
ننمایید بخدا سوگند که در تمام عجم مثل او آفریده نشده و در عراق مثل او دیده نشده
و مشرق زمین مباهات میکند باو بر مغرب علم و کمال او برتر است از علم و کمالات

اولیای دیگر و چون ایشانرا ببینید سلام من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکنند گویند
که آنحضرت فرموده اند که بیست و پنج سال در بیابانهای بقدم تجرید در سیاحت بودم
و چهل سال بوضوی عشا نماز بامداد گذارده ام و پانزده سال بعد از ادای نماز عشا
بیکپای ایستاده ختم قرآن میکردم تا سحر شبی نفس من آرزوی خواب کرد و گفت
چه شود اگر یکساعتی بخسپی گفته او شنیدم و همانجا بیکپای ایستاده ختم قرآن کردم
و خواب بصورت پیش من متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بروی میزدم
دفع میشد و میفرمودند چهل چهل روز روزه میداشتم در بیابان عراق یازده
سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت من آنرا برج عجمی میگویند نقلست
از شیخ عبدالرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم میفرموده اند که مرا بدست
کاغذی داده شد بمقدار درازی انتهای نظر دیدم که نام اصحاب مریدان من که تا قیام قیامت
نسبت خود بمن درست خواهند کرد در انجا ثبت نموده اند و حکم شد که اینهمه را بتو بخشیدم نقلست
که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت او که قدم بر ندارم از پیش پروردگار خود
تا روان نکند مریدان مرا با من بسوی بهشت و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من
در مشرق باشد و من در مغرب باشم و برهنه شود عورت او را هر آئینه میپوشم از مغرب
در مشرق او را نقلست از شیخ عمران که وقتی با آنحضرت عرض کردم که اگر شخصی خود را
مرید حضرت بگویاند و دست بیعت بشما نداده باشد و خرقه از شما نپوشیده باشد
ما او را از اصحاب حضرت شما بشماریم یا نه فرمودند بلی هر که خود را بمن نسبت کند قبول کند
او را حضرت حق سبحانه و تعالی و بیامرزد گناهان او را و او از جمله اصحاب من است
نقلست که شیخ عمر بزاز که آنحضرت می فرمودند که لغزید حسین بن منصور حلاج و نبود
در زمان او که دستگیری او کند اگر من می بودم دستگیری او میکردم هر کسیکه
از مریدان من باشد و بلغزد و مرکب او را تا قیام قیامت دستگیری کنم بشارت باد
برکسانیکه پیر ایشان شیخ عبدالقادر و امام ایشان ابوحنیفه و پیغمبر ایشان محمد رسول الله
صلعم و خوشا حال آن سعادتمندان و نیک بختانی که باین سعادت عظمی مشرف شده اند

و درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست کرده انتساب کرد این فقیر از کمترین بندگان
و نیازمندان این درگاه است متوجه آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابند و داخل
منسوبان آن درگاه والا جاه باشند ان شاء الله نقل است که آنحضرت فرموده اند هر مسلمانی که بر در مدرسهٔ من
گذشته است یا روی مرا دیده است عذاب گور و قیامت از و تخفیف کرده شود و راوی گوید
که مردی از همدان بر آنحضرت آمد و گفت پدر من وفات یافته است او را در خواب دیدم گفت
مرا در گور عذاب میکنند بخدمت شیخ عبد القادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت او وقتی
بمدرسهٔ من گذشته است گفت آری شیخ ساکت شد روز دیگر آمد و گفت پدر خود را
در خواب دیدم در نهایت خوشی و خورم و خلعت سبزی در بر پوشیده و میگفت که عذاب
از من برداشتند و این خلعت به برکت شیخ عبد القادر رضی الله عنه داده اند بر تو باد که همیشه در خدمت
حضرت شیخ باشی سعادتمند کسیکه آن جمال را دیده باشد و دولتمند آن گوشی که آن آواز
شنیده باشد و طالع مند شخصی که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ حرم
با برکت تر و هیچ طایفه مسرور از خرقه و طاقیهٔ شیخ عبد القادر ندیده ام و هیچ روزی را
مبارک تر از ان روز که آن جمال را دیده بودم ندیدم یکی از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم
و در خاطر داشتم که بدست بهترین اهل زمین باین سعادت مشرف گردم در خواب دیدم که
حضرت عیسی علیه السلام می فرمود که به بغداد برو و بر دست شیخ عبد القادر اسلام
آر که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق قرشی گفته اند شیخ عبد القادر شیخ
و امام ماست هر که درین زمان براه الهی میرود و حالی با مقامی یا و میرسد بسبب شیخ عبد القادر
امام اوست و حق تعالی عهد گرفته است از اولیای وقت که امر او را قبول کنند هر فیضی
که از رسول صلعم باصحاب میرسید و درین زمان از شیخ عبد القادر باولیای وقت میرسد
و بمراتب جمیع اولیاء الله اطلاع دارد و هیچکس را بمرتبهٔ شیخ اطلاع نیست و در سیر سیه
هیچ کسی تا بجز جذبهٔ رسول با دستی نیست و آنحضرت میفرمود که میخواستم در صحراها تنها باشم
لیکن حق سبحانه تعالی نفع خلق را بمن مامور ساخته است و تا حال پنجاه هزار کس بر دست من
توبه کرده اند نقل است از شیخ ابو محمد علی که گفته اند روزی در بغداد بزیارت حضرت شیخ عبد القادر

رضی الله ورا دیدم و مدتی در خدمت ایشان ماندم چون عزیمت مراجعت مصر کردم ازانحضرت
دستوری خواستم مرا وصیت کردند که از هیچ کس چیزی نخواهی و انگشت مبارک خود را
در دهن من انداختند و فرمودند که این را بمک تو بازگرد بچنان کردم از بغداد تا مصر بطعام
احتیاج نشد و قوت در زیادتی بود نقلست که از شیخ ابو المظفر اسمعیل که وقتی شیخ علی بن هیتی
بیمار شد و حضرت غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و در آن موضع دو درخت خرمای خشک شده بود
و از مدت چهار سال اصلا بار ور نمی شد پس غوث الثقلین در زیر یک درخت وضو ساختند
و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز گذاردند و بعد از آن هفته هر دو درخت سبز شدند و بار گرفتند
نقلست که وقتی شخصی بخدمت آن قبلهٔ حاجات آمد و گفت که عورت من حامله است و مرا
آرزوی پسر است فرمودند خدا پسرت دهد چون وضع حمل شد زن آن مرد دختر نزاد و آنرا
برداشته بخدمت آنحضرت آورد و گفت که این دختر است فرمودند در قماطه در آری و این را
بپیچ و ببین که چه پیدا شود چون بموجب فرموده عمل کرد همان لحظه آن دختر پسر شد نقلست از شیخ
ابو السعود که حضرت غوث صمدانی میفرمودند که آفتاب و ماهتاب بر نمی آیند تا بر من سلام نکنند
و سال و ماه و هفته و روز بر من آمده سلام میگویند و آنچه از خیر و شر در ایشان مقدر شده
خبر میدهند و شیخ سیف الدین عبد الوهاب ولد غوث اعظم فرموده اند که هیچ ماهی از ماهها
نگذشت پیش از آن که نو شدی بیامدی پیش والد من اگر چنانچه در آن ماه بدی و سختی
مقدر شده بودی در صورتی ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الاخری سال پانصد و شصت جمعی از مشایخ
در صحبت آنحضرت نشسته بودند که جوانی خوب روی درآمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله من ماه رجبم آمده ام تا ترا تهنیت گویم و در من هیچ بدی و سختی مقدر نشده
در آن ماه رجب هیچ ندیده مردم مگر خیر و نیکوئی چون روز یکشنبه سلخ رجب شخصی کریه المنظر
و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام که ترا تهنیت گویم مقدر شده است
در من موت و فنای خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماه
[illegible] آمد همچنانکه گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان چند روز بیمار شدند

روز دوشنبه بیست دهم رمضان جمعی از مشائخ پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ بقا و شیخ ابو النجیب
سهروردی و غیرهما شخصی با بها و وقار تمام در آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رمضانم آمده‌ام
که اعتذار کنم از آنچه بر تو مقدر شده بود و من وداع کنم ترا که این آخر اجتماع منست با تو پس بازگشت
و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند و رمضان دیگر در نیافتند وفات آنحضرت
بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و یک هجری روی داده و بعضی
یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور بوده اما اصح قول نهم ماه است
و مدت عمر شریف آنحضرت بقول اول سال ولادت نود سال هفت ماه و نه روز است
و بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفت ماه و نه روز بوده و عرس آنحضرت در هندوستان
یازدهم و بعضی هفدهم میکنند اما در بغداد هفدهم است و این فقیر عرس را شب نهم میکند
که صحیح ترین اقوال قول نهم ست آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشائخ حاضر بودند
شیخ عبدالوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که علیک بتقوی الله وطاعته
یعنی لازم گیر پرهیزگاری را که خالص از برای خدا تعالی باشد و لازم گیر طاعت او را
ولا تخف احدا ولا ترج یعنی بیم و امید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدار وکل الحوائج الی الله
واطلبها منه و بسپار همه حاجت ها را بحق تعالی و طلب حاجت ها از او کن ولا تثق باحد سوی الله
و اعتماد مکن بهیچکس مگر بخدای تعالی التوحید التوحید اجماع الکل یعنی لازم گیر توحید را
و تکرار برای تاکید ست که توحید اجماع کل است و جمیع مشائخ و سادات این قوم را
بر توحید اتفاق است و بعد از آن با ولاد امجاد خود که در گرد آنحضرت نشسته بودند فرمودند
بر خیزید و جای دهید و ادب ایشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم و بسیار ست و جای تنگ
مدارید بر ایشان و میفرمودند علیک السلام و رحمة الله و یک شبانه روز این کلمات
میفرمودند انا لا ابالی بشیء ولا بملک الموت یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت
هم باک ندارم قبر آنحضرت در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ
ابوسعید مخزومی در حیات خود بآنحضرت داده بودند برادر و تبرک حق سبحانه تعالی چنانچه
آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود و بعد از وفات در قبر نیز همان تصرف

داده است چنانچه امام عبدالله یافعی رحمه الله گفته اند کسی که صاحب حال باشد و در بغداد
داخل شود و زیارت محبوب سبحانی شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه نکند حال او سلب شود
نقلست از شیخ عبدالوهاب و شیخ عبدالرزاق رحمهما الله که روزی حضرت والد بزرگوار
در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر خوردن ترک دادند و تا دیری غائب بودند
بعد ازان فرمودند فتح شد بر دل من شصت در از درهای لدنی که وسعت هر دری برابر
آسمان و زمین است و روزی فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر و جبل مرا تسلیم کردند
و هیچ ولی نماند که در ان وقت بمن تسلیم نکرد و شیخ عمر بزار رحمه الله گفته اند که غوث اعظم رضی الله عنه
فرمودند هر که در کربتی بمن استغاثت کند در گردانم آن کربت را ازو و هر که در شدتی
بنام من ندا کند خلاصی بخشم او را ازان شدت شیخ ابو عمرو صیرفی و شیخ ابو محمد عبدالحق
گفته اند که وقتی روز سه شنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث الثقلین در مدرسه
بودیم پس آنحضرت برخاسته وضو کردند و دو رکعت نماز گذاردند چون از نماز فارغ شدند
نعره بلند با هیبت برآوردند و یکی از نعلین چوبی که در پای مبارک آنحضرت بود در هوا انداختند
و آن از نظر غائب شد و بعد ازان نعلین دیگر در هوا انداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
و آنحضرت بنشستند هیچکس را مجال آن نشد که ازین معنی سوال کند بعد از بیست و سه روز
قافله از بلاد عجم بیامد و گفتند ما را نذریست برای حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند
بستانید ایشان تکمین حریر و جامها از خز و مقداری زر و نعلین آنحضرت را آورده
نهادند غوث اعظم فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سه شنبه سوم ماه صفر
در راه بودیم ناگاه راه زنان بیرون آمدند و قافله ما را غارت کردند و بعضی را بکشتند
و تمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند و قسمت میکردند ما گفتیم حضرت
شیخ عبدالقادر را درینوقت یاد آریم در حال برای حضرت شیخ نذر کردیم و در اثنا
دو نعره عظیم شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را در گرفت و دیدیم راه زنان سخت مضطرب
و عاجز بر ما آمدند گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راه زنان بر ایشان تاختند ما را گفتند
بیائید و مال خود را گرد آورید و ببینید بر ما چه مصیبت رسیده است رفتیم و دیدیم که هر دو

ایشان مرده افتاده است و این چنین تاب ترزدنک الشفا است پس بارها ما را بار داد و
گفتند این واقعه بزرگست نقلست که شخصی بخدمت حضرت غوث اعظم آمد و گفت مرا از جن صدایی
که او را صرع می آید و جمیع افسون گران ورگا را و در مانده اند حضرت فرمودند که بالی فرمود اگر
بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای جان شیخ عبدالقادر رضی الله عنه حاست ببغداد و میفرماید
که تو باز نیایی و اگر آمدی هلاک کنم راوی گوید بفرموده حضرت شیخ عمل نمودم دیگر روی او
هرگز مصروع نگشت امام عبدالله یافعی گویند که بعد از ان هیچکس در بغداد مصروع نشد
و بعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد و پسر خود را
همراه آورد و گفت دل فرزند خود را التعلق بسیاری می بینم با آنحضرت و من ذمه وی را از حق خود
بری گردانیدم از برای خدا تعالی آنحضرت او را قبول کردند و بمجاهده و ریاضت امر
فرمودند بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود آمد دید که نان جو میخورد و زرد و لاغر شده
از کم خواری و بیداری از انجا پیش حضرت غوث اعظم رفت طبقی دید بر ان استخوانهای مرغی
که آنحضرت تناول فرموده بودند نهاده عجوزه با آنحضرت گفت یا سیدی تو گوشت مرغ
میخوری و پسر من نان جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده فرمودند قومی باذن الله الذی
یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد و بانگ کردن آغاز کرد غوث اعظم بان عجوزه گفتند
وقتی فرزند تو همچنین شود هرچه خواهد گو بخورد باید دانست که مرتبه آن آفتاب شریعت و مشتاق
طریقت محبوب سبحانی برتر از انست که در تحریر و تقریر هزار همچو من فقیر در آید و انچه در اینجا
نوشته شده از هزار یکیست و از بسیار اندکی و محبت و دانستن کمال آنحضرت همین که
بس است که ایشان سردار طائفه اند که خدا تعالی آنها را دوست میدارد چنانچه نقلست
از شیخ جمال العارفین ابومحمد بن عبدالله بصری که وقتی با خضر علیه السلام ملاقات نمودم
گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط بودم
و آنجا جائی آدمی و غیر نبود ناگاه دیدم مردی کلیم پیچیده خفته است در خاطرم گذشت
که ولی خداست او را گفتم بر خیز و بندگی کن گفت ای ابوالعباس برو و نفس خود را مشغول
دار گفتم مرا چگونه میشناسی گفت تو خضر هستی یا نه گفتا بگو که من کیستم مناجات کردم یا رب من

نقیب اولیا ام ورایت را نشناسم ندائی شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیا نیستی لیکن
کسانیکه ایشان مرا دوست میدارند و این از آن طائفه است که من ایشانرا دوست میدارم
آنمرد روی بمن کرد و گفت ای ابو العباس شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا
میخواهم گفتم چاره نیست گفت وفرک الله نصیبک منه گفتم زیاده کن در حال از نظر من
غائب شد و هیچ ولی ممکن نبود که از نظر من غائب شود و از آنجا پیش رفتم بر توده ریگی
که بغایت بلند بود بالای آن نوری دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم آنجا عورتی گلیمی
نو پیچیده خفته است مشابه گلیم آنمرد خواستم که بجای بیدار سازم ندا شنیدم که با دب
باش با آنکسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد گفت الحمد لله الذی
احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور والحمد لله الذی استحیی واحشمنی عن خلقه بعد از آن
بمن گفت یا ابو العباس اگر پیش از منع با دب می بودی بهتر میبود گفتم بالله علیک
تو زوجه آنمرد باشی گفت بلی و راینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی حبیبت
غسل و تکفین او مرا اینجا آورده چون از آن فارغ شدم او را برداشتند و بسوی آسمان
بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس دعا از تست گفتم چاره نیست گفت وفرک الله
نصیبک منه گفتم زیادت کن گفت ملامت مکنی اگر از نظر تو غائب شوم در حال نگاه کردم
او را ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل اینها که احباب را اسرار قومی باشند
که رجوع ایشان بدو بود گفت آری گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر
رضی الله عنه و او از افراد است در این باب این فقیر گفته بیت عاشق یار خویش جمله
جهان * ای خوش آنکس که یار عاشق اوست * وصاحب فتوحات میگوید که
مفردان جماعتی اند که از دائره قطب خارج اند و خضر علیه السلام از ایشان ست
و رسول ما صلعم پیش از بعثت از ایشان بودند و این احوال و کرامات حضرت غوث اعظم
که مرقوم گشته از هزار یکی و از بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ
امام عبد الله یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ عبد القادر رضی الله عنه
بیرون از حد و نهایت است و خبر کرده اند مرا بزرگان ائمه که کرامات حضرت ایشان

بتواتر رسیده و یک بتواتر رسیده و باتفاق ثابت شده که کرامات که از ایشان بظهور رسیده از دیگر مشایخ ظاهر نشده و اگر آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود جمع کنم کتاب کلانی میشد از سببت بهمین قدر اختصار نموده و خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردیده و میگردد در حقیقت معجزهٔ رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده بیت از ولی خارقی که مسموع است ٭ معجزه آن نبی متبوع است ٭ اول شخصی که این کمترین مریدان شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه خود را سعادت یافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت امام موسی کاظم و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول دار سعادتمندی خود باین شرف عظمی مشرف گشت و یقین این فقیر شد که تحریر این کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک ۞

حضرت غوث الثقلین را ده پسر ست اول شیخ سیف الدین عبد الوهاب

ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهرهٔ تام داشتند و بعد از غوث اعظم در مدرسهٔ آنحضرت وعظ میفرمودند و از فیض صحبت ایشان خلق بهره مند میگشتند نقلست از شیخ عبد الوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع علوم و فنون حکم حاصل کرده پیش والد آمدم والد بزرگوار اذن خواستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر برآمدم انواع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد و آب از دیده نیامد اهل مجلس از والد در خواست کردند که وعظ فرمایند من فرود آمدم و حضرت ایشان بر منبر آمده فرمودند که شبی صیام یکساعت است بمجرد استماع این کلمه از اهل مجلس فریاد و فغان برخاست من از حیرت پرسیدم فرمودند تو متکلم هستی بخود و من متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد و دوازده بود و وفات شب بیست و پنجم ماه شوال سال ست و شصد و سه هجری بود و قبر ایشان در بغداد است و ایشان را دو پسر بوده شیخ ابو منصور عبد السلام و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل و کامل بوده اند رحمهما الله ۞

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبدالرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند و جمیع علوم را در خدمت والد ماجد خود کسب نموده بعد از ان حضرت درس حدیث و فقه و وعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار در علم صوفیه که مشتمل بر حقائق و معارف است تصنیف ایشان است و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجهت ایشان تصنیف کرده اند وفات ایشان در مصر سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود

شیخ شمس الدین عبدالعزیز رحمه الله

کنیت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند و ایشان نیز کسب علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیارے از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند و ایشان بجانب سنجار عزیمت نموده همانجا متوطن گشتند

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبدالرزاق قدس سره

کنیت ایشان عبدالرحمن و ابو الفرج است فرزند غوث اعظم اند و ایشان نیز تحصیل علوم را از خدمت والد شریف خود نموده اند و مفتی عراق بوده اند و ایشان را در علوم قدرت تمام بوده و رساله جلاء الخاطر را که ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان دیدم که بااختصار دارد و دران نوشته اند که حضرت غوث اعظم میفرمودند که طامع خالی است چون حروف طمع قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابو اسحق ابراهیم قدس الله سره

فرزند غوث اعظم اند قدوه اولیاء و اکمل اتقیا بوده اند علوم ظاهر و باطن را از آنحضرت بدرجه کمال کسب نموده و خلق بسیاری از فیض و صحبت ایشان بدرجه کمال رسیده اند توکل و سکوت شیوه ایشان غالب بوده و زهد و ورع را بمرتبه کمال داشتند و از حیای پروردگار خود سی سال سر بالا نکردند ولادت ایشان در سال پانصد و بیست و هشت هجری و وفات در ششم ماه شوال سال ششصد و بیست و سه بود و قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از ایشان منقول است که روزی والد من برای نماز جمعه بیرون آمدند و من با او برابر در خدمت ایشان بودم ناگاه دیدم که سه بار بهم برآ

سلطان می برند و از ایشان بوی بد می آید و سرهنگان همراه اند حضرت غوث اعظم فرمودند
کربا سید آنها ایستادند و دواب را بتعجیل میراندند آنحضرت فرمودند که بالسید در حال
همه فریاد برآوردند و بر جای بماندند هرچند آن سرهنگان میزدند دواب از جای حرکت
نمیکردند و در حال سرهنگان را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و می طپیدند تا بسیس همه فریاد
برآوردند که ما توبه کردیم فی الحال قولنج برطرف شد و خمر سرکه ساخته گشت آنحضرت
سبب رفتند و این خبر بسلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات
توبه کرد گویند که روزی شیخ عبدالرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد
خود در هوا دیده سر سیدند حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند ترس کا توپیر
از جمله ایشان از پنج پسر بوده شیخ ابوصالح نصر و شیخ ابوالقاسم عبدالرحیم و شیخ ابو محمد اسمعیل
شیخ ابوالمحاسن فضل الله و شیخ جمال الله که ایشان در صورت با غوث صمدانی
بسیار مشابه بودند و همگی در خدمت عم بزرگوار خود و شیخ عبدالوهاب کسب علوم
صوری و معنوی نموده هر یک کامل و مکمل گشته اند

حضرت شیخ ابوالفضل محمد قدس سره

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاهر و باطن را در خدمت والد بزرگوار خود کسب نمود
و کامل گشته اند وفات ایشان در بغداد بیست و پنجم ذیقعده سال ششصد هجری بود

حضرت شیخ ابو عبدالرحمن عبدالله

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار
خود کرده اند محدث و فقیه گشته اند وفات ایشان بیست و هفتم ماه صفر سال پانصد
و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر در بغداد است ایشان را دو پسر بود شیخ ابو محمد
عبدالرحمن و شیخ ابو محمد سید القادر که کنیت و نام ایشان موافق جد بزرگوار است
جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبدالرزاق کسب نموده عالم و کامل گشته بودند

حضرت شیخ ابو زکریا یحیی رحمه الله

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد بزرگوار خود نموده

و فاضل و کامل شده‌اند ولادت ایشان در ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات
در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبدالوهاب است

حضرت شیخ ابونصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده فقیه و محدث
و عارف و کامل گشته بودند ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده و به دمشق
رفته و متوطن شده در همانجا شب غره جمادی الآخر سال ششصد و سیزده هجری بوده وفات
نموده‌اند و قبر ایشان نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطهٔ غوث اعظم اگرچه مریدان
آنحضرت زیاده از آنند که در شمار آیند خصوصاً در ولایت هندوستان که مسلمانان اکثر مریدان
این سلسلهٔ علیه اند و کافران نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر آنحضرت
بفقرا بخشش می کنند

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشایخ لطائف اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا و ایشان مرید شیخ ابومحمد شنبکی و
ایشان مرید شیخ ابوبکر بن هوار و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله عنه بوده و در خدمت
حضرت غوث اعظم می بودند و فائدها می گرفتند و وقتیکه آنحضرت فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
اول کسی بالای منبر رفت و قدم آنحضرت را بر گردن خویش نهاد و زیر دامن مبارک در آمده بایں
سعادت مشرف شده ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم وعظ می فرمودند و شیخ علی هیتی
در برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را خواب گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش
باشید و از منبر فرود آمده در پیش شیخ با ادب ایستادند و جانب وی می نگریستند چون شیخ علی
بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب دیدی گفت آری غوث اعظم
فرمودند من برای ادب او با ادب ایستاده بودم بچه چیز وصیت کرد ترا گفت بملازمت تو بعد از آن
از شیخ علی پرسیدند که آنچه غوث اعظم فرمودند که من از برای آن با ادب ایستاده بودم

شیخ گفت آنچه من بجای آب میدیدم آن حضرت سید ای میدید و حضرت غوث الثقلین ایشان را بسیار
ستایش میکردند می فرمودند که هر کس از اولیای الهی از عالم غیب و شهادت داخل بغداد میشود
او مهمان منست و من مهمان شیخ علی بن هیتی و چون شیخ از زیر آن که محل اقامت ایشان بود
بملازمت حضرت غوث اعظم میرفت مریدان خود می گفتند که غسل میکنید و خود نیز غسل
میکرد و با ایشان میگفتند که خبردار باشید و خاطرهای خود را نگاه دارید که پیش سلطان میرویم
و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت میفرمودند برای چه ملاحظه میکنید
شما از اکابر عراقید شیخ میگفتند که پادشاه عراق تویی از تو ملاحظه میکنیم و هرگاه امان میدهی
ایمن میشویم حضرت غوث اعظم میفرمودند لاخوف علیکم منقولست که روزی شیخ به نهر ملک
میرفتند دیدند که میان اهل دو ده بر سر مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند
ای بنده خدای آنکه ترا کشته خبر ده چشم کشاده شیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند که فلان
بن فلان مرا کشته و بیفتاد و بمرد و از کرامات شیخ علی هیتی نقل کرده اند که اگر تیر رو برو
شخصی بیاید و او نام ایشان را بگیرد از او بگردد وفات ایشان در سال پانصد و شصت
هجری بوده و مدت عمر صد و بیست سال و قبر در زریران است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفینی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین است گفته اند که ابتدای کار من آن بود
که شبی در صریفین روی در آسمان کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در هوا پنج کبوتر
میگذرد یکی میگفت سبحان من عنده خزائن کل شیء وما ننزله الا بقدر معلوم و دیگری
میگفت سبحان من اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و دیگری میگفت سبحان من بعث الانبیاء
حجة علی خلقه و فضل علیهم محمدا صلی الله علیه وسلم و دیگری می گفت کل ما فی الدنیا باطل الا
ما کان لله و رسوله و دیگری می گفت یا اهل الغفلة عن مولاکم قوموا الی ربکم رب کریم یعطی الجزیل
و یغفر الذنب العظیم و چون آنرا شنیدم بیخود شدم وقتیکه بخود آمدم دوستی دنیا و آنچه در دنیا است
از دل من رفته بود و چون بامداد شد با خدا تعالی عهد کردم که خود را تسلیم شخصی کنم که مرا بخدا تعالی رهنمایی
کند روان شدم نمی دانستم که کجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدار با هیبت و وقار پیش آمد و گفت السلام علیک

یا عثمان جواب سلام گفتم و سوگند بوے دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش
شیخ عبدالقادر بودم گفت یا ابوالعباس دوش مرو مرا در صرفین جذبه رسیده و قبولی یافته
و از بالای هفت آسمان ویرا ندا آمده که مرحبا بک عبدی یا خدای خود جهد کرده است که خود را
تسلیم شیخ عبدالقادر کند برو و وی را پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان عبدالقادر سید العارفین و قبلة الواصلین
درین وقت پس لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر شدم مگر که خود را
در بغداد دیدم و خضر علیه السلام غایب شد پیش شیخ عبدالقادر در آمدم گفت مرحبا ای عثمان
زود باش که خدا تعالی ترا امر بدین داد نام وی عبدالغنی بن نقطه که مرتبه وی بلند تر باشد
از اولیای بسیار و خدا تعالی بوی مفاخرت کند بر ملائکه بعد از آن طاقیه بر سر من نهاد
خوشی و خنکی آن بدماغ من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم
که عالم و آنچه در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند با اختلاف لغات نزدیک بود که عقل
من زایل گردد و دست حضرت شیخ پاره ای بود بر من زد عقل بر قرار باند بعد از آن چند ماه
در خلوت نشانده و الله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نشد بیش از آنکه من بگویم با من
بگفت و مرا از چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد و میان خرقه پوشیدن من از وے
و خرقه پوشیدن ابن نقطه از من بیست و پنجسال شد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بود

حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشایخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقه ارادت
از حضرت غوث الثقلین شاه عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند و می فرمودند که شیخ
عبدالقادر نزدیکترین اهل زمین است بحق تعالی درین عصر روزی بجهت طهارت می رفتند
و ابریقی پر از آب بدست یکی از مریدان ایشان بود ابریق بیفتاد و بشکست شیخ بدست خود را
بران ابریق کشید تا در نہے الحال چنان بود درست شد و پر آب شد و از آن آب طهارت کردند
وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابو عبدالله است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب

از ایشان بسیار ظاهر شده قاضی موصل را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دیدکه بر
از کوچه های موصل از مقابل وی می آیند باخود گفت این را می باید گرفت و بحاکم سپرد
تا بسیاست برساند ناگاه دیدکه بصورت کردی برآمد چون مقداری پیش آمد بصورت
اعرابی برآمد چون نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شد چون بقاضی رسید
گفتند ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری و سیاست میکنی از انکار
خود توبه کرده مرید شد پیش حضرت غوث اعظم گفتند که قضیب البان نماز نمی گذارد فرمود
بگوئید که همیشه سر او بر در خانه کعبه در سجود است وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد
هجری بوده و قبر در موصل است

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمة الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید محی الدین شاه
عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه دلیل بزرگی ایشان همین است که سعادت خدمت
آنحضرت را دریافته اند گویند چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ بر کرسی جلوس میفرمودند
ایشان مرقع خود را برای آنحضرت بران کرسی فرش میکردند و وفات ایشان در سال
پانصد و هفتاد هجری بوده است

حضرت شیخ صدقه بغدادی قدس سره

کنیت ایشان ابو الفرج و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بودند همیشه در مجلس
غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی شیخ صدقه برباط حضرت
غوث اعظم در آمدند و آنحضرت بالای منبر رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را امر فرمودند
که چیزی بخواند اما مردم را وجدی عظیم و حالتی قوی فرو گرفت شیخ صدقه باخود گفتند
که غوث اعظم چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد از چیست حضرت غوث اعظم روی
بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است
و بر دست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی او یند شیخ صدقه باخود گفتند
که کسیکه از بیت المقدس بیک گام ببغداد آید و برا از چه توبه باید کرد و بشیخ

چه حاجت فرا رو آنحضرت روحی با ایشان کرده فرمود نیا بداری تو به کند از آنکه دیگر در مهو افتد و حجت اوبمن آنست که او را بمحبت حق سبحانه تعالی مراد نمایم وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه ہجری بوده

حضرت شیخ بقا بن بطو رحمه الله

صاحب کرامات و مقامات عالیه و در زهد و ورع کامل بوده اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا و دایم در مجلس حضرت غوث الثقلین حاضر می بودند و فیض می ربودند ایشان گفته اند که روزی در مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبدالقادر حاضر بودم در اثنای آنکه بر پایۂ اول منبر وعظ میفرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتی خاموش بوده بزمین فرود آمدند و بعد از آن بمنبر بالا رفتند بر پایۂ دوم نشستند پس من مشاهده کردم که پایۂ اول کشاده شد چندانکه چشم کار میکرد و فرش از سندس اخضر انداختند و رسول صلعم با اصحاب بر آنجا نشستند و حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل شیخ عبدالقادر تجلی کرد چنانکه شیخ میل کردند که بیفتند رسول صلعم ایشان را گرفتند و نگاه داشتند بعد از آن خورد دلاغر شدند چون گنجشکی بعد از آن ببالیدند و بزرگ شدند بصورتی هائل سهمگین بعد از آن آنهمه از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند خدای ایشان را تائید کرده است بقوتی که ارواح مطهره ایشان متشکل میشوند بصور اجساد و صفات اعیان و می بینند ایشان را کسانیکه خدا تعالے آنها را قوت رویت آن ارواح در صور اجساد و صفات اعیان داده است و بعد از آن از سبب میل کردن و خورد شدن و بزرگ شدن حضرت شیخ پرسیدند گفتند تجلے اول بصفت بود که بشر را قوت آن نیست مگر بتائید نبوی و لهذا نزدیک بود که شیخ بیفتند اگر رسول صلعم ایشان را نمیگرفتند و تجلی ثانی بصفت جلال بود از نجهت بود که شیخ بگداختند و خورد شدند و تجلی ثالث بصفت جمال بود از نجهت بود که شیخ ببالیدند و بزرگ شدند و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم وفات ایشان قریب بسال پانصد و پنجاه و سه ہجری بوده و قبر وے بباب نوس که از ویهای نهرملک است واقع شده

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القاید قدس سره

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاه عبدالقادر جیلانی اند کرامات و مقامات عالیه و از بزرگان صوفیه بوده اند در فتوحات مکی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه ایشان را معربد الحضرت می گفتند و میفرمودند که محمد بن قاید از مقربان است ابن قاید فرموده اند که همه چیزها را پس گذاشته ام و روی بحضرت آوردم ناگاه پیش روی خود نشان پای خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا که اعتقاد داشتم که هیچکس در من سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی است صلعم خاطر من تسکین یافت

حضرت شیخ ابوالسعود بن الشبلی قدس سره

از کبار مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیله و مقامات علیه بوده اند و مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اند رضی الله عنه در فصوص مذکور است که شیخ ابوالسعود با مریدان خود گفت که پانزده سال است که خدا تعالی مرا در مملکت تصرف داده است اما من تصرف نکردم ابن قاید روزی از وی پرسیدند که چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانه گذاشته ام چنانکه خواهد تصرف کند

حضرت شیخ ابوعمرو قرشی قدس سره

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامه است حنبلی المذهب بوده اند مرید و شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و از کبار مشایخ مصر و صاحب خوارق و جامع علوم ظاهر و باطن بودند سالی رود نیل طغیان ننمود و اهل مصر بخدمت ایشان رفته کمی آب التماس کردند شیخ بر کنار رود نیل آمده از آب آن طهارت نمود فی الحال آب کم شد و در سال دیگر کمی کرده باز بخدمت ایشان آمده خواهش زیادتی آب نمودند شیخ آنجا رفته آب ابریقی که همراه داشتند وضو ساختند در حال آب زیاده شد ببرکت ایشان نذر آنجا بدعا بستند وفات شیخ در سال پانصد و شصت و چهار هجری بوده مدت عمر زیاده بر هشتاد سال بود قبر در مصر است نزدیک قبر امام شافعی

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمه الله

نام ایشان عبدالله بن محمد بن احمد بن قدامه الحنبلی است صاحب تصانیف و مقامات ارجمند

وجامع علوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد بادشاہ مشایخ حضرت غوث اعظم محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی اند رضی اللہ عنہ وفات ایشان در سال ششصد و بیست ہجری بودہ

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سرہ

مرید شیخ عبد اللہ البطائحی اند و شیخ عبد اللہ مرید حضرت غوث الثقلین اند در بہجۃ الاسرار نوشتہ کہ ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی بودند بیت روی خوش و خوی نکو چون دوست بسیار خار است پس خرم کسی کو رابود خوی خوش و روی نکو وفات ایشان در سال ششصد و ہجدہ و ہشت ہجری بودہ است

حضرت شیخ ابو مدین مغربی قدس سرہ

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو یعزی اند مغربی و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشایخ زمین مغرب و صاحب کشف و خوارق بودہ اند بودند شیخ ابو مدین در بعضی از دیار مغرب گردن خود را پست کردند و گفتند اللہم انی اشہدک واشہد ملائکتک انی سمعت واطعت اصحاب ایشان پرسیدند کہ سبب این چہ بود فرمودند حضرت شیخ عبد القادر در بغداد گفت قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ بعد از آن بعضی از اصحاب اعظم بغداد آمدند و خبر دادند کہ حضرت غوث الثقلین ہمان وقت آنرا فرمودہ بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود ہجری بودہ

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سرہ

نام ایشان محمد و ہو بن علی بن عربی است و نسبت خرقہ ایشان بیک واسطہ بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد یونس القصار الہاشمی است و بعضی گفتہ اند کہ بی واسطہ مرید حضرت غوث اعظم اند امّا قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقہ بحضرت خضر علیہ السّلام میرسد بیک واسطہ و نسبت دیگر بحضرت خضر میرسد بی واسطہ و در اصطلاحات کاشی نوشتہ اند کہ شیخ محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کردہ اند کہ خرقہ تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبد اللہ بن جامع پوشیدہ و او از خضر علیہ السّلام در نفحات الانس مذکور است کہ تصانیف شیخ از پانصد زیادہ است گفتہ اند کہ شیخ محی الدین را با خضر

شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ روحہما اتفاق ملاقات اجتماع واقع شدہ ہر یک از ایشان در دیگری نظر کردہ سبے آنکہ در میان کلامی واقع شود از یکدیگر مفارقت نمودند ایشان را از حال شیخ شہاب الدین سہروردی پرسیدند فرمود ند کہ وی دریای حقایق است ولادت ایشان در مرسیہ از بلاد اندلس شب دوشنبہ ہفدہم رمضان سال پانصد و شصت ہجری وفات در شب جمعہ بیست و دوم ربیع الاخر سال ششصد و سی و ہشت در دمشق بودہ و قبر ایشان در جبل قاسیون است کہ الحال باسالحیہ شہرت دارد

حضرت شیخ صدرالدین محمد بن اسحٰق قونوی رح

کنیت ایشان ابوالمعالی است و بہترین مریدان شیخ محی الدین عربی اند مولانا قطب الدین علامہ در حدیث شاگرد ایشان است و مرتبہ تصوف و شہرت ہر دو بدرجہ کمال داشتند و میان مولانا جلال الدین رومی و ایشان اختصاص و صحبت و خدمت بسیار بودہ و مولانا جلال الدین پیشتر از ایشان وفات نمودہ اند وصیت نماز خود بایشان کردہ اند

حضرت امام عبداللہ یافعی بن سعد یافعی قدس اللہ سرہ

کنیت ایشان ابوالسعادات است و لقب عفیف الدین اصل ایشان از یمن است و مقیم در حرمین شریفین بودہ اند شافعی مذہب و صاحب خوارق و تصانیف و جامع علوم ظاہر و باطن و از کبار مشایخ وقت بودہ اند نسبت ارادت ایشان بچند واسطہ بحضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ میرسد در اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و تکملہ روضۃ الریاحین و نشر المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین را نوشتہ اند و کمال اخلاص و اعتقاد و ارادت بجناب آنحضرت داشتہ اند وفات ایشان در شب یکشنبہ بیستم جمادی الآخر سال ہفتصد و شصت و ہشت ہجری بودہ و قبر ایشان در مزار معلا بمکہ معظمہ در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبدالقادر قدس سرہٗ

ایشان را شیخ عبدالقادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بہفت واسطہ بحضرت غوث آفاق سید محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ میرسد باین طریق کہ والد بزرگوار ایشان

که شیخ محمد بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین
عبد الوهاب بن سید السادات سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه باشند صاحب کرامات
و خوارق علیه و جامع علوم معقول و منقول بوده اند و از بغداد به خراسان و از آنجا به ملتان
تشریف آورده و متوطن گشتند و سیاحت اکثر معموره عالم را بقدم تجرید و تفرید پیموده اند و قبر
ایشان در اُچه است و شیخ عبد القادر ثانی از اکابر مشایخ هندوستان بوده اند و جمع کثیری
از کفار و عصات بر دست ایشان بشرف اسلام و توبه مشرف شدند شیخ عبد الحق دهلوی
قادری در اخبار الاخیار نوشته اند که شیخ عبد القادر در ولایت وارث حقیقی حضرت
غوث الثقلین بوده اند و وفات ایشان هفدهم ربیع الاول سال نهصد و چهل هجری بوده
و مدت عمر شریف هفتاد و هشت سال و ایشان را دو پسر بود یکی شیخ زمان
شیخ عبد الرزاق که عارف و کامل بوده اند وفات ایشان در پنجم جمادی الآخر سال
نهصد و چهل و دو هجری بوده و دوم سید زین العابدین که در حضور والد ماجد خود عالم
رفته بودند و از سید زین العابدین پسری ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال هست
و شیخ عبد الرزاق را پسری بود شیخ حامد نام که بجانشینی پدر نشستند گویند که خود بودند و ایشان را
پسری بود شیخ جمال الدین ابو الحسن که باذن والد ماجد خود در حیات ایشان بر سجاده
نشستند وفات شیخ جمال الدین بیست و نهم ذی قعده سال نهصد و هفتاد و هشت
هجری روی داده

حضرت شیخ عبد الله بهتی قدس سره

نام پدر ایشان سید عمر بن سید حسن جیلی است و به دوازده واسطه نسبت ایشان بحضرت
غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میرسد و خرقه را دست بدست
از پدران خود پوشیده اند پانزده ساله بودند که بطلب الهی از بغداد برآمده بهندوستان
آمدند و اکثر مشایخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاهری و باطنی بکمال رسیده اند
و در موضع تهته که از توابع دهلی است سکونت ورزیده اند جمع کثیری مرید ایشان گشتند گویند که همیشه با وضو و مستغرق
مراقبه می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان بظهور رسیده چنانچه گویند هر گاه وردی میخواستند در بختانه ایشان

دریاے او را بیرون آن موضع نابینا دمرده می یافتند بلکه دران دیہ که ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود که آنجا درآید وفات ایشان روز جمعه دہم ربیع الاول سال سنی وہفت ہجری بوده و مدت عمر از صد سال زیاده بود و قبر در موضع تمه است

حضرت شیخ محمد المشہور بمیان میر قادس سرہ

نام والد حضرت ایشان قاضی ساین دته است از اولاد حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنه وحضرت میان میر پیشوای اہل زمان قطب جہان شرف خواص مقتدای طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل و یگانه در علم ظاہر و باطن بوده دفضیلت ظاہری و باطنی بمرتبه داشتند که ہیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که درحضور ایشان سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادرزاده ایشان که از خویشان حضرت شیخ لوسیاینده آورده بود در شہر سوستان سال نہصد و پنجاه و ہفت ہجری واقع شده ده الدین و ہمشیره ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بودند چنانچه از والده ماجده خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان من متولد شده والده او کشف دریافته که این پسر عارف نخواہد شد مناجات کردند که آلہی پسری میخواہم که عارف کامل و تارک و دریاد تو ہمیشه مستغرق باشد ہاتفی آواز داد که پسری و دختری حق تعالی موصوف باین صفات عطا خواہد فرمود بعد از ان ایشان متولد شدند و خواہر ایشان نیز که درین ایام در قید حیات اند و صاحب حال و استغراق عظیم تولد نموده اند حضرت ایشان زیاده از شصت سال در بلده فاخره لاہور اقامت ورزیدند و خواص و عوام روی ارادت بایشان داشتند در سلسله علیه قادریه بوده اند مرید شیخ خضر اند که در تفرید و تجرید و ترک یگانه و باصل از سوستان بوده اند و کشف حال عالم ملکوت لاہوتش والده ماجده معظمه خود حاصل کرده بودند و ولیه نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند ہرگز نام شریف غوث اعظم را بی وضو بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل و قناعت بر ہمه اہل زمان خود امتیاز داشته در روز و شب مستغرق می بودند و میفرمودند صوفی آن بود که نبود یکی از وزرا بخدمت ایشان عرض کرد که اگر حضرت شیخ زادہ تمنا

بشش شود مراد در دل یاد آورند و دعا کنند فرمودند خاک باد بر آن وقت که غیر او در دل بگذرد
باشد طریق ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز از ایشان سخنی که منافی ظاهر
شرع باشد واقع نشد و در طریقت جنید وقت خود بودند و مرید کم میگرفتند و هر کسی را مرید کرده
را در رسانیدند و خلق بمرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده و میسر بودند
دران ما را بطلبید و فتوح از ابنای ملوک قبول نمیکردند سخنان ایشان همه نصیحت و وعظ بود
اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند و می فرمودند تارک آنست که هیچ مرادی
داشته باشد چنانچه اگر بگوید جنب تر نشده باشد جنابت با قلیست تخمیناً اگر خطره از خطرات
دنیا در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی
که چیست ✤ ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن ✤ و این طریقه خاصه ایشان است
که از نماز فجر با مریدان خود از شهر بیرون بجانب صحرا و باغات سیر رفتندی و در زیر درختها جدا جدا
می نشستند و چون وقت نماز میرسید همه یکجا شده نماز بجماعت میگذاردند و باز متفرق می شدند
و شب بحجره خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان میماندند و اکثر می تنها تمام شب
مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند که روزی حضرت ایشان با ملا خواجه کلان
که از اکمل یاران حضرت ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند و مشغول گشتند ملا خواجه
کلان را کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوید که صاحب این قبر چه میگوید فرمودند چه میگوید
گفت می گوید من در آوان جوانی از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم
امسال شما عزیزان بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب قبر
که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید اگر هفتاد هزار بار کلمه طیبه
لا اله الا الله خوانده ثواب آن بمن بخشید عذاب رفع شود و حضرت ایشان بهر کدام از اصحاب
گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند چون باتمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر میگوید که برکت
کلمه طیبه و انفاس شما را عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات از ایشان
و از مریدان ایشان چندان واقع شده که آنرا در تحریر نتوان آورد و خادم آنحضرت نقل کرده
که حضرت شیخ در هواهای گرم شبها بر پشت بام حجره خود میگذرانیده اند

شبی مرا فرمودند که کوزهٔ آب د مروحه پیش من نهاده بحسب راوی گوید که مروحه را بخدمت
ایشان نهادم کوزهٔ آب مرا فراموش شد نیم شب بیادم آمد که کوزه نگذاشته ام برخاستم
و کوزه را بالا بردم دیدم که خانه خواب خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته
باشند چراغ روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت نماز تهجد شد
حضرت ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار فی الحال کوزهٔ آب بخدمت ایشان
بردم و گفتم که حضرت امشب کجا بودند اول فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفرمایند
تا زنده ام این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگوییم اما این سر را بهیچکس نگوئی
اگر گفتی تا زیان رسانند فرمودند امشب تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست
فرمودند غاریست که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آن غار خدای عز و جل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و ساعتی در آن غار نیز نشینند که اگر کسی را حاجتی دیگر
در دوازده سال گشایش نشده باشد بیک شب نشستن در آن غار فتوحات روی دهد
این فقیر دو بار بملازمت ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت خاص
بمن داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری روی داد که اطبا از معالجه او درماندند چون
بادشاه بخانه ایشان دست مرا گرفته گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این
مانده اند توجه فرمایند که حق تعالی این را بخشد ایشان کاسهٔ آب را طلب داشته دو دعائی
بران خوانده دمیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم دران هفته صحت کامل یافتم
و بالکل آن آزار دفع شد چون پیش ازین رساله مسمی بسکینة الاولیا در احوال
و اوضاع آنحضرت و پیر و مریدان ایشان مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا
نموده شد وفات ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال یکهزار
و چهل و پنج هجری بمعمورهٔ لاهور در محله خانی پوره واقع شده و جمع کثیری بر جنازهٔ ایشان
نماز گذارده اند عمر شریف هشتاد و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پور که متصل شهر لاهور است
واقع شده زیارتگاه و متبرک است و از مریدان ایشان که از عارفان کامل و اصل و مشهور بودند و برحمت
حق پیوسته اند حضرت حاجی نعمت الله سرهندی است و شیخ ننها و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان

دیگران

و میان حاتم و حضرت ملا عبد الغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعه دیگر در قید حیات اند و
اکمل مریدان ایشان از حضرت ملا شاه است و حضرت ملا خواجه بهاری و شیخ محمد لاهوری
و شیخ احمد سنامی و شیخ احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه متبرکه قادریه را
به بهترین مشایخ متاخرین قدس الله اسرارهم و این فقیر هیچکس مثل ایشان ندیده در همه حضر
و الحال نیز در واقعه بملازمت ایشان مشرف میشود بیت تا ابد این سلسله گسسته باد و گردن ایام بدین بسته باد

سلسله شریفه خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم حضرت شیخ ابو یزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان است و جد ایشان
گبر بوده بسعادت اسلام مشرف شده و اصل ایشان از بسطام است صاحب نفحات نوشته
که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و صاحب تذکرة الاولیا گوید
که صد و سیزده پیر را خدمت کرده بودند یکی از جمله امام جعفر صادق بوده اند و ابوحفص
و یحیی معاذ و شقیق بلخی را نیز دیده بودند و از مادر ایشان نقل کنند که چون لقمه در دهان
می انداختم که در آن شبه بودی بایزید در شکم من طپیدی تا آن لقمه دفع کردمی سید الطائفه
حضرت جنید فرموده اند که بایزید در میان ما چون جبرئیل است در ملائکه و از سخنان عالیه
که از ایشان نقل میکنند شیخ الاسلام در آن باب میفرمایند که بر بایزید فراوان
دروغ بسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است و فرض کدام
فرموده سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزی به دجله رسیدند دجله هر دو کنار
بهم آورد فرمودند بدین غره نشوم که مرا به نیم دانگ بگذرانند. اند و من سی سال عمر خویش به نیم دانگی
بزیان نیارم مرا کریم می باید نه کرامت فرمودند عارف هیچ چیز نشناسد و لشو و خنده و وصال و فرموده اند
صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد نقلست که ایشان را بعد از فوت بخواب دیدند
پرسیدند حال تو چیست فرمودند مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که به درگاه ملک شاه
از و نپرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقه طیفوریه منسوب بایشان است و بنای این طریقه
بر سکر و غلبه است وفات ایشان پانزدهم شعبان بسال دو صد و شصت و یک هجری و بقولی
دو صد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات از اکثر کتب معتبره که در زمان قدیم نوشته اند

نقل کرده شده و آنچه حضرت مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند احتمال دارد
از طبقاتیکه این تاریخ را تسلکرده اند خالی از سقمی نباشد و قبر ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره

نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقزوین که ایشان از اجلهٔ
غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و ترتیب
ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان بعد از وفات
شیخ بایزید بوده است وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهار صد و بیست و پنج هجری
بوده فرموده اند که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیزی دیگر شیخ شبلی قدس
سره فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی باصحاب
خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوی فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابو علی رودباری قدس سره

نام ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت ایشان به
کسری میرسد و خال ابو عبد الله رودباری اند و مرید سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی
اند وفات ایشان در سال سه صد و بیست و دو هجری بوده و قبر ایشان در مصر است ++

حضرت شیخ ابو علی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابو علی رودباری اند
ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلی هست پیغمبر صلعم را بخواب میدیدم و آنرا می پرسیدم
و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و شش و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده
و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابو عثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابو الحسن صائغ و نیز
مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با ابو یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابو عمرو زجاجی صحبت
داشته اند و سالها مجاور در مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گوید که وی سی سال در مکه معظمه

بوده در حرم بول نکرده جهت حرمت حرم وفات ایشان در نیشاپور است واقع شده در سال سه صد و هفتاد و سه ۳۷۳ هجری و قبر ایشان نیز در نیشاپور است یکی ابوعثمان حیری و ابوعثمان مغربی

حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی رح

نام ایشان علی است و ایشانرا نسبت ارادت باطنی از دو جانب است یکی از شیخ ابوعثمان مغربی بدو واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر از شیخ حسن خرقانی بواسطه شیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب در اوایل صحبت ایشان رسیده و ایشانرا قطب مدار علیه وقت نوشته اند با شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره صحبت داشته اند وفات ایشان در سال چهارصد و پنجاه

شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره

نام ایشان فضیل بن محمد است و فارمد قریه است از قریهای طوس شیخ الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابوالقاسم گرگانی اند و با شیخ ابوسعید ابوالخیر ملاقات نموده اند وفات ایشان در سال چهارصد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در طوس است

حضرت خواجه یوسف بن ایوب همدانی رح

کنیت ایشان ابویعقوب و اصل ایشان از همدان است و مرید شیخ ابوعلی فارمدی اند و از شیخ ابواسحاق شیرازی کرد نیز استفاده نموده اند و با شیخ عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته اند و چون به بغداد رفتند حضرت غوث الثقلین با ایشان در یافتند و در مجلس حضرت غوث اعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذهب و سر سلسله خواجگان بزرگوار بوده اند ولادت ایشان در سال چهارصد و چهل هجری بوده و وفات در راه مرو در سال پانصد و سی و پنج هجری روی داده و قبر ایشان در مرو است ایشانرا چهار خلیفه بودند خواجه عبدالله برقی و خواجه حسن انداقی و خواجه احمد یسوی و خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی

حضرت خواجه حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضعیست و نزدیک بخارا ولادت ایشان در سال چهارصد و شصت و چند هجری وفات در سال پانصد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مزار شیخ ابو بکر اسحاق کلاباذی است

حضرت خواجه احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شهریست مشهور از بلاد ترکستان صاحب آیات و کرامات جلیه و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر بابا ارسلان شده اند که از اعظم مشایخ ترک بوده اند باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلی الله علیه وسلم بابا ارسلان ایشان را تربیت نموده اند و بعضی ترقیات و حدیث بابا ارسلان کرده اند کار را در خدمت خواجه یوسف همدانی باتمام رسانیده اند و از اکابر خلفای ایشان گشتند و سر حلقه مشایخ ترک ایشانند منصور اتا که پسر بابا ارسلانند و سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند وفات خواجه احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو هجری بوده و قبر در یسی است

حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجمیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم بوده و سر حلقه سلسله خواجهای بزرگان بزرگوار ایشان اند و انتساب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره بایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی و طریقه ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بوده خضر علیه السلام ایشان را در جوانی بفرزندی قبول نموده فرموده اند که در حوض آب در آمی و غوطه خور و بدل بگو لا اله الا الله محمد رسول الله و ذکر دل را بایشان آموخت و چون خواجه یوسف همدانی به بخارا آمدند صحبت ایشان را دریافتند و خرقه از خواجه یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت نماز بکعبه میرفتند و میخواندند و می آمدند ولادت ایشان در غجدوان است و آن قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و نشو و نمای ایشان و نیز در اینجا است و این کلمات از ایشان است هوش در دم و نظر بر قدم و سفر در وطن و خلوت در انجمن وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در غجدوان است

حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفه خواجه عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگر است و آن ده است از توابع بخارا

وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود الخیر فغنوی رحمه الله

ایشان مرید و خلیفه خواجه عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع انجیر فغنول است و آن دهی است از مضافات بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

لقب ایشان در سلسله خواجهای بزرگوار قدست اسرارهم حضرت عزیزان است مرید و خلیفه خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشان را مقامات علیه و کرامات ظاهر بسیار بوده از ایشان منقولست که میفرمودند اگر در روی زمین یکی از فرزندان عبدالخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از فرزندان مریدانند ولادت ایشان در رامیتن که قصبه ایست از بخارا وفات در سال هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفه حضرت عزیزانند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کرده اند و باصحاب می گفتند که این مردیست که بوی این بما رسیده بوده و باشد که مقتدای روزگار شود و پس روی با سید امیر کلال که مرید و خلیفه ایشان بود کردند و فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ ندارے و ترا بحل نکنم اگر تقصیر بکنی و امیر بپای خاستند و دست بر سینه نهاده گفتند که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریه سماسی بوده است که از جمله دیهای رامیتن ست و قبر ایشان نیز در انجا ست

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند و ولادت ایشان در موضع سوخار ست و وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاول سال هفتصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت بهاء الدین نقشبند قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه که در مقامات خواجه است
می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدرم صنعت کمخا بافی و نقشبندی مشغول میبودیم تمسک نقل از
بخط حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سر سلسله حضرت خواجهای
نقشبندیه اند البتا ناظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر کلال اند
و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره و از خدمت قثم
شیخ و خلیل اتا که از مشایخ ترکستان بوده اند فائده ها گرفتند غوث وقت و قبله اولیای زمان
خویش بوده اند و خاص و عام رو می بایشان داشته اند طریقه ایشان تمام مطابق شرع شریف
بوده و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشایخ این سلسله حنفی بوده اند از خواجه
بزرگ پرسیدند که در طریقه شما جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای
طریقه شما بر چیست فرمودند که بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا
و ز بیرون بیگانه باش * اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان * دایم همه جا و با همه کس
در کار * میدار نهفته چشم دل جانب یار * گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام و کنیزک
نمی بوده است ایشان را از بعضی سوال کردند فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان
پرسیدند که سلسله شما بکجا میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجایی نمیرسد و پرسیدند
که در باب سماع چه میفرمایند فرمودند که انکار نمیکنم و این کار نمیکنم و خواجه بزرگ را خوارق و کرامات
از ان بیشتر است که شمه از ان بیان توان نمود و از والدهٔ ماجدهٔ ایشان منقولست که میفرمودند
فرزندم خواجه بهاء الدین چهار ساله بود که گفت این گاو ما گوساله سفید پیشانی خواهد آورد
بعد از چند ماه بهمان صفت گوساله زائید گویند چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند در ایام حج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم درویشانی
که در ان سفر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به بخارا رسیدند
و تحقیق نمودند پسر خواجه همان روز فوت شده بود و چنانچه ایشان را در ایام
[illegible] تصرفات بوده است الحال نیز همان تصرف است ولادت ایشان در محرم

سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بوده وفات در شب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول
سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده
و قبر ایشان متصل شهر بخارا است و قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند
که پیش جنازه ما این بیت بخوانند مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو حضرت خواجه
را اصحاب بسیار اند اهل ما وراء النهر اکثری مرید ایشان اند اما اشهر و بهتر و مهتر خواجه محمد
پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین غجدوانی رح

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان پارسا و این لقب را
خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر خواجه بزرگ
در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرموده اند مقصود از ظهور ما وجود اوست
او را بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ایم اگر مشغول شود جهانی از و منور میگردد
و چون در محرم سال هشتصد و بیست و دو هجری بطواف بیت الحرام و زیارت نبی صلعم
سفر کردند همه جا سادات و مشایخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش می آمدند چون بمکه معظمه
رسیدند ارکان حج را تمام کردند ایشان را مرضی عارض شد و از آنجا متوجه مدینه شریف شدند
در روز چهارشنبه بیست و سوم ذی الحجه بمدینه رسیدند و روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور
بجوار رحمت حق پیوستند و شب جمعه ایشان را دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار قبه
امیر المومنین عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده

حضرت خواجه ابو نصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان
فاضل و عارف و کامل بوده اند و در نفحات آورده اند که پایه علوم شریعت و رسوم طریقت
را پدر بزرگوار خود رسانیده بودند و در طلب وجود و بذل موجود کار را از ایشان
گذرانیده در سفر حجاز با پدر خود بوده اند فرموده اند که وقتی که والد من فوت می شدند
بر سر بالین ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان را گشادم نظری کردم چشم گشادند

وشبم نمود ما اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پای ایشان نهادم پای خود را
بالا کشیدند وفات خواجه ابو نصر پارسا در سال هشتصد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان
در خطه بلخ ست

حضرت خواجه علاء الدین عطار رح

نام ایشان محمد بن محمد البخاری ست و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار مریدان
خلفهای خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود تربیت بسیاری از مریدان حواله با ایشان
کرده اند و میفرموده اند که علاء الدین خیلکی بر ما سبک کرده است و صبیه خواجه بزرگ در خانه
خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانای شیخ در جمیع خود
از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت خواجه
بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بستم
رجب سال هشتصد و دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان ست وفات خواجه حسن
عطار دو شب دو شنبه عید قربان سال هشتصد و بیست و شش هجری واقع شده و قبر در توجغانیانست

مولانا یعقوب چرخی رح

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دیهی است از دیه لهوکر از توابع غزنین واقع
شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجا است و ایشان مرید بواسطه
خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که ما از خود کاری
نمیکنیم امشب به بینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی فرمودند که هرگز
شبی سخت تر از آن بر من نگذشته است که آیا چه شود و چون بامداد بخدمت
ایشان رفتم فرمودند قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات
خواجه بزرگ در صحبت علاء الدین عطار بمرتبه کمال رسیدند و جامع گشتند در علوم ظاهری
و باطنی و ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان در موضع ملفوکتی از مواضع حصار شادمان ست واقع شده

حضرت خواجه عبید الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین الاحرار ست و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین

چرخی

وجد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کاملترین مریدان مولانا یعقوب چرخی اند و سلسلهٔ خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و پیشوای حقیقت بوده اند و اهل ماوراء النهر و خراسان ایشانرا بجای بزرگ میدانستند و کرامات و خوارق عادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه بعضی کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشانرا بجای پیر خود میدانسته اند حضرت خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده سه نوبت حضرت مولانا با ایشان ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبد الرحمن جامی را دیدند فرمودند ما سفید کردید ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت پیرانه سر شدیم سر در ره سگانت با موی سفید کردم جاروب آستانت؛ گویند که حضرت خواجه احرار را مال و ثروت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند و چون بسال آخر رسیده انبارها می ربوده و این از کرامات حضرت خواجه است و در مناقب حضرت مولانا فرموده اند ابیات هزاران مزرعه در زیر کشت است * که [illegible] * درین مزرعه فتانند تخم دانه * [illegible] * ولادت ایشان در ماه رمضان سال هشتصد و شش هجری در قریهٔ باغستان که از توابع تاشکند است بوده و وفات ایشان شب شنبه بیست و نهم ربیع الاول سال هشتصد و نود و پنج واقع شده بمدت عمر شریف نود سال شصت چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رح

ایشان فاضلتر و کاملترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند از علوم ظاهری و باطنی بهرهٔ تمام داشته اند و بر جادهٔ شریعت و سنت مستقیم بوده اند چون بحر السان الشریعة بوده اند با سید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید پورانی و شیخ زین الدین خافی و شیخ بهاء الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی در نفحات مذکور ساخته اند که روزی می گفتند بعضی از درویشان فرق میان خواب و بیداری تمیز باز نمیتوانند کرد که در خود چنین که بعد از خواب می باشد

میدانند و الا کیفیت مشغولی ایشان در خواب و بیداری بر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی موانع مرتفع میشود و مر آگاهان چنانست که آنچه میگفتند اشارت بحال خود میکردند وفات ایشان در اثنای نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الآخر سال هشتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نورالدین و تخلص جامی و نام والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محله ایست از محلات صفاهان حنفی مذهب بوده اند و آنچه در میان عوام است که ایشان بمذهب امام شافعی نقل کرده اند خلاف است چنانکه شنیده از خدمت مولانا زین الدین قواس از نبیرهٔ پرسید فرمودند که غیر واقع مردم فرا گرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت شیخ سعید خرقانی را که از مدینه منوره همراه آورده بودند بمسایل احوط عمل مینموده اند مثل وضو ساختن بعد از مس مراة و مس اندام ثانی وغیرها و حضرت مولانا عالم عامل عارف کامل و در فنون علم ظاهری و باطنی جامع و مقبول عالم و معتقد اهل ماوراءالنهر و خراسان و پیشوای زمان بوده اند و سلطان حسین میرزا کمال عقیدت و نیازمندی بخدمت ایشان بوده و از اکمل و افضل مریدان سعد الدین کاشغری اند رحمه الله تعالی چون بخدمت مولانا سعدالدین رسیدند فرمودند که شاهبازی بچنگ ما افتاده و بیک واسطه بخواجه بزرگ میرسند و خواجه محمد پارسا را در خراسان ایام طفولیت ملازمت کرده بودند و حضرت خواجه پارهٔ مباقی با ایشان عنایت نمودند و خواجه احرار قدس الله سره ایشان را کمال تعظیم و احترام می نمودند چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود بلفظ عرضداشت می نوشتند و میفرمودند که آفتابی در خراسان است مردم چرا بروشنائی چراغ ماوراءالنهر می آیند با وجود این بزرگی حضرت مولانا را حال بر منوال بود که هرگز از اظهار درویشی و کرامات تحرز میفرمودند و میگفتند بر کشف و کرامات اعتمادی نیست و خود را گاه در لباس عالم ظاهری و گاه در شعر و شاعری پنهان میداشتند و میفرمودند که ستر حال شعرا نیز طریقه است اما حاشا که اندیشه و خیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز دمی از اشتغال باطنی خالی نمی بودند و در هشتصد و هفده هجری بوده اند

واین بجامعیت ایشان کم کسی گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود واشعار ایشان که بهترین شعرهاست
تمام مشتمل بر حقایق ومعارف وبحضرت مولانا از ابتدا این حال تا آخر غلبهٔ کمال کشش عشق وجذبهٔ محبت
غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت لذت عشق فرو رفته مرا در رگ و پی * عشق میگویم وجان میدهم
از لذت وی * و گفته اند بیت غم عشق از دل کس کم مبادا * دلی بی عشق در عالم مبادا * مثنوی
از عشق دگر مخور و مجاز نیست * که آن بهر حقیقت کارساز نیست اگرچه بظاهر حال تعلق خاطری بحسن
اما از طعن این پاکی نداشته اند رباعی کار جامی عشق خوبانست هر سو عالمی * در پی انکار
او دم پیچان در کار خویش * واین محبت آن بود که میفرمودند هرچند عارف کامل واصل
بعد از تحقیق محبت ازلی واتصال بمحبوب لم یزلی در هر چه نگرد جز یک چیز نه بیند و در هر چه آید
جز یک چیز نجوید اما در راه اخراز جمیع تعلقات ترک واجبات نموده میفرمودند که محب آنست
که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست او خواست محبوب گردد بیت با عشق تو ام هوا نماند است
و هوس * با آتش سوزنده چه تاب دارد خس * خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس *
جامی از تو ترا همین خواهد و بس * و هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشتند
و میفرمودند بیت هست مراد هر کسی چیز دگر از جهان * نیست مراد غیر تو جامی نامراد را
و همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و در اواخر حال
که بکمال رسیده بودند می گفتند رباعی خوش وقت کسیکه می درین میخانه * از خم سبو کشد نداز
پیمانه * صد بار اگر نیست شود عالم هست * واقف نشود که هست عالم یا نه * وحضرت
مولانا را فهم و طبعی بود بالا تر از آن نباشد و بسیار خوش خلق و خوش تکلم و شگفته بودند
و مطایبهای لطیف می فرمودند و تصانیف ایشان چهل و چهار است بعدد لفظ جامی همه در عالم
مشهور و معروف هیچکس را بیان سخن نیست و شواهد النبوة و نفحات الانس که سخنان لطیف
و نکتهای دقیق در آن مندرج است در چشم از تصانیف ایشان است و در مثنوی یوسف زلیخا
و در غزلیات دیوان اول که بهترین اشعار است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم
و نثر ایشان را مطالعه می نماید و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فائدها میرباید و این کتاب
را می نویسد همه از تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت در سخن حال حضرت مولانا

از کلام ایشان ست و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و انکار می نمود و سخنان ناشایسته میگفت فقیر او را منع میکرد و بعد از فوت آنحضرت یکی از فضلا که عالم و عامل هست شبی او را بخواب دید با اضطراب تمام پرسید سبب اضطراب چیست گفت به بهشت میرفتم بودم و میخواستم در آیم که مولانا عبد الرحمن جامی آمدند و دامن مرا گرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص فقیر را بخدمت ایشان میدانسته بود نام فقیر را گرفت که با ایشان بگوئید که مولانا عبد الرحمن جامی بگویند مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند ولادت ایشان در خرجرد جام در بیست و دوم شعبان سال هشتصد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و یکسال وفات ایشان بعد از حضرت خواجه احرار به یکسال ست در هشتصد و نود و هشت هجری هژدهم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان سنت و قبر ایشان در خیابان هرات ست متصل قبر پیر خود و برداشت جنازه ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع اهالی موالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبد الغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین ست و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده از اولاد سعد عباده انصاری رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیله خزرج است مرید کامل و شاگرد رشید حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اند و حضرت مولانا در باب ایشان فرموده بیت آنجا که فهم و دانش هر کس بود شکاری ✣ باز یست تیز رفتار عبد الغفور لاری ✣ و حضرت مولانا مرید کم میگرفته اند و می فرمودند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا عبد الغفور ست که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و لغات آنرا نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پیر خود داشته اند و روز وفات حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند و وفات ایشان بعد از طلوع آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات ست سعادتمند مریدیکه بعد از مردن هم در خدمت پیر خود باشد.

حضرت خواجه عبد الشهید قدس سره

نام پدر ایشان خواجه کلان خواجه پسر حضرت خواجه عبید الله احرار است و چون متولد شدند والد

بخدمت حضرت خواجه احرار قدس سره بردند و حضرت خواجه ایشان را درکنار گرفته فرمودند که
این پسر عارف خواهد شد و ببرکت نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده اند
کرامات و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوسته و بهندوستان تشریف آورده بودند و اینجا
بکمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشته و طریقه ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجه
بزرگ بوده و هژده سال در هندوستان بوده در سال نهصد و هشتاد و دو هجری فرمودند که وقت
رحلت ما نزدیک رسیده ما موریم با آنکه مشتی استخوان خود را در سمرقند بگورخانه آبای خود رسانیم متوجه
سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند بده و سه روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت خواجه احرار است

حضرت خواجه باقی رحمه الله

اویسی حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنگی اند یکی از مریدان خواجه
نقل است که در وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر ساخته پرسیدند که در باب این کودکان
چه میفرمایند گفتند مصرع فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور * وفات ایشان در سال
هزار و دوازده هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است

هاشم خواجه و صالح خواجه دهبیدی قدس اسرارهم

دهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادر اند و درین زمان مقتدای ما وراء النهر بودند و مردم
بخارا روی ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجه برادر کلان و پسر خورد صالح خواجه
بودند و در سمرقند می بوده اند و مرید پدر خود اند و خواجه کلان خواجه و ایشان مرید خواجه
کلان جویباری و ایشان مرید خواجه محمد کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان مرید
حضرت خواجه احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول سال هزار و چهل
و شش هجری بوده و قبر در دهبید است و صالح خواجه در بلخ بوده اند کرامات و خوارق از
هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار و چهل و هشت هجری بوده
و قبر ایشان در بلخ است و مدت عمر هفتاد و هشت سال تمام شد احوال مشایخ سلسله شریفه نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس الله اسرارهم و سلسله ایشان از حضرت
خواجه حسن البصری بحضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مرید حسن بصری ست و شاگرد حضرت امام اعظم رضی الله عنه و خرقهٔ ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از صحابه رضی الله عنهم مذکور شده از جهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل ست که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی بر ایشان غلبه کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی بآسمان کرده و از حق سبحانه و تعالی بجهت آن جماعه درخواستند فی الحال دینارهای نیز از آسمان بارید خواجه فرمود که همان مقدار که بجهت کفایت کند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا آوردند خواجه از آن تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن این است که چون باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش سازند که خوراک ایشان اعلی از کسب و مشقت ایشان میباشد چنانچه درویشی در بادیه تشنه شده بود از آسمان قدحی فرود آمد پر از آب مرد درویش گفت بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت دهد و گرنه بکرامات آب نباید قادری که آب در جوف من پیدا آری یعنی کرامات ظاهری ایمن از مکر نبود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمه الله

کنیت ایشان ابو علی ست و اصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در ابیورد و نیز گفته اند که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبد الواحد بن زید و شاگرد امام اعظم رضی الله عنه و با ابراهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر بوده اند در حقائق و معارف کلمات عالیه منقول است که روزی فرزند خورد خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدران است کودک گفت ای پدر مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدای را دوست میداری گفتند بلی کودک گفت بیک دل دو دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست و دست بر پسر برداشتند کودک را بینداختند بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس که از عهدهٔ الت

از همه چیز بهتر است و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را دوست دارد اندوه بسیارش دهد و چون دشمن دارد دنیا را بر وی فراخ گرداند فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند اگر توانید بجایی ساکن شوید که کس شما را نه بیند و نه شما کس را که عظیم نیکو بود فرموده اند چنانکه عجیب بود که در بهشت گریند عجب تر از آنکه در دنیا خندند و فرموده در دنیا در آمدن آسان است اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار فرموده اند چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گویی نه کافر گردی و اگر گویی دارم فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال یکصد و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در حرم است

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است و ایشان از ابنای ملوک کرام اند و در اوائل حال پادشاه بلخ بوده اند و در جواب توبه کرده اند که شبی بر تخت خفته بودند نیم شب سقف خانه جنبید گفتند کیستی گفت آشنا شتری گم کرده ام میجویم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت ای غافل تو خدا را در جامه اطلس بر تخت زرین طلبی این از شتر بر بام جستن عجب تر است ازین سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر بار عام دادند و ارکان دولت همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی با هیبت از در در آمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای منست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش از وی از که بود گفتند از پدرش گفت پیش از وی از که بود گفتند از فلان همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این رباط نبود که یکی میرود و دیگری می آید ناپدید شد سلطان تنها با اضطراب تمام از عقب او روان شدند گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و بصحرا آمده و نشستند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از آنکه بمرگت بیدار کنند و اینچنین چند نوبت بگفت ناگاه آهوی پدید شد و خود را بدو مشغول کردند آهو بسخن آمد و گفت مرا بصید تو فرستاده اند تو مرا صید توانی کرد حال بر سلطان متغیر گشت و از جامهای که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده و دست در طریقت زدند

زود و بکہ معظم ایشہ با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف غسولی صحبت داشتند و کسب علوم
از حضرت امام اعظم رضی اللہ عنہ نمودند و حضرت امام ایشانرا سیدنا می فرمودند سید الطائفہ
جنید قدس اللہ سرہ فرمودند کہ ابراہیم ادہم کلید علمہای این طائفہ است و صحبت وارخضر
علیہ السلام بودہ اند و خرقہ ارادت از فضیل عیاض پوشیدہ اند و در ہمہ عمر بجز کسب خود قوت
ننمودہ اند یگانہ زمان و بادشاہ بر دو جہان و سید اقران بود خوارق و کرامات و بزرگی
حضرت سلطان زیادہ از انست کہ در تحریر و بیان در آید گویند چون دار وی از غیب فی بود آمد
گفتی کجا اند ملوک دنیا کہ ببینید کہ این چہ کار و بار است تا از ملک خود شان ننگ عار آید
نقلست کہ وقتی کہ در کشتی خواستند کہ نشینند و سیم نداشتند و آنها زر بہ می خواستند
دو رکعت نماز کردند و گفتند الہی از من چیزی میخواہند در حال ریگ لب دریا تمام زر شد
مشتی بر داشتند و بایشان دادند نقلست کہ روزی بر لب دجلہ نشستہ پارہ پارہ
خرقہ میدوختند سوزن ایشان در دجلہ افتاد اشارت بدجلہ کردند ہزاران ماہی سر برآوردند
ہر یکی را سوزنی زرین در دہان سلطان فرمودند سوزن خود خواہم ماہی ضعیفی آن
سوزن را در دہان گرفتہ آورد و پیش حضرت سلطان نہاد فرمودند کمترین چیزی کہ یافتم
بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدہم جمادی الاول در سال یکصد
و شصت و دو یا شصت یک ہجری بودہ و قبر ایشان در جبلہ شام است و بروایتے
بغداد و قول اول اصح است

	حضرت خواجہ حذیفہ مرعشی رحمہ اللہ	

مرعش شہریست از توابع شام از کبار مشایخ متقدم و از مریدان سلطان ابراہیم
ادہم قدس اللہ سرہ فرمودند کہ اخلاص آنست کہ افعال او و ظاہر و باطن یکسان
باشد وفات ایشان در چہاردہم ماہ شوال بودہ است

	حضرت خواجہ ہبیرہ بصری رحمہ اللہ	

اصل ایشان از بصرہ است از اکابر وقت و مرید خواجہ حذیفہ مرعشی اند و صاحب
خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان ہفتم ماہ شوال است

حضرت شیخ علو دینوری رحمہ اللہ

مرید خاص خواجہ ہبیرہ بصری از اجلۂ مشایخ وقت وصاحب علوم ظاہری وباطنی بودند خوارق وکرامات عجیبہ از ایشان سرزدہ چنانچہ گویند از روزیکہ تولد نمودہ اند تمام عمر صائم الدہر بودند ودر ایام طفولیت روز شیر نمیخوردند آنچہ در تذکرۃ الاصفیاء بعضی از شجرات شیخ چشت نوشتہ اند این است کہ شیخ علی دینوری وشیخ ممشاد دینوری یکی است وشیخ ممشاد علو دینوری می نویسند امّا از نفحات الانس وبعضے کتب چنین مفہوم میشود کہ شیخ علو دینوری غیر شیخ ممشاد دینوری اند وذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسلہ سہروردیہ نوشتہ خواہد شد

حضرت شیخ ابو اسحاق شامی قدس اللہ سرہ

از اقطاب وقت بودہ اند ومرید شیخ علو دینوری اند رحمہما اللہ ووفات ایشان چہاردہم شہر ربیع الآخر است وقبر در عکہ واقع است کہ از توابع شام است

حضرت خواجہ احمد ابدال چشتی رح

سرحلقہ سلسلۂ چشتیانند وپسر سلطان فرسنافہ اند از شرفا چشتی است وامیر آن ولادیت بودہ اند ومرید شیخ ابو اسحق شامی اند گویند چون شیخ ابو اسحاق بقصبہ چشت رسیدہ اند خواجہ دست ارادت بدامن شیخ زدند نقل است کہ روزی خواجہ ابو احمد درسن بیست سالگی ہمراہ پدر خود سلطان فرسنافہ بقصد شکار جانب کوہ رفتند ودر اثنائے شکار از پدر واتباع جدا افتادند بکوہی رسیدند کہ چہل از رجال اللہ بر سنگی ایستادہ بودند وشیخ ابو اسحاق شامی نیز درمیان آنجماعہ بود وحال بر ایشان بگشت از اسپ فرود آمدہ درپاے شیخ ابو اسحاق افتادند اسپ وسلاح ہرچہ داشتند بگذاشتند وخرقہ پوشیدہ با ایشان روان شدند ہرچند پدر ومردم طلب کردند ایشانرا نیافتند بعد از چندروز خبر آوردند کہ با شیخ ابو اسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعے را فرستاد تا بیاوردند ہرچند پند دادند وبند نہادند باز نتوانستند آورد وسوسہ شدند گفتہ گویند پدر ایشان را خمخانہ بود روزی فرصت یافت بآنجا درآمدند وور الست خمہا را شکستن گرفت پدر ایشانرا خبر کردند بیام بیامدند واز غایت خشم سنگے بزرگ برداشت کہ اندر زنہ بالای بام بر ایشان پندند رو زنہ فراہم آمد وسنگ را بگرفت

باسنگ در ہوا معلق بایستادیچون آنحالت را مشاہدہ نمودہ بر دست ایشان توبہ کردہ ہمان
این کرامات وخوارق عادات از ایشان نہ چندان ظاہر شدہ کہ بتفصیل بیان توان کرد ولادت
ایشان در سال دوصد وشصت ہجری بودہ وفات در وہم جمادی الآخر سال سہ صد وپنجاہ
ونہ رحیبادہ وقبر ایشان در چشت ست

حضرت خواجہ محمد چشتی قدس سرہ

ایشان پسر ومرید خواجہ ابواحمد ابدال چشتی اند وتحصیل علوم دینی ومعارف یقینی کردہ اند
ودر زہد وورع کامل بودہ اند گویند در غزوۂ سومنات ہمراہ محمود سبکتگین در سن ہفتاد
سالگی بمددگاری آمدہ باشارت دلشادیافتہ بودند وببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شدہ وفات
ایشان در غرۂ رجب سال چہارصد ویازدہ ہجری بودہ وقبر ایشان در چشت ست

حضرت خواجہ یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصر الدین ست وخواہرزادہ ومرید وتربیت یافتۂ خواجہ محمد بن خواجہ ابواحمد
چشتی اند گویند کہ خواجہ محمد ہمشیرہ داشتند کہ سن او بچہل رسیدہ بود وبجہت خدمت
برادر را ارادت تزویج نداشتند وبطاعت وعبادت خداتعالی مشغول بودند شبی خواجہ محمد
بزرگوار خود خواجہ ابواحمد را در خواب دیدند کہ فرمودند در ولایت شام فلان مردیست
محمد سمعان نام تحصیل علوم کردہ وصالح ست خواہر خود را باو عقد کن خواجہ او را طلب داشتہ
ہمشیرہ را باو عقد کردند خواجہ یوسف در چشت از ایشان متولد شدند وبر ایشان در آخر عمر
سکر وحیرت حیات چنان غلبہ کردہ بود کہ گاہ بودی کہ خادم آب وضو ریختی در اثنای
وضو از خود غائب می شدند ساعتی وبان غیبت میماندند وباز حاضر می شدند ووضو را باتمام
میرسانیدند وفات ایشان در چہارم ربیع الآخر در سال چہارصد وپنجاہ ونہ رویدادہ وفات
عمر ہشتاد وچہار سال بودہ ودر وقت رحلت خواجہ قطب الدین مودود پسر کلان خود را
قائم مقام خود ساختند وقبر ایشان در چشت ست

حضرت خواجہ مودود چشتی رح

لقب ایشان قطب الدین است ودر سن ہفت سالگی تمام قرآن را باقرأۃ آن حفظ کردہ

بتحصیل علوم مشغول می بودند چون بسن بیست و شش سالگی رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف
وفات یافتند و بموجب وصیت پدر قائم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده
موصوف و معروف بودند و مردم آن ولایت بمهد و مقام ارادت و اعتقاد ایشان اگرچه مرید پدر
خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام احمد جام بهرات رسیدند و قضیه
که درمیان خواجه مودود و حضرت شیخ جام گذشته در نفحات الانس مذکور است و چون خواجه
مودود التماس تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست
ایشان را گرفتند و بر کنار چهار بالش خود نشاندند و سه بار فرمودند بشرط علم [illegible]
بخدمت حضرت شیخ جام بودند و فائده ها حاصل نموده و سلسلهٔ چشتیان از خواجه مودود
بحضرت شیخ جام نیز میرسد وفات ایشان در غرهٔ رجب در سال پانصد و بیست و هفت هجری
بوده و قبر ایشان نیز در مزار متبرک چشت است

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رح

بسیار بزرگ و قطب وقت بودند و مرید پدر خویش در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام داشتند
حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند ای احمد اگر تو مشتاق مائی ما مشتاق
توایم چون بامداد شد [illegible] بموافق اختیار کرده بودند شبی که کسی ایشان را نشناسد بزیارت
حرمین الشریفین متوجه شدند و چون از شرائط حج فارغ شدند بمدینهٔ منوره رسیدند و شش ماه
مجاورت کردند تا کسی بیند که مداومت ایشان بمجاوران آن حرم گران آمد خواستند که
ایشان را بیرون کنند از روضهٔ شریفه آواز آمد که مرنجانید این را که یکی از مشتاقان ماست
چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت ببغداد آمده و بخانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی
فرود آمدند و شیخ ایشان را تعظیم و احترام بسیار کردند ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و
هجری بوده و وفات در سال پانصد و [illegible] و هفت بوده و قبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمه الله

لقب ایشان رکن الدین است و نام محمود و اصل ایشان از ده سنجان خواف بوده و مرید خواجه
مودود چشتی اند و شاه لقبی است که خواجه مودود عنایت فرموده اند گویند در وقتی که حقیقت اقا

در رسید ملقض طهارت در انجا نکردند چون احتیاج می شد از چشت بیرون رفته طهارت می نمودند و میفرمودند که اینجا جای ادب است وفات ایشان در سال پانصد و نود و هفت هجری بوده

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رح

مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسله خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات بخواب دید پرسید که خدا تعالی با تو چه کرد گفت که مرا فرمان شده بود که فرشتگان عذاب بدوزخ برده در همین اثنا فرمان رسید که فلان روز در بهشت سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافته بود از برکت آن بیامرزیدم وفات ایشان تحقیق نیست

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانه عصر بوده اند و بصحبت بسیاری از اکابر زمان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقولست که روزے شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجایی رسیدند که مسکن مغان بود و در آنجا آتشکده بود که هر روزی بیست اراده هیزم در آنجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد از شیخ پرسید حکمه پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدا را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که تو آنی دست و پای خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش درآمدند و چهار ساعت در میان مانده برآمدند چنانچه بخرقه ایشان و جامه آن طفل آسیبی نرسیده بود از مشاهده این کرامات جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر از جمله اولیا می گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی میفرمودند که حق سبحانه تعالی را دوستانند که اگر یکساعت در دنیا از و محجوب بمانند نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه خصلت باشد تحقیق بدانکه حق تعالی او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبر در مکه معظمه است

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد و اصل ایشان سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی بوده اند و در هندوستان سر سلسلهٔ شریفهٔ حضرت چشتیه ایشانند قدس الله تعالی روحه و شیخ عثمان هارونی میفرمودند که معین الدین محبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی او و قطب وقت و صاحب تصرف و نیز انوار معرفت و شرف القلوب و زیاده مشایخ اجل و قدوهٔ اولیای اکمل بوده اند اهل هند را ذوق ارادت بخدمت ایشان بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانهٔ زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاده از حد و بیان است گویند که چون حقتعالی ایشان را توفیق توبه کرامت فرمود املاک و اسباب خود را صرف درویشان نموده متوجه سمرقند و بخارا شدند و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم نموده اند و از آنجا بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبهٔ هارون که از نواحی نیشاپور است رسیدند حضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده اند و بیست سال در خدمت شیخ بودند و حضرت خواجه در سیاحی اکثری از مشایخ کبار را دریافته اند چنانچه بصحبت حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده پنج ماه و هفت روز با ایشان بوده انواع فوائد ربوده اند و شیخ نجم الدین کبری را در سنجار و خواجه یوسف همدانی را در همدان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاهور دیده اند و از بلخ بلاهور آمدند و از آنجا بدهلی و از دهلی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و جماعه که مسلمان نشده بودند وظیفه و فتوح دینار بخدمت ایشان میفرستادند و هنوز کفار دیگر در آن نواحی اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بجاوران روضهٔ منوره میگذرانند ولادت حضرت خواجه در سال پانصد و سی و هفت و وفات ایشان روز دوشنبه ششم ماه رجب سال ششصد و سی و سه ۶۳۳ هجری بوده و بروایتی سیم ذی الحجه سال مذکور و قول اول اصح است و بعد از رحلت بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که حبیب الله مات فی حب الله و عرس ایشان

مشایخ هندوستان در چشم هیبت بکشند و در هیبت باد و از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواه مرد و خواه زن
از راه پاسی دور تنبع و کثرتی که عدد آن از هزاران بیش است هر سال بروضه متبرکه ایشان
روضه حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و قبر حضرت خواجه در دار الاسلام اجمیر است
و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضه منوره مشرف گشته و اجمیر شهریست پر فیض و پر نور و خوش آب
و هوا متصل تالابی عظیم که بمثل دریای محیط است و نام آن ساگرتال نهاده اند واقع شده و ولادت
این فقیر در خطه اجمیر بالای ساگرتال روی داده در سلخ صفر لعنت شب و شنبه سال یکهزار
و بیست و چهار هجری چون در خانه والد ماجد فقیر سه دختر پیدا شده بود و پسر نمی شد و سن مبارک
آنحضرت به بیست و چهار سالگی رسیده بود از روی عقیده و اخلاص که آنحضرت نسبت بخواجه
داشتند بهزاران نذر و نیاز درخواست پسر نمودند و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده
خود را بوجود آورد امید که بتوفیق نیکوکاری و رضامندی خود و دوستان خود بسر گرداناد آمین یا رب

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابو احمد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از شهرهای
هندوستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی اند در تجرید
و تفرید و یگانه عصر و از متقدمان مشایخ هند جامع میان علوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات
و مقامات علیه بوده اند ایشان را با شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در باب فقر و غنا مراسلات
بسیار واقع شده در ناگور ده و طناب زمین احیای داشتند و آنرا بدست مبارک خود زراعت
میکردند و قوت عیال مهیا ساختند وفات ایشان در بیست و نهم ربیع الآخر سال ششصد
و هفتاد و سه هجری بوده و قبر در قصبه ناگور است + + + +

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رح

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوش فرغانه است
و آن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی از آن جهت گویند که چون در دهلی متوطن شده اند
فتوح از کس قبول نمیفرمودند و خود و اهلیه مستغرق می بودند و بر فرزندان ایشان
(۱۶۹) بسر میگذشت و آنها از زن بقالی که در همسایه ایشان بود بعد از فاقها جزوی قرض نموده

اوقات گذرانی خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت اگر من در همسایگی شما نمی بودم کار شما
بهلاکت میرسید این سخن بطبیعت ایشان گران آمد عهد کردند که از دو قرض نگیرند روزی این قصه را
بعرض خواجه رسانیدند فرمودند که هرگز من از کسی قرض نمیگیرم و در وقت حاجت بطاقی
که در حجرهٔ ماست دست انداخته بقدر حاجت نان پخته بردارند و صرف خود کنند و بهرکه خواهند
بدهند بعد از آن هرگاه که میخواستند از آن طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگویند نقلست
که حضرت قطب الدین یکنیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت و خضر علیه السلام ایشان را
بشیخ ابوحفص سپردند که تعلیم علم ظاهری و باطنی نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی
باوش رسیدند در آنجا بخدمت خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت
و عنایت درباره ایشان بود و صحبت دار خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانه دوران
و جامع فضائل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیه بوده اند گویند
که در سن بست سالگی پیش از آنکه مرید شوند بحضرت خواجه بریاضت و مجاهدات اشتغال
و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند از آنجا
معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون بملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکرگنج رحمه الله
بخدمت ایشان رسیده مرید شدند و چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود که
در اجمیر تشریف داشتند نوشتند که اگر حکم شود بملازمت برسم خواجه معین الدین
در جواب نوشتند که اگرچه در ظاهر بعید است اما در باطن قریب است همانجا باید بود
و بعد از چند روزی در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجه
قطب الدین همراه گشتند که باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان
بفریاد آمدند چون حضرت خواجه اجمیری را مشاهده نموده خواجه قطب الدین را فرمودند
که شهر را در پناه تو گذاشتم در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشود
ایشان بفرموده حضرت خواجه بشهر مراجعت نمودند حضرت خواجه قطب الدین اکثر

سماع می فرمودند و در سلسلهٔ چشتیه سماع متعارف است و در بعضی نوع مثل سلسلهٔ کبرویه قادریه
و سید الطائفه نیز سماع نمی فرمودند و بعضی از اکابر گروه چنانچه شیخ الاسلام گفته اند که
ذوالنون مصری و شیخ شبلی و خراز و نوری در اخیر همه در سماع رخصت نموده. نقل است
از سلطان المشایخ که در خانقاه شیخ سیستانی مجلس سماع بود و درویشان صاحب حال
و اهل کمال حاضر بودند درین اثنا قوال این بیت را که از حضرت شیخ احمد جام است
خواند. بیت: کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان از غیب جانی دیگر است. با خواجه قطب الدین
را حال متغیر شد و از هوش رفتند مشایخانی که دران مجلس حاضر بودند از انجمله قاضی حمید الدین
ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی ایشان را بخانه آوردند و قوالان همان بیت را مکرر میکردند
و حضرت خواجه سماع میفرمودند چنانچه شبانه روز همین حال داشتند تا حال بر ایشان دگرگون
گشت روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه رحلت نموده

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمد است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب است
رضی الله عنه از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وحید الدین خجندی است در کمال
عصمت و عفت و صاحب کرامات اند و حضرت شیخ صائم الدهر بوده اند در صحت و مرض
افطار نمی نمودند و مرید و خلیفهٔ حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند و گنج شکر ازان گویند
که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند و ضعف بر ایشان غالب شد
بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از ضعف پای ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند
و در دهن مبارک ایشان پارهٔ گل در آمد و تمام شکر شد از انجا برخاسته بخدمت پیر خود
رفتند و خواجه فرمودند فرید گلی که بدهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است
همواره شیرین خواهی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشان را میدید
گنج شکر می گفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند حضرت
خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهبازی عظیم را بقید آورده که
جز سدرة المنتهی آشیان نگیرد و این شمعی است که خانهٔ درویشان را منور سازد و قطب

وغوث وقت بوده اند خوارق عالیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر کرامات
از ایشان بظهور آمده که درین سلسله از کسی کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت و مهربانی با ایشان بود و چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک رسید ایشان را
از هانسی که در نواحی حصار است طلبیده اشتند و وصیت نمودند که جانشین ایشان باشند
بعد از وفات پیر خود در قصبهٔ اجودهن که نزدیک دریا بیور و از توابع ملتانست اقامت
ورزیدند و جمع کثیری از برکت مقدم شریف ایشان بفیض رسیدند و حضرت شیخ فرید
بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند یکے از آن جمله شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند
و مشهور است بعد از آنکه حضرت شیخ ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیده اند روزی
فرموده اند که هرچه خدا کند میشود و هاتفی آواز داد که هرچه فرید میگوید میشود و فقر و فاقه
بر ایشان و اهل ایشان را چنان غالب بود که روزی یکی از حرمهای ایشان بخدمت
آمده گفت که فلان پسر شما بسبب گرسنگی بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده
که بنده مسعود چه کند اگر بتقدیر حق در رسید و از جهان سفر کند ریسمانی در پای او بندید
و بیرون افگنید و هم شیخ فرمودند که چون فقیر جامه نو پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد
ولادت ایشان در قصبه کهوتوال که از توابع ملتانست بوده وفات ایشان روز سه شنبه
پنجم ماه محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری روی داده و مدت عمر نود و پنجسال
و قبر وی در پتن است مابین ملتان و لاهور زیارتگاه و متبرک

حضرت شیخ نظام الدین اولیاء رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداونی است و بداون قصبه ایست
از مضافات سنبهل و لقب ایشان سلطان المشایخ از جانب الهی است و مرید
و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر اند و حضرت سلطان المشایخ کامل و عامل بوده اند
و جمیع علوم را بکمال داشتند از مشایخ کبار هندوستان نامدار و عالیمقدار
بوده اند و سلاطین وقت را با خواص و عوام روی ارادت بخدمت ایشان
بوده و همه کس اعزاز و اکرام ایشان را واجب و لازم میدانسته اند و در دار السلطنة

دہلی اقامت فرمودہ بتعلیم مریدان و ترتیب ایشان اشتغال داشتند و خوارق و کرامات زیادہ از شمار خلق از ایشان مشاہدہ مینمودند گویند وقتی تجدید وضو کردہ بودند خواستند کہ محاسن مبارک را شانہ کنند شانہ در طاق بود و کسی نبود کہ شانہ را بدست ایشان رساند شانہ از طاق بجست و خود را بدست ایشان رسانید و حضرت سلطان المشائخ ہمہ مجلس وعظ و وجد و سماع می نہادند و قوالان سے میخواندند و خود برخاستہ سماع مینمودند و اگر کسی را میدیدند کہ بتقلید ہم سماع میکند بجہت ادب سماع سے ایستادند و تعظیم می نمودہ اند نقل است کہ شخصی را برات او کم شدہ بود نزد سلطان جیو آمدہ عرض نمود فرمودند حلوا بروح پاک حضرت گنج شکر فاتحہ بدہ آن شخص نزد حلوا پز رفتہ قدری حلوا آورد و در کاغذ پیچیدہ چون کاغذ کشودہ برات او پیش بود نقل است کہ پیش از وصال چہل روز چیزی خوردن ترک کردند و بہ اقبال فرمودند انچہ در انبار است ہمہ را ایثار کن کہ ہیچ نماند ولادت ایشان در بدادن است سال بسی و شش ہجری وفات چاشت روز چہار شنبہ ہشدہم ماہ ربیع الآخر سال ہفتصد و بیست و پنج روی دادہ و مدت عمر شریف ایشان نود و چہار سال و نماز جنازہ ایشان را شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذاردہ و فرمود کہ از بادشاہان برای ہمین نماز آمدہ بودم و قبر ایشان در دہلی بموضعی است کہ در ان سکونت داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضہ منورہ رسیدہ و ہر روز چہار شنبہ خلقی انبوہ بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض از ان مکان متبرکہ ظاہر است و الحال نذر و نیاز بسیار بروضہ شریف ایشان میرسد و ہر سال یکبار عرس ایشان میشود و قوالان میخوانند صحبت و مجلسی عظیم برپاست اکثری از مشائخ سلسلہ ایشان جمع میشوند و ایشان سماع و وجد میکنند و حضرت سلطان المشائخ را اگرچہ مریدان بسیار اند اما چہار مرید فاضل و کامل مشہور و معروف اند امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دہلی و شیخ برہان الدین غریب و شیخ حسن دہلوی

حضرت امیر خسرو دہلوی رح

از امرا از اولاد ہزارہ لاچین اند و ترک بودہ اند از ترکان نواحی بلخ مولد ایشان مومن آباد

که مشهور به پتیالی است از توابع سنبهل است جامع انواع علوم و اقسام صنایع بوده اند
مرید و معشوق و نفس ناطقه و منظور نظر سلطان المشایخ اند گویند که میر از پیر خود التماس نمود
که خسرو نام پادشاهان است و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از برای
تو نامی التماس خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که با چنین نمودند
که روز قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشایخ با کمال عنایت و مهربانی
نسبت بمیر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت از هر
خواهند پرسید که چه آوردی از من پرسند خواهم گفت که سوز سینه این ترک الله
و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه همیشه سوخته بود گویند
میر چهل سال صائم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشایخ بطریق طی ارض حج گذارده
بودند و سلطان المشایخ در باب میر فرموده اند بیت این خسرو ما است ناصر خسرو نیست
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست * گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه است و اشعار
میر آنچه مشهور است از پنج لک کم و از چهار لک زیاده است بسوای تصانیف هندی
و از برکت آب دهن مبارک سلطان المشایخ اینقدر بلیغ و شیرین سخنی حقتعالی
بایشان داده بود و در شعر چنان قادر بوده اند که مطلع الانوار را که در جواب مخزن الاسرار است
در دو هفته تمام کرده اند و در اشعار ایشان یکه بیتهاست که کم کسی بآن خوبی گفته باشد
و این بیت از یکه بیتهای ایشانست بیت زلفت ز هر دو جانب خونریز عاشقان است
چیزی نمیتوان گفت رو بتو در میان است ٭ و مضمونهای تازه عالی در اشعار میر از قلت
است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضی زیاده میشود و همچنین طور در اقسام زبان
و فنون علم هندی بی‌مثل بوده اند و بجامعیت ایشان کم کسی گذشته چون میر ایشان را
بسماع و نغمه کمال ذوق بوده روش قوالی که الحال در هندستان مشهور است و پیش از آن
نبود اختراع نموده خود میخوانده اند و سلطان المشایخ سماع میفرمودند نقل است که چون شیخ سعدی
بهندوستان آمدند در دهلی بمیر ملاقات نمودند و یکشب با میر بودند میر پرسیدند بخدمت شیخ آوردند گفتند
آنچه از مال دنیا داریم اینست هرچه فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند روغن چراغ بجز که امشب با تو صحبت

داریم کو بینند که میر را بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر از ان نباشد چنانچه نقل است
که در وقتی بخدمت سلطان المشایخ بجهت گدائی رفت فرمودند که باش چیزی حاضر نداریم امروز اگر
فتوح آید بتو خواهیم داد چون در آن روز هیچ فتوح نرسید فرمودند فردا آنچه بیاید بتو روز گذشت فتوح
از جائی نرسید کفش مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی برآمد
در اثنای راه حضرت امیر خسرو که با پادشاه عصر بجائی رفته بودند و از آنجا بدهلی می آمدند
دوچار شدند میر از آن درویش پرسیدند که از سلطان المشایخ چه خبر داری گفت بصحت و عافیت
اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک خود را بمن داده اند
گفتند میفروشی گفت بلی پنج لک روپیه صله قصیده که سلطان محمد بایشان
داده بود همه را بآن درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده بخدمت
سلطان المشایخ رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی چون
سلطان المشایخ برحمت حق پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند مردم از ایشان
این قصه را پوشیده میداشتند چون بدهلی رسیدند و این قضیه ناگزیر را
شنیدند سر خود را تراشیدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده
ایستادند و گفتند سبحان الله آفتاب در زیر زمین و خسرو زنده بعد آن این را گفته
سر را بر قبر ایشان زدند و بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از ایشان همیشه در غم و اندوه
بودند تا ببیماری روز چهارشنبه هژدهم شوال در سال هفتصد و بیست و پنج هجری رحلت نمودند
و قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است +

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رح

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفای و مریدان سلطان المشایخ
نظام الدین اولیا اند و در سن بیست و نه سالگی ترک و تجرید اختیار نموده ریاضتی عظیم میکشیدند
و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشایخ رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد با ایشان بوده از
خوارق و کراماتیکه از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان سلطان المشایخ ظاهر نشده با وجود آنکه
درین سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمیفرمودند و می گفتند که خلاف سنت است

وحضرت شیخ نظام الدین اولیا را این سخن بد نمی آمد فرموده‌اند راست میگوید نقل است که قلندر
یازده تیغ بوجود مبارک ایشان زد و ایشان در استغراق که بودند از آن باز نیامدند و خون مبارک ایشان
از آنها روان شد چون مریدان را از اینحال خبر شد آمده قلندر را گرفتند خواستند که ایذا کنند
فرمودند که هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ باو انعام دادند که مبادا در وقت گذشتن آزاری
بدو رسیده باشد و بعد از آن این قضیه بسه سال وفات ایشان در هژدهم رمضان وقت
چاشت سال هفتصد پنجاه و هفت هجری روی داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است و این
فقیر بدانجا رسید سید محمد گیسو دراز از خلفای ایشان اند

حضرت شیخ برهان الدین غریب رح

از مریدان سلطان المشایخ اند و حضرت شیخ ایشان را بطرف برهانپور و دولت آباد بجهت رواج اسلام
و ارشاد ساکنان آنجا فرستادند و شیخ حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان
همراه کردند و از برکت قدوم ایشان اکثری از آن جماعه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد
گشتند و اخلاص و ادب ایشان به پیر خود بدرجه بود که تا بوقت وفات هرگز پشت بجانب موضع
غیاث پور که توطن سلطان المشایخ بود نکرده بودند وفات و قبر ایشان در دولت آباد دکن است
و این فقیر بآنجا رسیده.

حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رح

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق و صاحب علم ظاهر و باطن
و وجد و سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبد الحق نیز تربیت یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد همه پسران عالم و عامل
گشتند خصوصا شیخ رکن که در درویشی قدم بر قدم والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان
بظهور پیوسته وفات ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوه است که از توابع دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن
هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس می گفتند
و فتوی می نوشتند و مرید شیخ عبد القدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف اند ایشان مرید پدر خود [illegible]

احمد عبدالحق و ایشان مرید خود شیخ احمد عبدالحق ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین
ترک پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فریدالدین گنج شکر قدس الله اسرارهم گویند در اوائل
حال روزی شخصی غزلی با آواز خوش میخواند چون آواز بگوش شیخ جلال رسید بیهوش شد و از بام افتادند و تا شش
یوم بسمل میطپیدند و متصل طپیدند بعد از مدتی بحال آمده درین طریقه در آمدند ایشان را کرامات
و خوارق عادات علیه روی نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید
مریدان الله اکبر الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده بنماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع
میفرمودند و در قصبه تهانیسر متوطن بوده اند و از مشائخ متاخرین در سلسله چشتیه از ایشان
بزرگتری نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان کرد و هیچ واقعه
مر و را ظاهر نگشت روزی بشیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت که در زمان سابق شیخ نجم الدین
کبری چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبهٔ ولایت میرسید امروز آنچنین کس نیست
شیخ بر سر او مطلع شد و بجانب او تیز دیدند فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه
ایشان مرتبه ولایت حاصل شود درین اثنای آن مرید بیخود افتاد و بمرتبه اعلی رسید و در اندک
مدتی رحلت نمود شیخ فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار نیست وفات شیخ در روز
بیست و پنجم ذی الحجه سال نهصد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف نود و شش
سال و قبر ایشان در تهانیسر است تمام شد ذکر مشائخ سلسله شریفه چشتیه قدس اسرارهم

بیان سلسله متبرکه کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره

حضرت شیخ ابوبکر بن عبدالله نساج رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبدالقاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت شیخ ابوالقاسم
گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسله کبرویه با سلسله خواجهای بزرگوار
بشیخ ابوالقاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری صحبت داشته اند و از شیخ ابو
پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفتند بدیدهٔ صدق در آئینهٔ طلب ۞ ۞ ۞

حضرت شیخ احمد غزالی رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله

عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن وفات ایشان در سال پانصد و هفده هجری
واقع شده و قبر ایشان در قزوین است

حضرت شیخ ابو النجیب رحمة الله

نام ایشان عبد القاهر است و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان بدوازده واسطه بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد و نسبت ارادت ایشان بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد و دیگر بشیخ وجیه الدین عم ایشان که در سلسله سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه مشرف گشته بودند نقل است که روزی به بغداد میگذشتند بدکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب بیخود بیفتاد چون بخود باز آمد بصحت قول شیخ اقرار کرد و تائب شد آنچه بخاطر فقیر میرسد این است که اظهار کرامت شیخ را درین محل ضرور بود و ازان دو حکمت است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند و دیگر آنکه ساعت توفیق توبه قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی الثانی سال پانصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابو النجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقایع ایشان کمال تمام داشته اند در وقت خود نیز که صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابو الجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه بایشان عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر کبری است و کبری از آن جهت گویند که در اوایل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند با هر که مناظره و مباحثه میکردند بر وی غالب آمدندی بدین سبب طامة الکبری می گفتند و لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشان را شیخ ولی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بهر که افتادی

بمرتبه ولایت میرسیدی چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان در آمد و حضرت شیخ حالت قوی
داشتند نظر مبارک تمام اثر بوی افتاد و در حال بمرتبه ولایت رسید بدیار رسید ندا از کرام ملکی گفت
از فلان مملکت او را اجازت ارشاد نوشته‌اند تا در ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند و روزی
بازی در هوا دنبال کنجشکی کرده بود ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بران افتاد و کنجشک برگشت
و باز را گرفته پیش ایشان فرود آورد و روزی بر در خانقاه ایستاده بودند ناگاه سگی آنجا رسید
و نظر انور حضرت شیخ بروی افتاد و در حال آن سگ متحیر و بیخود شد و از شهر بگورستان رفت
و سر بر زمین میمالید و هر جا که می آمد و میرفت همه سگان شهر گردا گرد وی حلقه کرده میگشتند و دست بر دست
نهاده پیش او می ایستادند چون دران نزدیکی بمرد و بفرموده حضرت شیخ او را دفن کردند
و بر سر قبر او عمارتی ساختند و حضرت مولوی فرموده‌اند بیت یکنظر فرما که مستغنی شوم از بهای سنگ
سگ که شد منظور نجم الدین سگانرا سرور است و حضرت شیخ در تحصیلات
و طریقت و تصوف یگانه و بی نظیر بوده‌اند و خوارق و کرامات ایشان در عالم مشهور است
و نسبت ارادت ایشان بدو طریق است یکی از شیخ عمار یاسر به ترتیبی که درین کتاب مذکور شد بشیخ
ابوالقاسم گرگانی میرسد و طریق دیگر از شیخ اسمعیل قصری بمحمد مانکیل و از ایشان بمحمد بن داود
و از ایشان بابو العباس ادریس و از ایشان بابو القاسم بن رمضان و از ایشان بشیخ
ابو یعقوب طبری و از ایشان بابو عبد الله بن عثمان و از ایشان بابو یعقوب نهر جوری
و از ایشان بابو یعقوب سوسی و از ایشان بعبد الواحد زید و از ایشان بکمیل بن زیاد
و از ایشان بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه باین ترتیب به پیغمبر صلعم میرسد و از شیخ روزبهان
بهره یافته بودند وفات ایشان دهم جمادی الاول در سال ششصد و هژده واقع شده
چون هلاکو بخوارزم رسید و در آنوقت عمر ایشان زیاده بر شصت بود و شیخ اصحاب خود را
مثل شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و غیر ایشانرا طلبیده رخصت فرمودند زود به خیزید
و بلاد خود روید که آتشی از مشرق برافروخته تا بمغرب بخواهد سوخت و مرا اینجا شهید باید شد
این بلائیست مبرم که علاج ندارد و نیزه بر دست مبارک خود گرفته و سنگ در بغل پر کرده با کفار
مقاتله و مجادله نموده بدرجه شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته بودند

دو کس چنین هستند که از تربیت شیخ صاحب سلاسل ساختند آخر آنرا بریدند و ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع
مریدان ایشان کامل و عالم گشته بودند و اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجدالدین
بغدادی و شیخ سعدالدین حموی و باباکمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ
سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضی گفته اند
مولانا بهاء الدین ولد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجدالدین بغدادی رح

کنیت ایشان ابوسعید است و نام شرف بن المؤید بن ابوالفتح و اصل ایشان
از بغداد است و از اجلهٔ اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
و حضرت شیخ را کمال عنایت و مرحمت با ایشان بوده ببرکت توجه حضرت شیخ بمقامات
عالیه رسیده بودند اما در اواخر حال بسبب تقدیر ازلی از شیخ مجدالدین قدری بی‌ادبی
نسبت به پیر ایشان واقع شد آنچنی بحضرت شیخ رسید بر زبان گذشت که سرت برود
و در دریا غرق شوی و میری بها نخ خوارزمشاه بجرم دیگر که شیخ مجدالدین را غرق
بحر فنا ساخته بشهادت رسانید وفات ایشان در سال ششصد و سیزده و بروایتی
ششصد و شانزده هجری واقع شده و قبر در اسفراین است

حضرت شیخ سعدالدین حموی رح

نام ایشان محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشان را تصانیف بسیار است وفات ایشان روز عید الضحی بسال
ششصد و پنجاه هجری روی داده و مدت عمر ایشان شصت و سه سال و قبر ایشان در بحرآباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اربعین اول ایشان را در اربعین نشاندند
در اربعین دوم تا آنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان زدند فرمودند برخیز و بیرون آی بیت
منم عاشق مرا غم سازوار است تو معشوقی ترا با غم چکار است وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه هشت هجری
روی داده و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رح

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و شیخ صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقایق که مملو است از درر دقایق در بیان اشارات و رموز قرآنی ثانی ندارد از تصانیف ایشان است و بکمال حضرت شیخ مجد الدین بغدادی نیز از آن نسبت وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رح

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان از غزنی است و پدر ایشان پسر عم حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و بصحبت شیخ احمد یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری از مشایخ را دریافته اند از صد و بیست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند و در علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان وقت بوده اند و سفر هندوستان کرده بصحبت ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان در بتنبده است از توابع حصار فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم یا شانه محاسن مبارک باز از ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو هجری بوده و قبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود و این فقیر بآنجا رسیده و نماز عصر در آن روضه متبرکه گذارده و دو سه روز در آنجا بوده اکثر مزارات مشایخ غزنی را طواف نموده مثل ملک یاربرنده و خواجه شمس العارفین و شیخ ابو الفضل حسن بن سرخسی و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد اعرابی و خواجه محمد باغبان که در ربیع الاول سال چهارصد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی فی ناز و خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان صدیق اکبر اند و پرفیض ترین مزارات عرفین مرار ایشان است و شیخ عثمان ولد میر علی هجویری و شیخ حاجی بابدی ختم الاولیا و خواجه لقال و تاج الاولیا شاه میر قالینربان و غیرهم قدس الله اسرارهم

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورقانی رح

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبه عالی داشتند شیخ رضی الدین علی فرموده اند که بجنانکه جنید و شبلی یافته اند از حمد بسا بزرگانه که از جنید و شبلی یافته اند او نیز یابد وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و هشت و قبر ایشان

حضرت شیخ نور الدین عبدالرحمن اسفراینی کسرقی رح

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعیست از توابع اسفراین مرید شیخ احمد جوزقانی اند از بزرگان و عارفان وقت بوده اند ولادت ایشان در ماه شوال ششصد و سی و هفت یافته و وفات در شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سال هفتصد هجری روی داده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی

کنیت ایشان ابوالمکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از ملوک سمنان بوده در سن پانزده سالگی با سلطان وقت همی بوده اند و در سال ششصد و هشتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبدالرحمن کسرقی شدند صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علیه بوده اند گویند که در مدت عمر یکصد و سی اربعین نشسته اند ولادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و نه بوده و وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی و شش هجری روی داده و مدت عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر ایشان در مقبره عماد الدین عبدالوهاب است درین ایام رساله بنظر در آمد که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در حکایت خود نوشته و بعضی سخنان در آن رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد خود نوشته اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس پناه میبرم بخدا [illegible] از کسی که مخالف باشد در اصول و فروع از ائمه اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد الادکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان در سال هفتصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر ایشان در جهار دهی از اعمال اسفراین است

حضرت شیخ محمود مزدقانی رحمة الله

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبدالله و از اکمل مریدان شیخ علاء الدوله سمنانی

حضرت امیر سید علی همدانی قدس سره

امیر سید علی همدانی رحمة الله تعالی نام پدر ایشان شهاب الدین بن محمد است و امیر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت از شیخ تقی الدین علی دوستی کرده ایشان

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی بوده نموده اند و فرموده که پیر خود حضرت شرف الدین محمود شاه
نوبت ربع مسکون را سیر کرده اند و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافته و چهار صد ولی را
در یک مجلس دیده اند و ابتدای اسلام در کشمیر به برکت مقدم شریف ایشانست و امروز خانقاه
ایشان در کشمیر موجود است وفات ایشان در ششم ذی حجه سال هفتصد و هفتاد هجری رو نموده و قبر در ختلان

حضرت شیخ بهاء الدین ولد

بعضی گفته اند مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری
است از فرزندان حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه اند و مادر ایشان دختر علاء الدین
محمد بن خوارزم شاه است که باشارهٔ حضرت رسالت پناه صلعم دختر خود را بحسین بن احمد نکاح
کرده بود و شیخ بهاء الدین ولد ازان متولد شدند بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات
بوده اند و با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات نموده بودند وفات ایشان در سال
ششصد و بیست و هشت هجری بوده و قبر در قونیه است

حضرت مولانا جلال الدین رومی رح

مشهور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بهاء الدین محمد و مولد و اصل ایشان بلخ است نشو و نما
در روم بوده مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم و صاحب حال و وجد بوده اند گویند
که چهار صد طالب علم هر روز بدرس ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و تصوف است
گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چهار روز یکبار افطار میکردند و در همین سن روزی
با کودکی چند بر بامهای خانها سیر میکردند یکی از کودکان گفت بیا تا ازین بام بران بام جهیم مولانا
فرمودند این نوع حرکت از سگ و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان
قوتی هست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غایب شدند کودکان فریاد
بر آوردند بعد از لحظه رنگ دگرگون گشته و چشم متغیر شده باز آمدند گفتند در میانیکه با شما سخن
میکردم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان شما گرفتند و گرد آسمانها گردانیدند و عجایب
ملکوت را بمن نمودند چون فریاد و فغان شما شنیدند باز آوردند و مولوی فرمودند مرغی
که از زمین پرد اگر چه بآسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر باشد و بر همه همچنین

اگر کسی بدرویش شود بکمال آن نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اہل بازار ممتاز گردد و
از زحمتهای دنیا بدور و سبکبار گردد و ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال ششصد و چهار و وفات
وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سال ششصد و ہفتاد و دو ہجری واقع شده و قبر ایشان در قونیه

حضرت شیخ حسام الدین چلبی رحمة الله

نام ایشان حسن بن محمد بن حسن بن اخی ترک است حضرت مولوی رومی را کمال عنایت و التفات
و تعلق با ایشان بوده از کبار خلفای مولوی بوده چون مولوی بجوار رحمت حق پیوستند روز ہفتم
چلبی حسام الدین با جمیع اصحاب پیش سلطان ولد رفتند و گفتند میخواہم که بعد ازین بجای پدر بنشینی
مخلصان را و مریدان را ارشاد کنی و شیخ راستین ما باشی و من در رکاب تو غاشیه بر دوش نهاده
بندگی تو کنم و این بیت بخواندند بیت بر خانهٔ دل ای جان آن کیست ایستاده ٭ بر تخت شه که باشد
جز شاه شاہزاده ٭ سلطان ولد بسیار بگریستند و فرمودند که الصوفی اولی بخرقته والیتیم احری
بخرقته پیمانکه در زمان والد خلیفه و بزرگوار بوده ہمچنین خلیفه و بزرگوار مائی و وفات ایشان در سال
ششصد و ہشتاد و سه ہجری بوده است

حضرت سلطان ولد رحمة الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجاده ایشان و علوم ظاہر و باطن
از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلبی و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارہم
کسب نموده اند و حضرت مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور ما وجود تست و این
سخنان قول من است و تو فعل منی و گفته اند روزی والد من گفتند که ای بہاء الدین اگر خواہی
که دایم در بہشت برین باشی با ہمه کس دوست شو و کین کسی را در دل مدار و این رباعی انشا
رباعی بیشی طلبی ہیچکس پیش مباش چون مرہم و موم باش و چون نیش مباش ٭ خواہی
که ہیچکس بتو بد نرسد بدگوی و بدآموز و بداندیش مباش ٭ ولادت ایشان در سال
ششصد و بیست و سه و وفات شب شنبه دہم رجب سال ہفتصد و دوازده ہجری
واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب شب آنست که بینم شادی
دریابم از خدای خود آزادی ٭ تمام شده ذکر مشایخ سلسلهٔ عالیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارہم

ذکر مشایخ سلسلہ شریفہ سہروردیہ کہ منسوبست بحضرت شیخ شہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ قدس اللہ ارواحہم

حضرت ممشاد دینوری رح

دینور شہریست از شہرہاے جبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشایخ عراق اند در علم ظاہری و باطنی و کرامات یگانہ آفاق و از اکمل مریدان سید الطایفہ حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمہم اللہ ایشان فرمودند چہل سال است کہ بہشت را با ہر چہ در دست بر من عرض میکنند گوشہ چشم بعاریت بآن نداده ام وفات ایشان در سال دو صد و نود و نه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمہ اللہ

نام پدر ایشان محمد است از کبار مشایخ و مرید ممشاد دینوری بودند وفات ایشان در ماه ذی حجہ سال سہ صد و شصت و ہفت ہجری بوده

حضرت شیخ محمد عمویہ رحمہ اللہ

نام پدر ایشان عبد اللہ است از اجلہ مشایخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ احمد اسود دینوری

حضرت شیخ الشیوخ رویم

کنیت ایشان ابو محمد است و ابوبکر و ابو الحسین و ابو سفیان نیز گفتہ اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیہ و بسیار بزرگ و علوم ظاہر و باطن را کسب نموده بودند و آن را پوشیده بودند استاد و مرید کامل و شاگرد رشید سید الطایفہ حضرت شیخ جنید اند خواجہ عبد اللہ انصاری گفتہ اند اگرچہ رویم خود را شاگرد جنید میگو دا با دی بہتر است از حضرت جنید و من موی از وی دوست تر دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد اللہ حفیف فرموده اند کہ ہر گز دیده من کسی ندیده است بمچو رویم کہ در توحید سخن گفتی کہ گویند در آخر عمر در میان دنیاداران خود را پنہان کردند اما بآن شغل محجوب نگشتند سید الطایفہ فرموده اند کہ ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال سہ صد و سہ ہجری روی داده و قبر ایشان نیز در بغداد است

حضرت شیخ ابو عبد اللہ بن حفیف رحمہ اللہ

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت و مقتدای

اهل طریقت و در ریاضت و مجاهدت بی‌مثل بوده‌اند مرید رویم‌اند و منصور حلاج را دریافته بودند و با ابو العباس عطا صحبت داشته
و ابوالحسین مزین و ابوالحسین دراج صحبت داشته‌اند در علوم ظاهر و باطن کامل و شافعی مذهب
بوده‌اند در تصوف ایشان را تصانیف بسیار است و طریقهٔ خفیفیه منسوب است بایشان و طریقهٔ ایشان
حضور و غیبت است نقل است که شیخ ابوعبدالله خفیف فرموده‌اند در ابتدا خواستم
که بحج روم ببادیه رسیدم رسنی و دلوی داشتم تشنگی بر من غلبه کرد چاهی دیدم آهوی از آن
آب می‌خورد چون بسر چاه رسیدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خداوندا عبدالله را قدر کم از این آهو است
آوازی شنیدم که این آهو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت و تو دلو و رسن داری وقتیکه خوش
گشت دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که یا ترا تجربه کردیم اکنون باز گرد
بازگشتم آب بسر چاه آمده بود خوردم و طهارت کردم و نیز فرموده‌اند که وقتی مرا نشان دادند
که در مصر جوانی و پیری همیشه مراقب می‌باشند آنجا رفتم دیدم هر دو بقبله نشسته‌اند سه بار
بر ایشان سلام گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دهید آن جوان سر بر آورد
و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی ماند و ازین اندک نصیب بسیار بستان
یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می‌پردازی این بگفت و سر فرو برد و من گرسنه
و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی را فراموش کردم و دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده
با ایشان نماز پیشین و نماز دیگر گزاردم و گفتم مرا پندی دهید گفتند یا ابن خفیف ما را
از زبان پند نبود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد سه روز آنجا بودم در آن مدت
خوردن و خفتن در میان نبود با خود گفتم چه سوگند دهم تا مرا پندی دهند آن جوان سر برآورد
و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دهد و هیبت بر دل تو افکند
و ترا بزبان فعل پند دهد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و یک
هجری بوده قبر ایشان بشیراز و مدت عمر بقولی نود و پنج سال و بقولی یکصد و چهار سال است

حضرت شیخ ابوالعباس نهاوندی رح

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان نهاوند است شاگرد شیخ جعفر خلدی
و مرید شیخ ابوعبدالله خفیف‌اند شیخ ابوالعباس فرموده‌اند آنانکه عبادت می‌کنند

اگر دوست حبیب ایشانرا از وقت قبول دارد دست راست حبیب خود را بر سر بنهم فرموده اند که دانسته که او در این کار گرفت. و دوازده سال سر بگریبان خود فرو بردم تا یک گوشه دل مرا این نمود و نیز گفته که همه عالم در آرزوی آنند که حقتعالی یکساعت ایشانرا بود و من در آرزوی آنم که حق تعالی یکساعت مرا این و هتا بیندیشم که حود چه چیزم و کجایم وفات ایشان سه صد و هفتاد هجری بوده است *

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابو العباس نهاوندی اند و از کبار مشائخ وقت ایشان کرامات و خوارق بسیار است
وفات ایشان روز چهارشنبه غره رجب سال چهار صد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ وجیه الدین رحمه الله

از اجله مشائخ اند صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف است و هر دو طریقه بسید الطائفه میرسد یکی از شیخ عمویه بمشاد دینوری و دیگر از اخی فرخ زنجانی بروئیم و ایشان پدر شیخ ابو النجیب سهروردی اند و قبر ایشان در بغداد است *

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری سهروردی اند از اولاد ابو بکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ و قطب و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل و پیشوای وقت بوده اند و مذهب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر صلعم بوده و در بغداد مشهورترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ ابو النجیب سهروردی ذکر شیخ ابو النجیب در سلسله کبرویه مذکور شده و حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی رضی الله عنه را دریافته اند و ببرکت ملازمت آنحضرت نیز از نعمتها بهره تمام حاصل نموده اند و خواص و عوام بغداد در اردی ارادت بخدمت ایشان بوده

نقل است که شیخ شهاب الدین فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم و کتاب چند دران یاد گرفتم
و عم من مرا ازان منع میکرد روزی عم من بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه آمد و من باوی
بودم مرا گفت حاضر باش که بر مردی میرویم که دل وی از خدای تعالی خبر میدهد و منتظر باش برکات
دیدار وی را چون بنشستیم شیخ ابو النجیب گفت یا سید این برادر زاده من بعلم کلام مشغول است
هر چند منع میکنم ازان باز نمی ایستد غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان کتاب
و فلان کتاب دست مبارک خود را بسینه من فرود آورد و والله که یک لفظ ازان کتب بحفظ من
نمانده بود و خدا تعالی همه مسائل آنها بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا فرمود
کر انچه یافته ام از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است نقل است از شیخ نجم الدین مرید
شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روز چهلم در واقعه دیدم که حضرت
شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و جواهر بسیار پیش ایشان و خلقی بیشمار در دامن آن کوه
جمع آمده اند شیخ آن جواهر را بر خلق می اندازند و آنها می چینند و همین که رو بکمی کرد باز زیاده میشود
گویا پیش شیخ چشمه ایست از جواهر چون از خلوت بر آمده پیش شیخ رفتم پیش ازانکه ازین واقعه
خبر کنم فرمودند انچه تو در واقعه دیدی حق است این و امثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر
رضی الله عنه ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد و سی و نه هجری بوده و وفات در غره
محرم سال ششصد و سی و دو روی داده و قبر ایشان بیرون شهر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ
را مریدان بسیار بوده اند همه فاضل و کامل و مشهور چون شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی و شیخ
نجیب الدین علی برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ را نیز تصانیف بسیار است

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا ست و اصل و مولد ایشان بخارا است و از اکمل مریدان شیخ الشیوخ اند
و در فضیلت و طریقت یگانه عصر و سبب ترک ایشان این است که در واقعه دیدند که حضرت
رسالت پناه صلعم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند فردای آن ترک تعلقات نموده سفر بغداد
اختیار کرده بعد از رسیدن آنجا مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با خواجه قطب الدین
بختیار اوشی و گنج شکر صحبت داشته اند ناگوری ازان جهت گویند که پیش از ترک و تجرید قاضی شهر ناگور

بودند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و سه ہجری بوده و قبر ایشان بموجب وصیت پایان خواجہ قطب الدین بختیار کاکے در دہلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده ❊

حضرت شیخ نجیب الدین علی بزغش رحمۃ اللہ

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدا سے حال محبت فقرا می ورزیدند و ما ایشان می بودند ہر چند لباسہای فاخره می ساختند و طعامہای لذیذ میداد تا بآن التفات میکردند و می گفتند من جامہ دنیاداران نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینہ می پوشیدند و مرید شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند و ایشان را سخنان لطیف و رسالہای شریف بسیار است وفات ایشان در سال ششصد و ہفتاد و ہشت ہجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت شیخ عبد الرحمن بن علی بزغش رح

لقب ایشان ظہیر الدین است مرید و خلیفہ رشید پدر خود بودند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پاره از خرقہ مبارک خود فرستاده که آنرا بپوشانند اول خرقہ که در دنیا پوشیده اند آن بود وفات ایشان در سال ہفتصد و سیزده ہجری بوده است

حضرت شیخ بہاء الدین زکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیہ الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی و اصل از ملتان در علوم ظاہر و باطن و فقہ و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل و قطب وقت بوده و در عہد شیخ الاسلام و ادب بی نظیر آن روزگار و حنفی مذہب بوده اند از اکمل مریدان و اجل خلفا و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی اند و صاحب کرامات عالیہ و مقامات و خوارق ظاہره بودند گویند که چون از سفر حج مراجعت نموده ببغداد رسیدند شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریق خرقہ پوشیدن ایشان چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظر می بودند که کی خرقہ بپوشانند روزی در واقعہ می بینند که سرور کائنات خلاصہ موجودات علیہ صلعم در خانہ نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان

بر پای ایستاده و در آنجا که طنابی بسته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آنحضرت مرا طلبیده
بشیخ الشیوخ دست مرا گرفته بقدمبوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنحضرت را اشارت بخرقه
از خرقها که آویخته بود فرموده گفتند عمر این خرقه را به بهاء الدین بپوشان و شیخ الشیوخ بیدار
گردیدند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت ایشان رسیدم همانجا که
همان خرقه بر طناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ برخاسته خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم
اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند ای بهاء الدین این خرقه رسول است صلعم و من در میان
واسطه بیش نیم و کسی را بی اجازت نتوانم داد و بعد رخصت شیخ الشیوخ بملتان آمده
شده بارشاد طالبان مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدم ایشان بهدایت رسیدند
و اهل آن دیار تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز در آن دیار همه مرید اولاد ایشانند کرامات
و خوارق ایشان ظاهر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و ششم هجری
در قلعه کوت کرور شده و وفات روز پنجشنبه بعد از عصر هفتم ماه صفر سال ششصد
و شصت و ششم هجری بوده مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان در شهر ملتان است در حصار قدیم

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اکابر مریدان شیخ بهاء الدین زکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاء الدین نیز در خانه ایشان بوده
و اصل ایشان از همدان است در صغر سن حفظ قرآن کرده و هفده سالگی تحصیل علوم
نموده درس میگفتند و دیوان ایشان مشهور است لمعات نیز از تصانیف ایشان است
صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات ایشان ذی قعده سال ششصد و هشتاد و
هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین
ابن العربی است در صالحیه دمشق.

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بوده اند در علوم
ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهة الارواح و سوالات گلشن راز
از ایشان است و مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند وفات ایشان

در دهم شوال سال هفتصد و هژده هجری بوده و قبرش در مفرخ هرات ست

حضرت شیخ صدر الدین محمد رح

کنیت ایشان ابو الغنائم ست فرزند رشید و مرید کامل و خلیفه جانشین شیخ بهاء الدین زکریا اند در ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بے نهایت ست وفات شیخ روز یکشنبه بست و سوم ذی حجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری بوده و قبر ایشان در ملتان ست نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهما الله .

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفتح ست و لقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین زکریا اند پنجاه و دو سال بر سجاده پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند و صاحب علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و سس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند نقل ست که وقتی والدهٔ ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند در ان ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاسته تعظیم نمودند والدهٔ شیخ رکن الدین را التعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصے ست که در شکم شماست او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان در هفتم جمادی الاول سال هفتصد و سی و پنج هجری روی داده و مدت عمر هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار ست

حضرت مخدوم جهانیان رحمه الله

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان است اصل پارسی که از بخارا الدین قبیله بهندوستان آمد جد ایشان است که سید جلال بخاری شرح می گفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی شدند از بزرگان صحیح ست جلیل القدر و جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و ایشان را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکے قطب و غوث وقت شیخ المشائخ و مشرف اهل زمانه و در روزگار یگانه مفرد اند بزبان و اعیان مخدوم جهانیان و دوم

سید راجو حق تعالی ایشان هم از اولیاے بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهره باطن
پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین ابن شیخ زکریا ملتانی اند
و برادری از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند گاه روزگار گشتند و مخدوم جهانیان
از ان جهت گویند که روز عیدی بروضه حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین رفته التماس عیدی
کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بروضه شیخ رکن الدین
رفتند از انجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان میگفتند خوارق و کرامات
زیاده از حد از ایشان بظهور رسیده و در مکه معظمه که رفتند با امام عبد الله یافعی ملاقات کردند و میان
این دو عزیز اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر از ان نباشد و از مکه معظمه که باز بهندوستان
آمدند در دهلی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ملاقات نموده خرقه متبرکه چشتیه را از ایشان
پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال هفتصد و هفت هجری و وفات وقت
غروب آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شده و مدت عمر
شریف هفتاد و هشت سال و سه ماه و بیست و شش روز و قبر در اچه ملتان است

برهان الدین قطب عالم رحمه الله

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبد الله بن ناصر الدین محمد بن مخدوم جهانیان درین قبیله
اکثری بزرگ و صاحب حال و در علم ظاهر و باطن بکمال و مرید آبای کرام خود بوده اند
و خوارق و کرامات علیا از ایشان بظهور پیوسته نقل است که شبی بجهت تهجد برخاسته بودند
چون شب تاریک بود پای ایشان بچوبی رسیده آزار یافت و ایشان ندانستند که آن چیست
فرمودند سنگ است یا آهن یا چوب یا چه چیز است چون صبح شد مردم آن را دیدند بدستی که از زبان
ایشان برآمده بود آن چوب پاره بحالت اصلی مانده و شمه هم سنگ و هم آهن و هم چیز دیگر
که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال هزار و چهل و نه هجری است نزد فرزندان
ایشان در احمد آباد که مسکن ایشان بود موجود است ولادت ایشان چهاردهم رجب سال هفتصد
و نود و وفات وقت طلوع آفتاب هشتم ذی حجه سال هشتصد و پنجاه و شش هجری بوده و مدت عمر شصت
هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز و قبر ایشان در موضع بتوه از مضافات احمد آباد گجرات است

حضرت سراج الدین محمد شاه عالم

کنیت ایشان ابوالبرکات ست ونام محمد بن قطب عالم مرید وخلیفه رشید پدر بزرگوار خود اند
وصاحب کرامات بلند ومقامات ارجمند بوده اند بظاهر وباطن سید وقت خود گویند که حلیه
ایشان بحلیه مبارک پیغمبر صلعم مشابه وموافق بوده وعمر نامور الدین ووالده ایشان نیز مطابق
هم شریعت ونام والدین ومرضعهٔ آنحضرت بوده علیه الصلوة والسلام نقل است که ضعیفه
مرید ایشان بود ویک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد آن ضعیفه بجزع
وفزع تمام آمده دست بدامن ایشان زد والحاح نمود که تا فرزند مرا بمن باز ندهید دست
از دامن شما باز ندارم چون عجز وتضرع از حد گذشت تسلی او نموده بدرون رفتند وایشان را
نیز فرزندی بود صغیر آن طفل را برداشته بدر ودست روی بآسمان کردند وگفتند الهی آن
طفل تست این طفل فی الحال بدست ایشان جان سپرده بیرون آمده آن ضعیفه را فرمودند
برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند خود را زنده یافت ولادت ایشان مقدم
ذیقعده سال هشتصد وهفده بود وفات شب شنبه بیستم جمادی الآخر سال هشتصد وهشتاد هجری
بوده ومدت عمر شصت وسه سال وقبر ایشان در شهر احمدآباد زیارتگاه ومتبرک الحمد لله که باتمام
رسید وباختتام انجامید یا من امداد روح مقدس مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبدالقادر
جیلانی رضی الله عنه ذکر اکابر اولیای پنج سلسله مشهور ومعروف که سلسله معظمه قادریه وسلسله
متبرکه نقشبندیه وسلسله علیه چشتیه وسلسله شریفه کبرویه وسلسله مکرمه سهروردیه قدس الله
اسرارهم باشد بدانکه مدار استقامت عالم وانتظام امور اخروی بنی آدم ازین سلسلهای
عالیه است واکثر اهل اسلام از خواص وعوام خارج ازین سلسلهای نیستند چه اکنون بی توسل
ودستگیری این بزرگان دین رسیدن بمطلب اصلی وسلامت بردن ایمان ازین جهان
بس دشوار ست ونجات درعقبی بی آنکه کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد یا منتسب
متصور نیست چنانچه در خبر ست از حضرت رسالت پناه صلعم که روز قیامت بنده
نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه وتعالی گوید که من فلان دانشمند را

در فلان محله می شناختی فلان عارف را میشناختی گوید بشناختم گوید برو که ترا بوی بخشیدم پس
وقتیکه بشناخت نسبت پیوند و سبب نجات بیگانه و بهره دوستان او گردد علت سیرت ایشان
و پی بردن باحسان با ایشان بهتر داند لهذا هر کس خود را در یک سلسله منسلک میسازد
و این فقیر خود را در سلسله متبرکه مطهره قادریه منتظم گردانیده و دست در دامن با سعادت قطب
ربانی غوث صمدانی بادشاه مشائخ امام ائمه پیر دستگیر حضرت شاه محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه زده امیدوار است که از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید و حق
این کمینه بنده خود را با ایشان به بخشد بدانکه اسامی بزرگان که درین سلسلها مذکور شده اند
عدد ایشان منحصر درین نسبت نیست بلکه از اکابر و مشائخ این سلسلها بسیاری از کمل اولیا و صاحب
مقامات علیا بوده اند اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز برای رعایت
ترتیب ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از لوازم نسبت است این فقیر بذکر همین بزرگان
عالیشان و عالیجاه اختصار نمود **ذکر مشائخ** متفرقه و اکابر که سوای سلسلهای مذکور اند
چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهای ظاهر نشد اما تاریخ تولد و وفات بهم رسید
از ینجهت احوال ایشانرا در فصل علیحده به ترتیب سال وفات نوشت

حضرت مالک دینار رحمة الله

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانه بوده اند بحضرت
شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک از آن جهت گویند که وقتی بر کشتی سوار شدند چون
بمیان دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند گفتند هیچ ندارم ایشانرا چندان زدند که بیهوش
افتادند چون بهوش باز آمدند بار دیگر مزد طلبیدند باز در جواب گفتند ندارم دیگر بار ایشانرا
بزدند گفتند پای ترا گرفته در دریا می اندازیم چون این را گفتند ماهیان از دریا بر آمدند
و در دهن هر یک دیناری ایشان دست را دراز کرده یک دینار گرفتند و بآنها دادند چون
اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در پای ایشان افتادند عذر گناه خواستند مالک دینار
از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی غائب شدند نقل است
که میفرمودند حقتعالی امت حضرت سید المرسلین [illegible]

داده وند میکائیل را یکی از کردنی فاذکرکم یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم دوم ادعونی استجب لکم و از من طلبید تا من قبول کنم فرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی میفرماید هر عالمی که دنیا را دوست دارد کمترین چیزی که با وی کنم آن بود که حلاوت ذکر و مناجات خویش از دل او بردارم وفات ایشان در سال یکصد و سی و هفت هجری بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند و بسیاری از ائمه و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که خونی را بر دار کردند همدران شب خونی را بخواب دیدند در بهشت خرامان با حله ها پرسیدند تو قاتل بودی این درجه از کجا یافتی گفت دران ساعت که مرا بر دار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا کرد این همه از برکت آنست وفات ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در بصره است

حضرت شیخ سفیان ثوری رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده اند از بزرگان و مقتدا و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از مجتهدان یگانه و تا که حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیاری از مشایخ را دیده اند و بیست و سه سال متصل شب نخفته اند فرموده اند هرگز حدیثی نشنیدم از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان هرگز از کسی چیزی نگرفتند که اگر دانم دران جهان در یمن ماتم میگیرم روزی ایشان بیمار شدند خلیفه طبیب ترسایی داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون طبیب قاروره بدید گفت که از خوف الهی جگر اینمرد خون شده و پاره پاره گشته از مثانه بیرون می آید و در دینی که چنین مرد بود آن دین باطل نباشد این گفت و فی الحال اسلام آورد خلیفه گفت پنداشتم که طبیب به بالین بیمار میفرستم خود بیمار پیش طبیب فرستادم شیخ عبد الله مبارک فرموده اند که از هزار و صد بزرگ نشنیده ام که میگفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام کویند جوانی را حج فوت شده بود [illegible]

[illegible]

حسبے از بہر قبا اگر ایشان یک جز و کہ از بہر خدا است در سالے یک قطرہ از چشم باید بسیار بود و ہم فرمودہ اند زہد نہ پلاس پوشیدن و نہ نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نہ بستن است و امل کوتاہ کردن است و ہم فرمودہ اند کہ اگر بنزدیک خدا یے شوی با گناہ بسیارے کہ میان تو و خدا بود آسان تر از آنکہ یک گناہ میان تو و بندگان او بود و فرمودہ اند یقین آنست کہ متہم نداری خدا یرا در ہر چیز بتو رسد وفات ایشان بہ بصرہ سوم ماہ شعبان سال یکصد و شصت و یک ہجری بودہ و بقول شصت و دو و مدت عمر شریف شصت و سہ سال چون ایشان را غسل میدادند در پیشانی ایشان نوشتہ دیدند فسیکفیکہم اللہ

حضرت داود بن نصر طائی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو سلیمان است شاگرد امام المسلمین ابو حنیفہ کوفی اند رضی اللہ عنہ و مرید حبیب راعی از قدمائے مشائخ و جامع علوم ظاہر و باطن و فقیہ الفقہا بودند با فضیل عیاض و سلطان ابراہیم ادہم صحبت داشتہ اند نقل است کہ یکے در پیش ایشان نشستہ بود و در ایشان می نگریست فرمودند اے فلان چنانچہ بسیار گفتن کراہیت دارد بسیار دیدن نیز مکروہ است ایشان فرمودند ای پسر اگر سلامت خواہی دنیا را تو وداع کن و اگر کرامت خواہی بر آخرت تکبیر گوی کہ این ہر دو محل حجاب است وفات ایشان در سال یکصد و شصت و دو و بقولی شصت و پنج ہجری بودہ و قبر ایشان در بغداد است

حضرت عتبہ بن غلام رحمہ اللہ

نام پدر ایشان آبان بن صمعہ است از متقدمان و بزرگان مشائخ و مقتدائے این قوم صاحب احوال و مقامات عالیہ بودہ اند و از تبع تابعین و مرید حضرت شیخ حسن بصری اند و صائم الدہر میبودند روزی با شیخ حسن بصری بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نمودہ گفتند ای عتبہ این مرتبہ بچہ یافتی فرمودند کہ تو سی سال است کہ آن میکنی کہ میفرماید و من آن میکنم کہ او میخواہد و این اشارت بتسلیم و رضا است گویند شبی تا روز نخفتند ہمین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم روزے شخصے پیش ایشان آمد و گفت ای شیخ میخواہم کہ از تو چیزی ببینم گفت بخواہ آنچہ میخواہی

گفت چرا سنگ می‌خواهیم وقت دریاسے ترشود و بیلی بست او داد که بیرا از دریاسے فرو بود وفات ایشان
در سال یکصد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت امام عبدالله بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم رضی الله عنه در فنون علوم جامع و صاحب کشف و کرامات بوده اند و صحبت سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند و مشایخ کبار را دریافته اند نقل ست که روزے در کوچه میگذشت نابینایی را گفتند که عبدالله مبارک می آید هر چه می باید بخواه نابینا گفت دعا کن تا حق تعالی چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالی چشم باو باز داد و صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والده امام عبدالله روزے بباغ بطلب ایشان رفت و ایشان را خفته یافت دید که مارے بزرگ شاخ ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان
در سال یکصد و هژده وفات در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بوده

حضرت محمد صبیح المشهور بابن سماک رح

کنیت ایشان ابو العباس ست از قدمای و علمای این قوم و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند بهترین تواضع آنست که خود را بهیچکس فضل ننهی و فرموده اند طمع رسنے ست در گردن و بندیست بر پای بیرون از پای
وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و سه هجری بوده

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ ست از قدمای مشایخ و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت امام موسی کاظم را دریافته اند و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند و حنفی مذهب بوده اند روزے از سلطان ابراهیم ادهم پرسیدند که شما در معاش چه میکنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شیخ شقیق فرمودند سگان خراسان نیز چنین میکنند سلطان گفت پس شما چون میکنید فرمودند ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر پیشانی ایشان دادند و گفتند استاد توئی روزے شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت ایها الشیخ گناه بسیار دارم میخواهم

که تو چه کنم گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم گفتند چرا گفت هر که پیش از مرگ آید اگر چه دیر آید زود باشد
آمده است شیخ فرموده سه چیز قرین فقر است فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس و سه چیز
لازمهٔ توانگری است رنج تن و شغل دل و سختی حساب شهادت ایشان در سال یکصد و نود
و چهار هجری بوده قبر ایشان در ختلان است +

حضرت شیخ یوسف اسباط رح

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل یگانه
بوده اند و شیخ فرید الدین عطار ایشان را از زمرهٔ تابعین نوشته اند گویند هفتاد هزار
درم میراث یافته اند و هیچ از آن صرف خود ننموده به فقرا داده اند و برگ خرما می یافتند
و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان در سال یکصد و نود و شش هجری واقع شده

حضرت ابو سلیمان دارانی

نام ایشان عبد الرحمن بن احمد بن عطیه است و از قدمای مشایخ شام اند و علمای این قوم
در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بوده اند و داران دهی است از دهای دمشق از ایشان
پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مرا در جز یکی نبود در دو جهان وفات ایشان
در سال دو صد و پانزده هجری بوده و قبر در موضع داران است + + +

حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله

نام پدر ایشان غیاث است که مولای زید بن الخطاب بوده از متقدمان مشایخ اند و اصل
ایشان از مریس است و آن قریهٔ ایست از قرای مصر گفته اند که در دلی که دنیا مقام کند
بیرون میرود از آن دل آخرت و نیز گفته که از سخنان اینطایفه هیچ چیز بدل من فرا نگرفت
تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بران نیافتم و نیز گفته اند افضل اعمال خلاف خواهش
نفس است وفات ایشان در ذی حجه سال دو صد و هژده هجری و بقولی نوزده بوده

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل است و از متقدمان مشایخ موصل بوده اند و با سی کس از بزرگان
صحبت داشته اند که همه ابدال بوده اند ایشان فرموده اند که اول بار که عبد الله حنیفی را احوال دیدم

مرا گفت یا خراسانی چهار چیز پیش نیست چشم و زبان و دل و هوا چشم جائی منگر که نشاید و زبان سخنی مگو که خدای بر دل تو بخلاف آن داند و دل نگاه دار از خیانت و کینه مسلمانان و هوا نگاه دار در سر و هیچ مجوی با و اگر این چهار را بین صفت نباشد تا کستر بر سر باید کرد که آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی سال دو صد و بیست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند گفتند الهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پس انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگریستند برحمت حق پیوسته بودند و خط سبزی بر گلوی ایشان ظاهر بود

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابونصر و نام پدر ایشان حارث بن عبدالرحمن بن عطا بن ماهان بن عبدالله و اصل ایشان از مرو است از قدمای مشایخ و بزرگان این قوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از اولاد ... عراق بوده اند مرید خال خود اند علی خشرم صحبت داشته اند با امام احمد حنبل رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ چارپای در شاه راه بغداد سرگین نکرد بجهت حرمت و تعظیم ایشان که همیشه پا برهنه می بودند روزی مردی راستور در روش انداخت فریاد برآورد که بشر از عالم رحلت کرد چون تحقیق کردند همان بود نقل است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند که می فرمایند ای بشر میدانی که خدای تعالی چرا ترا برگزیده از میان اقران بلند گردانید مرتبه ترا گفت یا رسول الله نه فرمود بجهت آنکه متابعت سنت من کردی و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مر اصحاب و اهلبیت مرا ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال دو صد و بیست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون برحمت حق پیوستند آواز نوحه جنیان از خانه ایشان بگوش مردم میرسید بعد از وفات ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خدا با تو چه کرد فرمودند که آمرزید مرا و آنها را که بر جنازه من حاضر شدند و آنها را که دوست داشتند تا قیامت

حضرت شیخ احمد بن الحواری رح

کنیت ایشان ابوالحسن است و اصل از دمشق مرید ابوسلیمان دارانی اند والد ایشان نیز از متورعان عارفان بود خاندان ایشان خاندان زهد و ورع بوده از بزرگان این قوم و ممدوح مشایخ اند گویند ایشان را با ابوسلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالفت فرمان او نکنند روزی ابوسلیمان در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابوسلیمان گفتند تنور تافته شد چه میفرمائی ابوسلیمان جواب ندادند سه بار مکرر گفتند ابوسلیمان را دل تنگ آمد گفتند برو و در آنجا بنشین ابوسلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از آن یاد ایشان آمد که با احمد چه گفته از فرموده اند احمد را بجوئید در تنور خواهد بود چون جستند در تنور یافتند و یکموی ایشان نسوخته بود وفات ایشان در سال دو صد و سی و دو هجری بوده است

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابوعبدالرحمن و اصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند گویند ایشان اصم نبوده اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت در اثنای سخن از وی باد وی جدا شد بجهت دفع خجالت او گفتند آواز بلندتر کن که من نمی شنوم و خود را چنان وانمودند که گوش ایشان گران است و آنرا نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان بماند گویند بسفر معرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی خدای بس و اگر همراه خواهی کرام کاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهی مرگ بس و اگر اینکه گفتم پسندیده نیست دوزخ ترا بس فرموده اند شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار شکم را باعتماد خدا و زبان را براستی گفتن و چشم را بعبرت نگریستن وفات ایشان در سال دو صد و سی و هفت هجری بوده بموضع ماشجرد که از نواحی بلخ است

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابوحامد است و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان مشایخ خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابوتراب نخشبی و ابوحفص حداد را دیده

وطریقهٔ ملامتیه داشتند و جامه بر رسوم لشکریان می داشتند شیخ احمد فرموده اند هر که دو تیم را
خدمت کنند بسه چیز مکرم شود تواضع و حسن ادب و سخاوت و گفته اند هیچ خوابی گران نیست
از خواب غفلت وفات ایشان در سال دو صد و چهل هجری بوده و مدت عمر نود و پنج
سال است و قبر در بلخ است

شیخ ابو العباس حمزه بن محمد حارث بن اسد محاسبی رح

از متقدمان مشایخ هرات و مستجاب الدعوات بود و می فرمودند هر کرا صحبت اولیا آراسته
نسازد هیچ چیز آراسته نکرده و وفات ایشان در دو صد و چهل و یک هجری بوده

حضرت شیخ ذو النون مصری رحمه الله

کنیت ابو عبد الله است و اصل از بصره لنه علمای و قدمای مشایخ در جوع اولیای وقت
بایشان بوده گویند چهل سال روز و شب پشت به دیوار ننهاده اند جز به دو زانو ننشستند
پرسیدند این محنت چرا است فرمودند شرم دارم که در مشاهده الهی بنده وار ننشینم طریقه
محاسبیه بایشان است منسوب و سخن ایشان اند توحید و تجرید بود و مذهب ایشان آن
رضا است و از جمله مقامات وفات ایشان در بغداد در سال دو صد و چهل هجری روی داده
نیز چنین آورده اند که حضرت ذو النون مصری رحمه الله کنیت ایشان ابو الفیض است
و نام ثوبان بن ابراهیم و اصل ایشان از اخمیم مصر است شاگرد حضرت امام مالک و مرید
اسرافیل و از بزرگان این قوم و کبار مشایخ و پیشوای اهل ملامت و صاحب ریاضت
و کشف و کرامت و حید تجرید و توحید یگانه و سر عارفان زمانه بوده اند تا در حیات
بودند خود را چنان پنهان داشتند که بر حقیقت حال ایشان هیچ کس واقف نگشت
بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده از آن است که در قید ضبط در آید روزی همراه جماعتی
در کشتی نشسته بودند بازرگانی را گوهری گم شده همه اتفاق کردند که ایشان برده اند
می کاویدند و اهانت می رسانیدند چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو می دانی که من
نه برده ام هزاران ماهی سر از دریا بر آوردند دیده در دهان هر یکی گوهری یکی از آنها
بگرفتند و بایشان دادند اهل کشتی چون این ماجرا دیدند در پای ایشان می افتادند

دعا میخواستند و همین نقل را صاحب کشف المحجوب از زبان ذو النون مصری قدس
سره نسبت بجوان مرقع داری که اندر یک کشتی با ایشان بوده مینمایند فرمودند هرگز از نان
و آب سیر نخوردم تا نه معصیتی کردم خدا را و نه قصد معصیت در من پدید آید گویند چون
میخواستند بنماز مشغول شوند می‌گفتند بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان
گویم راز تو و بکدام دیده نگرم بقبلهٔ تو بکدام نشست که هم نام تو از بی سرمایگی سرمایه ساختم
و بدرگاه تو آمدم فرمودند راه راست آن است که از خدا ترسی نه ترسان ایست چون ترس
برخاست از راه افتادی و فرمودند دوستی با کسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند
معرفت قرار نگیرد در شکمی که از طعام پر باشد و نیز فرموده اند که توبهٔ عوام از گناهان است
و توبهٔ خواص از غفلت فرموده اند علامت محبت خدا آنست که متابعت حبیب خدا
کند در اخلاق و افعال و اوامر و سنن حضرت شیخ را پرسیدند که از مردم پرهیزگارتر کیست
فرمودند آنکس که زبان خود نگاه دارد پرسیدند علامت توکل چیست فرمودند طمع از خلائق
منقطع گردانیدن پرسیدند اندوه که را بیشتر فرمودند بدخوترین مردمان را پرسیدند دنیا چیست
فرمودند هرچه ترا از حق مشغول دارد پرسیدند سفله کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند
دنیا موزد و شیخ فرمودند ای مریدان علما را ملاقات کنید بجهل یعنی اسرار خود را از ایشان
پوشیده دارید و زهاد را برغبت که رغبت شما دیده بعضی از عبادت را بشما بیاموزند و اهل
معرفت را بسکوت یعنی پیش عارف حرف گفتن خوب نیست وفات ایشان بیست و ششم
شعبان سال دوصد و پنج هجری واقع شده **نقل** است که چون برحمت حق پیوستند
آن شب هفتاد کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خدای
ذو النون خواهد آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازهٔ ایشان را می بردند مرغان
بسیار بر جنازه پر در هم بافتند چنانکه همه خلق را بال خود پوشیدند و هیچکس از آن
قسم مرغان را ندیده بود و خلق از آن کاری که نسبت با ایشان داشتند باز آمدند
و تائب گشتند و قبر حضرت شیخ در مصر است و بر قبر ایشان نوشته یافتند چنانکه بخط
آدمیان مانند نبود ذو النون حبیب الله من الشوق قتیل الله و بعضی از منکران هرگاه آن

نوشته را تراشیدند باز نوشته مهیا یافتند

حضرت شیخ ابو تراب نخشبی قدس سره

نام ایشان عسکر بن الحصین است و بقولی عسکر بن محمد بن الحصین از اکمل مشایخ خراسان بوده اند و با ابو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در دریای عبودیت افگنی و دل در خدای بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر کنی و گفته اند نیست از عبادت چیزی منفعت تر از اصلاح خواطر ولهذا فرمود عبیر خاک گردی که دامن نشست ؛ غبار کز ره دلدار خیزد باد شمی ٭ وفات ایشان در هفدهم جمادی الاول سال دو صد و چهل و پنج هجری بوده چون در بادیهٔ بصره بحق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بآنجا رسیدند و ایشان را دیدند بقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست و رکوه در پیش نهاده و از درنده ها هیچ ضرری نرسیده

حضرت شیخ ابراهیم بن عیسی رحمه الله

اصل ایشان از اصفهان است با معروف کرخی صحبت داشته اند و از متقدمان مشایخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند هرگاه خواهی کسی را از اولیای حق این بگوی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شی علیم وفات ایشان در سال دو صد و چهل و هفت هجری واقع شده

حضرت شیخ زکریای بن یحیی الهروی

از کبار مشایخ مستجاب الدعوة بوده امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده اند زکریای از جمله ابدال است وفات ایشان در هرات ماه رجب سال دو صد و پنجاه و پنج هجری بوده

شیخ ابو عبد الله السجزی رح

از بزرگان مشایخ خراسان اند و با ابو حفص صحبت داشته اند و با دها بر قدم تجرید سفر کرده اند شخصی ایشان را گفت یک دینار زر سرخ دارم میخواهم بتو بدهم مصلحت چه می بینی گفتند اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر فرموده اند برو اعظی که تونگر از مجلس او نشسته و درویش برخیزد و درویش بنشیند تونگر او نه واعظ است وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج بوده ٭

شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی قدس سره

کنیت ایشان ابوعبدالله است طریقهٔ حکیمیه منسوب است بایشان و سخن ایشان در مقامات ولایت است
از متقیان و محتشمان مشایخ اند و صاحب تصانیف بسیار و در احادیث اسناد عالی داشتند
و از خواص یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت داشته بودند و خضر علیه السلام و هر روز یکشنبه
با خضر علیه السلام ملاقات میکردند و واقعات از یکدیگر می پرسیدند تا گویند یکبار تصانیف
خود را در آب انداختند خضر علیه السلام آنهمه را پیش ایشان باز آورده و گفت خود را باین
بدین مشغول میدار ایشان گفته اند صد شیر گرسنه در رمه گوسفندان چندان تباه نکند
که یکساعت شیطان کند و صد شیطان آن تباهی نکنند که یکساعت نفس اوی نقل است
که در جوانی صاحب حسن بوده اند زنی صاحب جمال ایشان را بخود دعوت کرد با وی التفات
نکردند وقتی آن زن خبر یافت که بباغ رفته اند خود را بیاراست و آنجا رفت از باغ بگریختند
و زن در عقب میدوید با وی توجه نکردند بعد از مدتی که مسن گشتند این سخن یاد ایشان
آمد و در خاطر گذشت چه بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی بعد از ان تائب گشتمی چون
این در خاطر خطور کرد اندوه ناک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در خاطر این نبود
اکنون بعد از ریاضتهای بسیار در پیری پشیمانی چه سود و بجهت این خطره سه روز ماتم داشتند
بعد از سه روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند ای محمد تو دلگیر مشو که این از ان است که روزگار
تو رجعتی است بلکه آن خاطر از ان بود که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر بگذشت
و مدت ما از تو دور تر گشت و دور افتادیم ترا جرمی نیست و در حال تو قصوری نرفته
وانچه دیدی از دراز کشیدن مدت مفارقت ماست وازین باید دانست که درین ایام که
سال هزار و چهل و نه هجری است و از زمان پیغمبر صلعم دور تر گشته در دلها و عملها و نیتها
خصوصاً در دنیا داران چقدر تفاوت رفته باشد وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج
هجری واقع شده

حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس سره

کنیت ایشان ابوزکریا است و لقب واعظ در باب ایشان بعضی از اکابر گفته اند خدایا

یحیی بود یکی از انبیا و دیگر از اولیا و اول کسی که از مشایخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد
ایشان بودند با ایشان گفتند قومی اند که میگویند ما بجایی رسیده ایم که ما را نماز نباید گزارد گفتند
بگوئید رسیده اند اما بدوزخ گویند که روزی با برادر بدیهی میگذشتند برادر ایشان گفت
خوش دهی است فرمودند خوشتر ازین دل آنکس است که ازین ده فارغ است و گفته اند
با مردمان سخن کم گوئید و با خدا می بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه زشت تر بود از هفتاد گناه
پیش از توبه گفتند سه خصلت از صفات اولیاست اعتماد بر خدا است در همه چیز و بی نیاز
بودن بدو از همه چیز و رجوع کردن با او در همه چیز و گفته اند تنهایی همنشین صدیقانست
پرسیدند نشان محبت چیست فرمودند آنچه به نیکویی زیاده نشود و بجفا نقصان نپذیرد
شخصی گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول نمی کند دیگری
چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست میداری که من ترا دوست دارم با آنکه بی نیازی
پس من چگونه دوست ندارم با چندین احتیاج و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز آیم
تو میتوانی که گناه بیامرزی و گفته اند الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون
کار بفضل تو افتاده وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری روداده و قبر
ایشان در نیشاپور است در قبرستان معمر

حضرت شیخ ابوحفص حداد رحمه الله

نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان از نیشاپور است از بزرگان زمان و شیخ
ملامت مرید عبدالله باوردی و استاد ابوعثمان حیری اند با سید الطائفه جنید ملاقات
کرده اند گویند روزی می گذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت
خری داشتم گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام
بر ندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پدید آمد نقل است که یکی از ایشان طلب وصیت کرد
گفتند یا اخی لازم یک در باش تا همه درها بر تو گشاده گردد و لازم یک سید باش تا همه
سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن دنیا است برای کسی که بآن محتاج است
نقل است که حضرت شبلی ایشان را چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلوا و طعامی دیگر مختلف

وچون بوداع رفتند وگفتند یا شبلی اگر بنیشاپور آئی میزبانی وجوانمردی بتو آموزم گفتند یا ابوحفص چه کردم فرمودند تکلف کردی وتکلف جوانمردی بود جوانمردی آنست که ایشان بالیست داشت که خود را تا آمدن مهمان گرانی نه آید وبرفتن شاد مانی نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید ودر رفتن بر دل آسانی شود وهرکرا با مهمان حال این بود جوانمرد نبود وفات ایشان در سال شصت وچهار هجری وبقولی دو صد وشصت وپنج واقع شده

حضرت شیخ علی بن موفق بغدادی رح

از قدمای مشایخ عراق وبزرگان این قوم بوده اند وحضرت شیخ ذوالنون مصری را دیده اند وسفر بسیار کرده وهفتاد حج گذارده اند وقتی بعد از حج با خود بتاسف میگفتند که میروم ومی آیم نه دل ونه وقت من خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دیدند که ایشانرا گفت ای پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمی گویند روزی در راه کاغذی یافتند ودر آستین خود نگاه داشتند چون از آستین برآوردند دیدند که در ان کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر میترسی وحال آنکه پروردگار تو ام والیشان گفته اند خداوندا اگر من ترا از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آر واگر بامید بهشت می پرستم حرام دران جای مده وفرود میار اگر بمهر می پرستم یکدیگر دیدار بنمای وپس از آن هرچه خواهی بکن وفات ایشان در سال دو صد وشصت وپنج هجری بوده وقبر ایشان در هرات نزدیک باغ سفید وگویند که شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری هر وقت سوار بدانجا میرسید فرود آمدے وبادب گذشتے

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمۃ اللہ

کنیت ایشان ابوجعفر ست واصل ایشان از بصره گفته اند هرکه بطلب قوت برخاست نام فقر ازو برخاست وفات ایشان در سال دو صد وهفتاد هجری بوده

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابو الفوارس است واز ابنای ملوک بوده اند ومرید ابوحفص حداد اند وصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی وابو ذراع مصرے وابوعبید بسرے

گویند شاه چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را بخواب دیدند پس
ازان پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشان را خفته یا در طلب خواب میافتند شاه گفته اند علامت
صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق رضا و قبول قضا بخوشی و وفات ایشان بعد از سال
دو صد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابو صالح است و نام پدر ایشان عماره و طریقه قصاریه منسوب بایشان است
و در طریق اظهار و تشهیر بود و صاحب کرامات و امام اهل ملامت و در مذهب سفیان ثوری
بودند و با ابو تراب نخشبی و علی نصرابادی و ابو حفص صحبت داشته اند اول کسیکه از ابنای
اصحاب بعراق بردند و احوال بگفتند سهیل تستری و سید الطایفه گفتند اگر روا بودی
کسی پیامبر صاحب سجری بودی حمدون بودی ایشان گفته اند هر چه خواهی که پوشیده بود
بر کس اشکارا مکن و گفته اند من شما را بدو چیز وصیت کنم صحبت علما و اجتناب از جهال
و گفته اند توکل دست بخدای زدن است و گفته اند اگر توانی که کار خود بخدای بازگذاری
بهتر است از انکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته اند من نیک خوئی را ندانم الا در سخاوت
و بدخوئی را نشناسم مگر در بخل و گفته اند تواضع آن بود که کس را بجو محتاج نه بینی از دو جهان
وفات ایشان در سال دو صد و هشتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در هرات است

شیخ فتح بن شجرف قدس سره

کنیت ایشان ابونصر است و اصل از مرو از قدمای مشایخ خراسان اند گویند در حالت جمع
با خود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الهی اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک
بار خدایا بسیار شد شوق من بسوی تو تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشان را می شستند بر ساق
پای نوشته دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و هفتاد و سه
هجری بوده بر جنازه ایشان سی هزار کس نماز گذاردند.

حضرت شیخ ابو عبدالله مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل ایشان از هرات است و از متقدمان و بزرگان مشایخ هرات اند

و پیر شیخ ابو لیلی بن مختار العلوی الحسینی فرمودہ اند طعام چنان خور کہ اگر خوردہ باشی نزاد ترا اگر تو او را نخوردی ہمہ نور شود و اگر او ترا ہمہ دود گردد وفات ایشان در سال دو صد و ہفتاد و ہفت ہجری بودہ و قبر در ہرات ہست۔

حضرت شیخ ابو عبد اللہ مغربی رح

نام ایشان محمد اسمعیل است استاد ابراہیم خواص و ابراہیم بن شیبان کرمان شاہی و مرید ابوالحسن علی بن رزین اند و ایشان مرید خواجہ عبد الواحد زید و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس اللہ اسرارہم وقتی بر سر کوہ سینا سخن میگفتند سخن بجائے رسید کہ گفتند بندہ با او چندان نزدیکی جوید کہ فرو ماند فرد است سنگ از کوہ می جنبید و پارہ پارہ میشد و بہامون مے آمد و گفتہ اند چون خوار ترین مردم درویشی بود کہ با توانگران مداہنہ کند و عظیم ترین خلق با تواضع کند وفات ایشان در سال دو صد و ہفتاد و نہ ہجری بودہ و مدت عمر یکصد و بیست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوہ سیناست

شیخ ابو عبد اللہ الخاقان الصوفی رح

از کبار صوفیہ بغداد اند وفات ایشان در سال دو صد و ہفتاد و نہ ہجرے بودہ ۔

حضرت سہیل بن عبد اللہ تستری قدس سرہ

کنیت ایشان ابو محمد است و حنفی مذہب مرید ذوالنون مصری و از کبار علمای این طائفہ اند و تا و عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت طریقہ سہیلیہ منسوب بایشان است و بنای این طریقہ بر اجتہاد و مجاہدہ نفس است صاحب کشف المحجوب نوشتہ اند سہیل بن عبد اللہ تستری آنروز کہ از مادر زاد صایم بودند و آنروز کہ از دنیا رفت نیز صایم از ایشان پرسیدند کہ نشان بدبختی چیست گفتند کہ ترا علم دہد و توفیق عمل ندہد و عمل دہد و اخلاص ندہد کہ عمل کنی بیکار کنی و دیدار و صحبت او دہا نیکان و ترا قبول ندہد گفتہ اند کہ در شبانروزی ہر کہ یکبار خوردہ این خوردن صدیقان ست گفتہ اند ہر کہ گرسنگی کشد شیطان گرد او نگردد بحکم خدا تعالے گفتہ اند و سر ہمہ آفتہا سیر خوردن ست و گفتہ اند ہر وجدے کہ کتاب و سنت گواہ آن نبود باطل باشد

وگفته اند هیچ معصیتی عظیم تر از جهل نیست وگفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را بخوی نیک بدل کنی وگفته اند هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق گفته اند خداوند هر روزی و شبی و ساعتی عطاها است و بزرگترین عطایا آنست که ترا ذکر خود الهام کند وگفتند هیچ یاری ویمی نیست الا خدای و هیچ دلیلی نیست الا رسول خدا صلعم و هیچ زادی نیست الا التقوی و هیچ عملی نیست الا الصبر وگفته اند خدای ما خلق را بیافرید و فرمود دمبین راز گوئید و اگر راز میگوئید مبین نگرید و اگر این نکنید حاجت از من باز خواهید وگفته اند هر که دل زنده نشود تا نفس نمیرد وگفته اند تصوف اندک خوردن است و با خدای آرام گرفتن و از خلق گریختن وگفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود و اگر چیزی نبود در هر دو حال ساکن باشی وگفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدا وگفته اند نفس از سه صفت خالی نیست کافر است یا منافق یا مرائی وفات ایشان در ماه محرم سال دو صد و هشتاد و سه هجری بوده و این قول اصح است و مدت عمر شریف هشتاد وگویند روزی که جنازه ایشان را برداشتند مردم بسیار جمع بودند جهود و پنجاه ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون بجنازه رسید آواز برآورد که ای مردمان آنچه که من می‌شنوم شما هم می‌شنوید گفتند چه می‌شنوی گفت فرشته ما از آسمان می‌آیند و نوحه برجنازه وی می‌کنند و مسلمان شد

حضرت شیخ ابوسعید خراز روح الله روحه

نام ایشان احمد بن عیسی است و لقب خراز و اصل ایشان از بغداد و طریقه خرازیه منسوب بایشان و اول کسیکه در فنا و بقا عبارت کرد ایشان بودند و از بزرگان و قدمای مشایخ اند در علم توحید و اشارت امام و یگانه مشایخ بوده شیخ الاسلام فرموده اند که در علم توحید همه پیرو بالش اند و از مشایخ هیچکس ازوی نشناسم و نه دیک است که خراز پیغمبری بودی از بزرگی و مرید محمد بن منصور طوسی و در ارشاد مریدان آیتی بوده اند و با ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان از اجله اکابر صحبت داشته اند گویند وقتی در عرفات بوده و حاجیان دعا میکردند و میزاریدند ایشان گفتند مرا آرزو آمد که من هم دعا کنم بار تم

چه دعا کنم چیزی نمانده که با من نکرده باز قصد دعا کردم هاتفی آواز داد که پس وجود حق تعالی
یعنی پس از یافت ما از ما چیزی خواهی ایشان گفتند وقت عزیز خود را جز بعزیزترین چیزها
مشغول مکن و گفته‌اند علم آنست که در عمل آید ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ایشان
در سال دو صد و هشتاد و شش هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و پنج و یا هفت
و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رح

کنیت ایشان ابو الفضل است و با ذو النون مصری صحبت داشته‌اند و حضرت بایزید
بسطامی را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دو صد و هشتاد و هشت
هجری بوده

حضرت شیخ ابو حمزه بغدادی رح

نام ایشان محمد بن ابراهیم است با سری سقطی و ابو تراب نخشبی صحبت داشته‌اند
و مرید حارث محاسبی‌اند و از اقران ابو الحسین نوری و خیر نساج بوده‌اند وقتی
در بغداد از قرب الهی چیزی می‌اندیشیدند از خود غایب گشتند همچنان در رفتن استغراق
چون با خویشتن آمدند خود را در بادیه دیدند در میلی

حضرت شیخ ابو حمزه خراسانی رح

اصل ایشان از نیشاپور است و از جمله مشایخ و در توکل یگانه بوده با ابو تراب نخشبی
و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته‌اند و از معاصران سید الطائفه بوده‌اند صاحب
کشف المحجوب نوشته‌اند که روزی در بادیه پای ایشان در چاهی افتادند چون سه روز
بگذشت گروهی بآنجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم باز گفتند که خوب نباشد
که از غیر مدد خواهم شکایت کنم که خدا در من مرا در چاه انداخته شما برآرید آن گروه بسر
چاه آمدند گفتند این چاه در میان راه است مباد اینجهت بیاید و بیفتد تا کسبت
ثواب سر این چاه را بپوشیم ابو حمزه گفتند نفس من با ضطرابی آمد و از جان خود نومید
چون آنها سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او نا امید گشتم چون شب شد

از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را کسی بکشاد و جانوری عظیم مثل اژدها دم
خود را درون چاه انداخت و دانستم که سبب نجات من است و فرستادهٔ حق است دم از آنکه هم
و مرا بیرون کشید ناگهان آواز داد که نیکو نجات یافتی یا ابا حمزه که تلفی از تلفی ترا نجات داد
نقل است که روزی سید الطائفه شیخ جنید ابلیس را دید برهنه برگرد مردم میگشت گفتش
ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند مردم آنانند
که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابو حمزه خراسانی و ابو الحسین نوری
و ابو بکر دقاق را دیدند سر مراقبت نشسته ابو حمزه سر بر آورد و گفت دروغ گفت آن ملعون
اولیای خدای از آن عزیزتر اند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات ایشان
در سال دو صد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر دقاق رحمه الله

نام ایشان محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطائفه
صحبت داشته اند و از اقران ابو الحسین نوری و ابو حمزه خراسانی اند وفات ایشان
در سال دو صد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحق و اصل از بغدادست صاحب صحو و در طریق توکل و تجرید
یگانه و از خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطائفه جنید و نوری و صحبت
دار خضر علیه السلام شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی گفت در میان سخنانی
که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت یابی توبه و اگر از هری شبی
بکه روی از آن توبه کن ممشاد دینوری فرموده اند شبی خواب بودم در مسجد بمن نمودند
خواهی که دوستی از دوستان یابی برخیز و بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف میبارید
آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم مربع نشسته و گرد وی مقداری از سر تا سر تهی
از برف و با همه برف که بر سر وی آمده بود و در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت
از خدمت خضر وفات ایشان در سال دو صد و نود و یک هجری بوده یوسف بن حسین

ایشان نشسته و دفن کرده لعلت شکم برحمت حق پیوسته گویند هر بارسے که فارغ
می گشتند غسل میکردند و آنروز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده بودند و سرمای
عظیم بود بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار طبرک صفاهان است ❀❀

حضرت شیخ زکریا بن دلویه

کنیت ایشان ابویحیی است و از اهل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند
وفات ایشان در نیشاپور سال دو صد و نود و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابوالحسن نوری رحمة الله

نام ایشان احمد بن محمد و بقولے محمد بن محمد و مشهور اند باین نوری و پدر ایشان از بغشور
که مابین هرات و مرو واقع شده مولد و منشا ایشان بغداد است و نوری از آن
گویند که چون در خانه تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن میشد
و بنور حق اسرار مریدان میدانستند مرید سری سقطی اند و ذوالنون مصری را
دیده بودند و با محمد علی قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران جنید اند
اند در طریقت مجتهد و صاحب مذهب بوده اند ایشان امشایخ وقت امیر القلوب گفتندی
وجد و حالتی عظیم داشتند طریقه ایشان نوریه گویند و معاملت ایشان موافق جنید
است و قاعده مذهب ایشان تفضیل تصوف باشد بر فقر و صحبت ایشان میفرمودند
که یک نفس در دنیا نزد یک من دوست تر از هزار سال آخرت است از بهر آنکه اینجا
سرای خدمت است و آن سرای قربت و قربت بخدمت باشد نقل است که روزی
شیخ غسل میکردند دزدی جامه ایشان را برد و میشود از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد
و عذر خواست و هر دو دست او خشک شده بود گفتند الهی چون این جامه باز آورد
تو دست اینرا باز ده شیخ فرمودند تصوف ترک کردن جمیع حظوظ النفس است
و نیز فرمودند من لم یعرف الله تعالی فی الدنیا لم یعرفه فی الآخرة هر که تا حشر
خدا را در دنیا نشناسد او را در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بوده شیخ
فرموده اند که هیچکس در زمان ابوالحسن نوری چون او نیکو طریقت و عالی سخن نبوده

شیخ الاسلام گفته است جوانی خراسانی نزد ابراهیم قصار آمد و گفت میخواهم نوری را ببینم گفت او چند سال نزدیک ما بود و هیچ از دهشت بیرون نیامد یکسال دیگر گرد شهر بگشت و با کس نیامیخت و دو سال دیگر در ویرانه خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر بنماز و سالی خاموشی گزید و با هیچکس سخن نگفت آن جوان گفت میخواهم البته او را ببینم ابراهیم او را بنوری دلالت کرد چون بشیخ رسید از و پرسید که با که صحبت داشته گفت با ابوحمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از قرب نشان میدهد و اشارت میکند گفت آری گفتند چون باو رسی ویرا سلام گوئی و بگو که اینجا ما ئیم قرب بعد بعد است شیخ ابن عربی فرماید قرب آنگاه بیند تا مسافت نباشد و تا مسافت بود و دو کا کمی بجای بس قرب بعد بود وفات ایشان در سال دوصد و نود و پنج هجری بوده و بقولے دوصد و هشتاد و شش و اصح قول اول است چون شیخ ابوالحسن نوری برحمت حق پیوست سید الطائفه فرمودند هیچکس در حقیقت صدق سخن نگفت تا نوری بمرد که صدیق زمانهٔ او بود

حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی الصوفی رحمه الله

کنیت ایشان ابوعبدالله است مرید سید الطائفه و استاد حسین بن منصور حلاج و صحبت داشته اند با ابوسعید خراز و عالم بوده اند بعلوم حقائق چون سخن ایشان ... شد مردم بکلام منسوب داشتند و مهجور ساختند و از مکه معظمه بیرون کردند چون بجده ... اهل آن دیار ایشان را قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن است از بزرگان و سادات این قوم اند بزرگان این طائفه گویند هرچه بر حسین آمد بسبب دعای عمرو بن عثمان است که ویرا از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد سال دوصد و نود و شش هجری بوده و بقولے دوصد و نود و یک و بقولے دوصد و نود و هفت که سال وفات حضرت سید الطائفه است و قول آخر اصح است

حضرت شیخ ابوعثمان واعظ رحمه الله

نام ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور است و مولد و منشا او ری بوده بعد از آن به نیشاپور انتقال نمودند و هم در آنجا رحلت فرمودند وفات ایشان در سال دوصد و نود و هشتم هجری است

حضرت شیخ سمنون بن محب الکذاب

کنیت ایشان ابو الحسن است و بقولی ابو القاسم خود را کذاب لقب کرده بود بسببی
که در نفحات الانس مذکور است و تا کذاب همی گفتند ایشان را تا بهمی نگریستند در علم محبت
یگانه بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابو احمد قلانسی رحمهم الله صحبت داشته اند
و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابو الحسین نوری بوده اند هر شبانروزی پانصد رکعت
نماز میکردند حضرت شیخ ابو احمد قلانسی گفته اند مردی بر فقرا در بغداد چهل هزار درم نفقه
کرد سمنون گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا بگوشه رویم و بهر درمی که
یک رکعت نماز بگذاریم پس به مداین رفتیم و چهل هزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان
در سال دو صد و نود و هشت هجری روی داده

حضرت شیخ ابو عثمان حیری قدس سره

نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشاپوری ست و حیره محله ایست از محلات نیشاپور اما
اصل ایشان از ری است مرید شاه شجاع و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب
کشف المحجوب فرمایند که حق سبحانه و تعالی مر ابو عثمان را از سه پیر سه مقام عنایت
نمود مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاه شجاع و مقام شفقت
از صحبت ابو حفص و در همین محل صاحب کشف المحجوب می نویسد مرید را روا باشد که بصحبت
شیخ پنج یا شش یا بیشتر ازین برسد و از هر پیری و صحبتی وی را کشف مقامی کرد و با بسیار الطائفه
در رویم و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در باب شفقت اندر وقت
خود یگانه بودند در ابتدای حال بیست سال اندر بیابانها عزلت گزیدند چنانکه سخن آدمی
نشنیدند و از مشقت پیه ایشان بگداخت و چشمها مقدار سوراخ جوال دوزی
مانده و از صورت آدمیان بگشتند پس از بیست سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدا که
صحبت با اهل حق کنند اسلم است که با اهل حق صحبت دارید پس ابو عثمان را به خانه خود بردند و منتظر کردند تا
از آمدن ایشان بدل آگاه بودند باستقبال آمدند و ایشان را بصورت مبدل شده
و بجالی که بجز رمق چیزی نمانده بود یافتند و گفتند یا ابا عثمان بیست سال بدین صفت

ذیستی که آدم دو ترش در روزگار تو عاجز نشد تو بگوی که چرا رفتی و چه دیدی و چه یافتی
و چرا باز آمدی گفت به سکر میرفتم و آفت سکر دیدم و تو نیز دیدی یافتم و بعد باز آمدم جمله مشایخ
گفتند یا ابا عثمان حرام است که بعد از تو بر معبران که عبارت صحو و سکر گفتند که انصاف
جمله بدادی و آفت سکر باز نمودی و از جمله سخنان ایشان است که گفته اند خلاف سنت
در ظاهر علامت ریای باطن بود و گفته اند خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفته
اند هر که خدای را دوست دارد آرزومند خدای و لقای خدا بود و گفته اند عاقل آنست
که از هر چه میترسد پیش از آنکه باو رسد کار آن بسازد وفات ایشان در ماه ربیع الاول
سال دو صد و نود و هشت هجری بوده

حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق

کنیت ایشان ابو العباس و اصل از طوس ست از قدمای مشایخ و بزرگان اتقیا
بوده اند در بغداد سکونت داشتند و استاد شیخ علی رودباری و شاگرد
حارث محاسبی اند و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشته اند
حضرت سید الطائفه شیخ جنید از ایشان حکایات میکرده اند ایشان فرموده اند
هر کس ترک کند تدبیر اتر تدکانی میکشد براحت و نیز فرموده اند که بسیار نظر کردن
بسوی باطل سیر و معرفت حق را از دل وفات شیخ در سال دو صد و نه هجری بوده

حضرت شیخ طلحه بن محمد صباح نیلی رحمه الله

از اهل مریدان شیخ ابو عثمان حیری اند و صاحب مقامات عالی وفات ایشان
در سال سیصد و ده هجری رو داده

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی

کنیت ایشان ابو یعقوب و از قدمای مشایخ کبار و مرید ذو النون مصری
و شاگرد امام احمد حنبل اند و عمر دراز یافته با بسیاری از مشایخ صحبت داشته اند
فرموده اند شنیدم که ذو النون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم در خورد
تعلیم آن نمودم تا آنکه روزی طبقی با سرپوش که در سفره پیچیده بود بمن داد و فرمود

ایشان دوست من برسان طبق را برداشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا در آنجا چیست خود را نتوانستم ضبط کرد چون واکردم دران موشی بود بدر رفت گفتم بمن استهزا کرد غضبناک بازگشتم چون مرا بدید گفت هرگاه امانت داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را چون توانی نمود وفات ایشان در سال سه صد و سه یا چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو العباس سیّتی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن نافع بن مکرم بهدیست و باصل از بست است که در نواحی قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس سیتی هفتاد سال پهلو به زمین نرسانید و به دیوار و ستون تکیه نکرد و پای برهنه از نیشاپور بحرمین الشریفین رفت و مدتها در بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال سه صد و چهارم هجری بوده

حضرت شیخ ابو عبد الله بن جلا قدس سره

نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از بغداد بوده و ساکن گشته اند برمله و دمشق از اجله مشایخ شام اند و مرید ابو تراب نخشبی اند با سید الطائفه و نوری صحبت داشته اند وقتی ابو الخیر تیناتی ایشان را دید که در هوا میروند آواز داد که بشناختم در جواب ایشان گفتند نشناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو الخیر نشناخت شخص را میگفت و ابو عبد الله شناخت مقام و شرف را وفات ایشان در سال سه صد و ششم هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس است و صاحب سکر بوده و حلاج از این جهت گویند که روزی بر دکان حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را بکاری فرستادند بجای او بازگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو در باب ایشان مشایخ رحمهم الله را اختلاف است بعضی مثل شیخ عمرو بن عثمان مکی که پیر ایشان اند و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سهیل اصفهانی و غیر هم از مشایخ متقدمین انکار کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت بسحر میکنند اما جمعی

چون شیخ ابابکر شبلی و ابوالعباس بن عطا و شیخ عبدالله خفیف و شیخ ابوالقاسم نصرآبادی
و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابوالقاسم کرگانی
و پیر علی هجویری صاحب کشف المحجوب غیر ایشان از متاخرین همه معتقد باشند و بزرگ داشته‌اند
و گفته‌اند مهجور معاملت مهجور اصل نبود و صاحب کشف المحجوب فرموده‌اند من معتقدم و هم ایشان سخن
او اقتدا را نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله در فصل الخطاب آورده‌اند که بعضی
در بعضی کتب نوشته‌اند که سید الطائفه شیخ جنید فتوی بقتل حسین بن منصور نوشته‌اند
این افترای محض ست بر سید الطائفه چه وفات ایشان پیش از قضیه حسین بن منصور
بیازده یا دوازده سال بوده چنانچه از تاریخ وفات این دو عزیز ظاهر میشود و انچه ازیشان
آمد از غلبه شوق و جذبه عشق و محفوظ نداشتن مراتب بود و جذبه عشق الست که چون
محبت بمرتبه اعلی رسد عاشق در آتش بسوزد و او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار نماند
هر چه بیند از یار داند و شب و روز دیگر ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم
هیچ نداند و نه بیند و چون عاشق بدین منوال گردد یقین که هر چه در نظرش در آید از کثرت
یار بیند از چنانچه مولانا عبدالرحمن جامی نسبت بهمین حال فرماید بیت بسکه در جان
فگار و چشم بیدارم توئی ٭ هر چه پیدا میشود از دور پندارم توئی ٭ و نیز بعضی از کبار عارفین
فرموده‌اند بیت چو در خانه دل بغیر از تو کس نیست ٭ به هر شکل آئی تو باشی بدانم
پس حسین بن منصور در چنین حالت بوده‌اند که از بیخودی و جذبه عشق انا الحق گفتند و در نظر ایشان
هیچ چیز جز یار در دنیا نماند و چون صورت مثالی ایشان نیز بنظر افتاد از انجا صورت یار دانستند
اگرچه صورت ایشان بود چنانچه مجنون از کمال جذبه عشق در او از لیلی نشناخت و پرسید
که این کیست گفتند لیلی ست مقصود تو و محبوب تو گفت لیلی خود منم قم دگران لیلی از خیمه
بیرون شود ٭ همه کوه و صحرا چو مجنون شود ٭ اگرچه در حقیقت مجنون لیلی نبود اما از نهایت
عشق و فنا و جذبه خود را یار دیده و یار را خود دید از کمال یگانگی و یکجهتی دوئی برخاست والا
بیت چه نسبت خاک را با عالم پاک ٭ که ادراکست عاجز ست از درک ادراک ٭ قضیه
قتل ایشان در باب الطاق بغداد روز سه شنبه بیست و ششم ذی حجه سال سه صد و نه هجری واقع شده

حضرت شیخ ابو العباس بن عطا ج

نام ایشان محمد بن احمد ست بغدادی الاصل و از علمای مشایخ و ظرفای اینقوم بوده
اند صحبت ابراهیم مارستانی اند و با سید الطایفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند
و ایشان را تفسیرے ست بس نیکو بر تمام قران مجید بر زبان اشارات وفات
ایشان در ماه ذیقعده در سال سه صد و نه هجری بوده و بعضی سه صد و یازده نیز گفته اند
و الاصح قول اول وزیر قاهر بالله خلیفه چون حسین منصور را کشت از ایشان پرسید
که چگونی در حق حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و بسیم مردمان باز ده وزیر گفت تا تغیر
میکنی و فرمود تا دندانهای ایشان را یگان یگان کنده بر سر مبارک ایشان نشانیدند
و در همین حالت برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ ابو بکر رازی قدس سره

نام ایشان محمد بن زکریا ست و از بزرگان این طایفه و زهاد ایشانند گفته اند در مشایخ
هیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت میکردند وفات ایشان در سال
سه صد و ده هجری بوده

حضرت شیخ ابو الخیر حمصی روح الله روحه

بارها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده اند وفات ایشان در سال سه صد و [illegible]

حضرت شیخ ابو محمد جریری رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد بن حسین ست و بقولے حسین بن محمد و بقولے عبد الله بن یحیی
از اکمل مریدان سید الطایفه اند چون سید الطایفه وفات نمودند ایشانرا بجاے
سید الطایفه بنشاندند در فقه و اصول امام بودند و با سهل بن عبد الله تستری
صحبت داشته اند گویند یکسال بمکه معظمه مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت
باز ننهاده اند و پاے دراز نکرده ایشان گفته اند اخلاص ثمرهٔ یقین ست [illegible]
و گفته اند مرجع عارفان بخدا در بدایت بود و مرجع عوام [illegible]
ایشان در سال سه صد و یازده و بقولے چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سرہ

اصل ایشان از واسط ست و بمصر سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات علیہ اند و باسید الطائفہ صحبت داشتہ اند و ابراہیم خواص را دیدہ بودند و از استادان نوری اند و ایشان گفتہ اند در مکہ نشستہ بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند پیش آن جوان نہاد و گفت مرا باین حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران و کیسان قسمت کن چنان کرد او را دیدم کہ درواد می برای خود چیزی میجست گفتم کاش برای خود از ان درمہا چیزی نگاہ میداشتی گفت نمیدانستم کہ تا این زمان خواہم زیست وفات ایشان در سال سہ صد و سی ہجری بودہ و قبر و بمصر ست

حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سرہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ ست و اصل از بلخ فرزند شیخ احمد خضرویہ اند متعصبان بیگناہ ایشانرا از بلخ بیرون کردند روی بشہر کردہ اہل شہر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفتہ اند پس از ان شہر بلخ صدوقی برنخاست ایشان گفتہ اند مریدی کہ او طلب دنیا باید آن نشان ادبار و نگونساری اوست و گفتہ اند زہد در دنیا ترک ست و اگر نتوانی اثیار کنی و اگر نتوانی خوار دار وفات ایشان در سال سہ صد و نوزدہ ہجری بودہ و قبر در سمرقند است

حضرت شیخ ابو الحسین وراق رح

نام ایشان محمد بن سعد ست از کبار مشائخ نشاپور و قدمای آنجا اند و مرید ابو عثمان حیری اند و عالم بودہ اند گفتہ اند کرم در عفو آنست کہ یاد نکنی گناہ یار خود را پس از انکہ عفو کردہ باشی وفات ایشان در سال سہ صد و نوزدہ ہجری ست

حضرت شیخ ابو الحسین وراج قدس سرہ

اصل ایشان از شہر بغداد ست خادم ابراہیم خواص اند و در سماع از عالم رفتہ اند وفات ایشان در سال سہ صد و بیست ہجری بودہ

حضرت شیخ ابو عمر و دمشقی قدس سرہ

از کبار مشائخ شام بودہ اند و با ابو عبد اللہ جلا و اصحاب ذو النون مصری صحبت داشتہ اند گفتہ

تصوف آنست که غیر خدا را در نقصان بیند بلکه چشم بپوشد از ماسوای او بسبب مشاهدهٔ او که منزه است از جمیع نقصان ها وفات ایشان در سال سه صد و بست هجری بوده

حضرت خیر النساج قدس الله

کنیت ایشان ابو الحسین است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد مرید سری سقطی و از اقران سید الطائفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و جریری اند ابراهیم خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطائفه فرستادند و النساج بدو ندلسبب انساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام کرد که ملک الموت سایه انداختند سر از بالین برداشته گفتند عافاک الله توقف کن که تو بنده خدائی و من بنده خدا است ترا گفته اند که جان او بردار و مرا گفته اند چون وقت نماز آید بگذار از آنچه ترا فرموده اند فوت نمیشود و آنچه مرا فرموده اند میشود و پس طهارت کردند و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بیست و دو هجری بوده و مدت عمر یکصد و بیست سال

حضرت شیخ ابوبکر الواسطی قدس سره

نام ایشان محمد است ابن موسی و مشهور اند بابن فرغانی از قدمای اصحاب سید الطائفه شیخ جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشائخ و عالم و جامع اند در علم ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامت بوده اند شیخ الاسلام فرموده اند که از زبان هیچکس در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام فرمایند که واسطی گفته آنکه گوید نزدیکم دور است و آنکه دور است در هستی او نیست است وفات در مرو بوده بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سه صد و بست هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار در سال سه صد و هشت است و قول ثانی اصح است و قبر نیز در مرو است

حضرت شیخ ابوبکر کتانی قدس سره

نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد از مریدان سید الطائفه شیخ جنید اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را چراغ حرم میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم کرده

سی سال در حرم نشسته بودند و درین سی سال شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و هیچ خواب نکردند و صحبت دار خضر علیه السلام بودند و حضرت رسول صلعم اکثر در خواب میدیدند و التماس میکردند و جوابهای شنیدند چنانچه یک شبی پنجاه و یک مرتبه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خواب دید وقتی پیغمبر خدا صلعم فرمودند که هر روز چهل و یکبار بگوید یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها بمیرد دل وی نمیرد ایشان گفته اند انس بخلق عقوبت ست و قرب اهل دنیا معصیت ست و بایشان میل کردن مذلت تصوف همه خلق ست هر کرا خلق بیشتر و تصوف و گفته بیشتر و گفته اند محبت ایثار ست برای محبوب و گفته اند به تن در دنیا باش و بدل در آخرت و گفته اند شکر کردن در موضع استغفار گناه ست و استغفار در موضع شکر گناه وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابراهیم بن داود رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحق است و از اجله مشایخ شام اند ذو النون مصری و سید الطائفه و ابو عبدالله جلا را دیده اند و عمر بسیار یافته اند ایشان گفته اند عاجز ضعیف ترین خلق آنست که عاجز بود از دست داشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک آن و گفته اند آنچه کفایت بتو میرسد بی رنج اما مشغول و رنج در زیاده طلبی ست و گفته اند کفایت درویشان توکل ست و کفایت توانگران اعتماد بر املاک و اسباب و گفته اند بس ست از دنیا ترا دو چیز یکی صحبت درویش دوم حرمت ولی وفات ایشان در سال سه صد و بست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو الحسین بن محمد مزین

نام ایشان علی ست و از مشایخ بغداد اند با سید الطائفه و سهیل بن عبدالله تستری صحبت داشته اند و مجاور مکه معظمه بودند مزین دو اند یکی مزین صغیر و دیگری کبیر ایشان مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین پیری بشیرین گفت ثم اماته فاقبره پیر بر جای خود دمید و چون بر سر کوه رفت گفت ثم اذا شاء انشره پیر بپای خاست و زنده شد وفات ایشان در سال سه صد و بست و هشت هجری و بقولی سه صد و بست و هفت هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابو علی ثقفی رحمه الله تعالی

نام ایشان محمد بن عبد الوهاب است ابو حفص حداد و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان در سال سه و بیست و هشت هجری بوده.

حضرت شیخ ابو محمد مرتعش قدس سره

نام ایشان عبد الله بن محمد نیشاپوری است متوطن بوده اند ببغداد مرید شیخ ابو حفص حداد اند و سید الطائفه را دیده بودند شیخ ابو حفص ایشان را سیاحت فرمودند هر سال هزار فرسنگ سفر میکردند پای برهنه و سر برهنه و هیچ شهری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بودی که ۳ روز می بودند ایشان گفته اند هرگز خویشتن را بباطن خاص ندیدم تا خود را در اخلاق عام ندیدم شخصی با ایشان گفت فلان بر روی آب میرود فرمودند نزد من شخصی که مخالفت نفس کند بزرگتر است از آنکه در هوا پرد و بر روی آب رود وفات ایشان در سال ۳ صد و بیست و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو یعقوب نهرجوری رح

نام ایشان اسحق است بن محمد از علما مشایخ بوده اند با سید الطائفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت داشته اند و سالها در مکه معظمه مجاور بوده اند مرید ابو یعقوب سوسی اند ایشان گفته اند دنیا دریاست و کناره آن آخرت است و کشتی آن تقوی و مردم همه مسافر و گفته اند زوال یقینی را که شکر آن نکنی و پاینده نیست آنرا که کفران کنی و گفته اند هر که سیری بالطعام بود همیشه گرسنه بود و هر که توانگری بمال بود همیشه درویش بود هر که حاجت بخود و قصد خلق کند همیشه محروم بود و هر که در کار خود یاری از خدا نخواهد همیشه مخذول بود وفات ایشان در سال سه صد و سی هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابو الحسن صایغ دینوری

نام ایشان علی بن محمد بن سهیل است از کبار مشایخ دینور اند و ساکن بوده اند بمصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی و پیر شیخ ابو الحسن خرقانی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان شب شنبه پانزدهم رجب سال سه صد و سی و یک هجری و بقولی سه صد و سی بوده و قبر ایشان در مصر

حضرت شیخ ابوبکر بن طاہر دینوری

نام ایشان عبداللہ بن حارث طائی ست و از کبار مشائخ جبیل و از اقران شبلی اند با ابو
بن حسین صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سیصد و سی ہجری بوده

حضرت عبداللہ منازل قدس سرہ

یکانۂ روزگار و صاحب اسرار بود و عالم العلوم ظاہر و باطن و محدث بوده اند و مرید حمدون
قصار گفته اند ہیچکس فرائضے از فرائض ضائع نکند الا که مبتلا گردد بضائع کردن سنتہا و ہر که
بترک سنت مبتلا گردد زود باشد که در بدعت افتد و گفته اند فا با دب محتاج تریم که بسیار
علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع ست از دنیا و آخرت و مستغنی شدن بخدا و ندیدنیا وا
و گفته اند عارف آنست که از ہیچ چیز عجب نیاید وفات ایشان در سال سیصد و سی و یکم ہجری بود

حضرت شیخ ابراہیم بن شیبان الکرمانشاہے

کنیت ایشان ابو اسحق و از مشائخ جبیل و از اصحاب ابو عبداللہ مغربی و ابراہیم خواص بوده
و گفته اند ہر که حرمت مشائخ نگاه ندارد به دعوی ہای دروغ گرفتار گردد و بآن فضیحت گردد وفات ایشان در سال سیصد و سی و ہفت ہجری بوده

حضرت شیخ ابو علی مشتولی قدس سرہ

نام ایشان حسن بن علی بن موسی ست و مشتول دہی ست بر ده فرسنگی مصر شاگرد
ابو علی کاتب و ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سیصد و چہل ہجری بوده
و قبر در مشتول ست

حضرت شیخ ابو سعید اعرابی قدس سرہ

اصل ایشان از فارس بوده در نیشاپور سکونت داشتند از بزرگان مشائخ و مقتدای
این طائفه بوده اند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند و شیخ ایشان را بزرگ سید داشتند وفات ایشان
بنیشاپور در سال سیصد و چہل ہجری بوده

حضرت شیخ جعفر الخذار رحمه اللہ

نام ایشان احمد بن محمد ست و اصل ایشان از بصره و ساکن بوده اند بمکه معظمه و در وقت خود

خود شیخ حرم بودند ایشان را تصانیف بسیار ست و با سید الطائفه صحبت داشته اند وفات
ایشان در سال سه صد و چهل یا چهل و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن احمد المولد الصوفی

کنیت ایشان ابو محمد ست و صحبت داشته اند با سید الطائفه و وفات ایشان در سال
سه صد و چهل و یک هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم السمرقندی

کنیت ایشان ابو اسحق از کبار مشایخ طریقت اند با ابو عبد الله جلا و ابراهیم قصار رقی
صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سیصد و چهل و دو هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم بن عیسی البغدادی

نام ایشان اسحق بن محمد بن اسمعیل ست و با ابوبکر وراق صحبت داشته اند و ایشان را
تفسیر ست بر بعضی آیتها کلام مجید و فرقان حمید مسمی نکات و اشارات مشایخ سلف
دران جمع کرده اند روزی میان خلق نشسته بودند و حکایت میکردند یکی از بزرگان بزیارت ایشان آمد
و ایشان را درهمان کار مشغول دید سجاده بر رفسی حوض انداخت و نماز کرد تا چون فارغ
گشت مرا ورا گفت ای برادر این گفت و گو دکان کنند مرد آنست که در میان چندین شغل دل
با خدای عز و جل نگاه تواند داشت وفات ایشان در روز عاشوره سال سه صد و چهل
و دو هجری بوده قبر در سوخ باکردیز سمرقند ست

حضرت شیخ

نام ایشان فارس ست از خلفای حسین بن منصور حلاج و معاصر امام ابو منصور ماتریدی بوده
اند وفات ایشان روز عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده و قبر در چاکردیزه
سمرقند ست

حضرت شیخ ابو العباس سیاری

دختر زاده احمد بن سیار اند نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی ست و اصل ایشان از مرو و مرید
ابوبکر واسطی اند و طریقه سیاریه منسوب با ایشان ست و بنای این طریقه بر جمع و تفرقه ست

وصاحب علوم ظاهر و باطن بودند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و دو هجری واقع شد
وقبر در مصر است

حضرت شیخ ابو الخیر تیناتی الاقطع

نام ایشان حماد است و اصل از ده تینات بوده اند که از توابع مصر است گویند تینات از مصیصه است از ولایت مغرب و شیخ زنبیل میبافتند و ایشان زاهد و دست بریده اند با شیر موانست و صاحب کرامات و مقامات بودند با سید الطائفه شیخ جنید و ابو عبد الله جلا صحبت داشته اند و در طریق توکل یگانه بودند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود و گفتند اینچه بدعت است در خشکی بیا و راه برو دیگری را دیدند که بر هوا میرود و گفتند اینچه بدعت است کجا میروی گفت بحج فرمودند فرود آی راه برو کیفیت دست بریدن ایشان در نفحات الانس مذکور است وفات ایشان در سال سه صد و چهل و سه هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر مصری قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم و استاد ابوبکر رقی و قرافی اند و شاگرد زقاق کبیر با سید الطائفه و نوری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و پنج هجری بوده

حضرت شیخ ابو مزاحم شیرازی قدس سره

نام ایشان ابراهیم و بقولی بن ابراهیم است و اصل از نیشاپور با سید الطائفه و رویم و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال مجاور مکه معظمه بودند و در مدت در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت حج گذارده بودند پیوسته میفرمودند که من سی سال خلامی جنید بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشایخ وقت حلقه میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من بده که حج گذارده ام بدوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا بتو اشارت داده اند که برات بستانم شیخ سادگی او را دیده دانستند که یاران با و مطایبه کرده اند یلزم که محل استجابت دعا است اشارت کردند و گفتند آنجا رفته بگوی یا رب اعطینی البراة یعنی ای پروردگار من عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که باز گشت و بدست او کاغذی بخط سبز بیان

نوشته بود ند بسم الله الرحمن الرحیم هذه برائة فلان بن فلان من النار یعنی این ست نجات نامه فلان پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده ✣ ✣

حضرت شیخ ابو عمرو زجاجی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از نیشابور و مجاور مکه است از اجلهٔ شاگردان سید الطائفه و ابراهیم خواص و پیر شیخ ابو العباس نهاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون و جریری صحبت داشته اند و ایشان بوی بابان بوده اند گفته اند که بیرون نیامد ازین طائفه کسی چنانکه وی گفته بود و گفته اند که روزی نزد جنید رفتم و الحنا نزا بجا ریا فتم گفتم ای استاد با حق بگوی تراعافیت دهد گفت دوش بگفتم به سرم ندا آمد که تن ملک ماست خواهیم درست داریم و خواهیم بیمار تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف در کن تا بنده باشی وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیهٔ بغداد است نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت عمر نود و پنج سالی

حضرت شیخ جعفر بن نصیر الخلدی الخواص قدس سره

نام ایشان علی بن احمد بن سهیل ست و اصل ایشان از پوشنگ که در نواحی هرات است از جوانمردان مشایخ خراسان اند ابو عثمان حیری را دیده بودند و با ابو العباس عطا جریری و طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر است از ظاهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان یکسان ست و جهال که ظاهر ایشان بهتر ست از باطن ایشان خود انصاف نمی دهند از دیگران انصاف می طلبند کسی از ایشان طلب دعا کرد گفت حق تعالی ترا از فتنه توانگری نگاه دارد وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان رفت و از حق دنیا میخواست شبی بخواب دید که می گفتند ای درویش چون بسر خاک ما آئی دنیا مخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیا داران رو چون بسر خاک ما آئی همت از ما و کون بریدن خواه

حضرت شیخ ابو الحسین الصوفی القوهی قدس سره

متوطن بوده اند بشام و با عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه و پنج بوده

حضرت شیخ ابوبکر بن داود دینوری

کنیت ایشان ابومحمد و نام محمد بن عبدالله است اصل ایشان از ری مولد و منشاء ایشان دینور از مشایخ کبار و عالم بعلوم ظاهر بودند با سید الطائفه و محمد بن فضیل بلخی و رویم و سمنون و ابوعلی جرجانی و محمد حامد و غیرهم صحبت داشته اند و از کبار اصحاب ابوعثمان حیری بوده اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه و سه هجری روی داده

حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مهلب شیرازی

کنیت ایشان ابوالحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و استاد ابوعبدالله خفیف اند و با جعفر حذاء صحبت داشته اند از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفتند وفا بعهد شیخ الاسلام گفته اند وفا بعهد آنست که هر چه بر دل گذشت که برای او بکنی آنرا بکنی وفات ایشان در ارجان بسال سه صد و پنجاه و سه هجری و شیخ ابوزرعه طبری ایشان را غسل داد

شیخ عبدالله بن علی بن عبدالله بن عمر الکازرونی رح

کنیت ایشان ابوعمر و اصل ایشان از کازرون فارس است مستجاب الدعوات بودند و از جمله ابدالان و صاحب کشف و کرامات وفات ایشان روز سه شنبه بیست و ششم ذی الحجه سال سه صد و پنجاه و هشت هجری بوده

شیخ علی بن بندار بن حسین الصوفی الصیرفی

کنیت ایشان ابوالحسن است و از بزرگان مشایخ نیشاپور اند با سید الطائفه و رویم و سمنون و ابن عطا و حریری صحبت داشته اند و بسیاری از مشایخ را دریافته و در حدیث ثقه بودند ایشان گفتند دور ما پیشتر از مشغولی بخلق که امروز در مشغولی خلق سوی نمانده است روزی با شیخ عبدالله خفیف به تنگی پلی رسیدند شیخ ابوعبدالله ایشانرا گفت پیش رو ای ابوالحسن گفت بچه سبب پیش روم شیخ ابوعبدالله گفت تو شیخ جنید را دیده و من ندیده ام و این را از آنجهت گفتند که وی از مشایخ نسبتی است بزرگ این طائفه را و مرتبه ایست بلند این قوم را که گویند این پیر کیست فلان پیر را دیده و یا فلان شیخ صحبت داشته وفات ایشان در سال سیصد و پنجاه و نه هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر الدقاق رحمه الله

نام ایشان محمد بن داود دینوری است و گفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بودند بشام مرتبه دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتی در بادیه بنالیدند و گفتند الهی از آن خود کرده ای و بهره من چیزی بر دل من آشکارا کن تا جان بیاساید چیزی بر ایشان بگشادند و رازی بر ایشان افتاد نزدیک بود که تباه شوند گفتند الهی بپوش که طاقت ندارم آنرا بپوشیدند وفات ایشان در شام سال ۳۵۰ سیصد و پنجاه هجری و مدت عمر شریف صد و بیست سال

حضرت شیخ ابوالحسن بن سالم البصری

استاد ابوطالب مکی و مرید سهیل بن عبدالله تستری اند و آخر کسی که از مریدان سهیل بن عبدالله فوت کرده اند ایشانند وفات ایشان در سال ۳۶۰ سیصد و شصت هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر مفید قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است و اصل از جرجرایا و از بزرگان مشایخ بودند سید الطائفه و یوسف بن حسین را دیده اند و با ابوعثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سیصد و شصت و پنج هجری بوده

حضرت شیخ اسمعیل نیشاپوری قدس سره

نام ایشان اسمعیل بن نجید بن احمد السلمی است جد شیخ عبدالرحمن سلمی اند از جانب مادر از اصحاب ابوعثمان حیری اند و سید الطائفه را دیده بودند و در حدیث ثقه اند وفات ایشان در سال سیصد و شصت و پنج هجری یا شش

حضرت شیخ ابوعمرو بن نجید

نام ایشان محمد بن احمد المقری است با یوسف بن حسین و عبدالله خراز رازی و مظفر کرمانشاهی و رویم و حریری و ابن عطا صحبت داشته اند گویند پنجاه هزار دینار میراث با ایشان رسید همه را بر فقرا نفقه کرده بوحدت و تجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال سیصد و شصت و شش هجری بوده

شیخ ابوعبدالله مقری رحمه الله

حافظ و امام بغداد بودند و در حدیث شاگرد عبدالله بن احمد بن حنبل رضی الله عنهم سید الطائفه

شیخ جنید را دیده بودند وفات ایشان در ذی حجه سال شصت وشصت هجری بوده وقبر در بغداد است

حضرت شیخ ابوبکر قطبی رحمه الله

نام پدر ایشان محمد بن عیسی نیتابوری است جامع بودند میان ظاهری وباطنی حاکم ابو عبدالله گفته اند بیست وچند سال با ایشان صحبت داشته ام گمان ندارم که فرشته بر گناهی نوشته باشند وفات ایشان در سال سه صد وشصت وهشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو احمد قدس الله تعالی سره

نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشایخ شام اند وساکن بودند صور ایشان گفته اند که حدیث نوشتن بهل از مرد مرد بود ودرویشی کیر وفات ایشان در سال سه صد شصت ونه هجری است وقبر در صور بود که الحال آن زمین را آب گرفته

شیخ ابوعبدالله رودباری رحمه الله

نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیه واصل از نیشاپور است در شریعت وطریقت امام وقت بوده اند با شبلی ومرتعش وابوعلی ثقفی صحبت داشته اند وصاحب ابن حاج گفته که ابو سهیل مثل خود ندیده وما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دو صد ولو وهجری وفات در سال سه صد وشصت ونه هجری بوده ومدت عمر هفتاد ونه سال

شیخ ابو سهیل صعلوکی

کنیت ایشان ابو اسحق است با سید الطائفه صحبت داشته اند شیخ ابوعبدالرحمن سلمی گفته اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتم کاری بکن که از آن پشیمان نشوی وفات ایشان در سال سه صد وشصت ونه هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت

نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است واصل از ترمذ اما در بلخ می بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند وبا احمد خضرویه صحبت داشته بودند وصاحب تصانیف اند توریت وانجیل وزبور ودیگر کتب آسمانی خوانده بودند دیوان اشعار نیز دارند وگفته اند اگر طمع را بپرسند که پدر تو کیست

گویند شک در سفره رو اگر گویند بپوشید توجلیست گویا کسب کردن ذل و خواری و اگر گویند تنها
توجیهیست گویند تو مریدی وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد هجری بوده و قبر در ... است

شیخ ابوبکر فراز رحمه الله

نام ایشان محمد بن حمدون الفرا است از اجلهٔ مشایخ نیشاپور بوده‌اند با ابوعلی ثقفی و عبدالله منازل و ابوبکر شبلی و ابوبکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته‌اند شیخ گفته‌اند اگر من ابوبکر فراز را ندیدمی صوفی نمیبودمی وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت شیخ ابوالحسین حصری

نام ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بصره و ساکن بغداد بوده حنبلی مذهب اند و مرید شیخ شبلی میفرمودند که هرگز شمس بی اذن من طلوع نکرده و گفته‌اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی هستی که من از تو راضی ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی میبودی رضای ما طلب میکردی وفات ایشان بروز جمعه ماه ذی حجه سال سیصد و هفتاد و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابوالقاسم نصرابادی

نام ایشان ابراهیم بن محمد بن حمویه است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ شبلی اند و جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن و در حدیث و فقه ثقه اند و استطلی را دیده بودند و با ابوعلی رودباری و مرتعش و ابوبکر طاهر ابهری صحبت داشته اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشته‌اند وفات ایشان در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره که در سال سیصد و هفتاد و دو هجری نوشته اند و بقول امام یافعی و کتاب محاسن الاخبار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سیصد و شصت و هفت است و قول اصح همین است

حضرت شیخ ابوبکر طرسوسی الحرمی

نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین سال مجاور مکه معظمه بودند ایشان را طاوس الحرمین میخواندند شاگرد ابوالحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته اند و با ایشان نسبت درست کرده‌اند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و چهار هجری

بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عبدالواحد بن علی السیاری

ایشان شاگرد خواهرزاده ابوالعباس سیاری اند روزی صوفیانرا دعوت کردند و تمام بسماع مشغول بودند یکی ازان میان بهوا برشد و ناپدید گشت و هرگز پیدا نیامد سرای خود را بر صوفیان وقف کردند و درین کار در آمدند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و پنج هجری اتفاق افتاده

حضرت شیخ عبدالله برقی

اصل ایشان از برق مضافات خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و شعر و لغت و نحو و علم معرفت امام بودند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و شش هجری رو داده

حضرت شیخ ابونصر سراج

نام ایشان عبدالله بن علی الطوسی است و لقب طاؤس الفقرا و تصانیف بسیار دارند ازانجمله کتاب لمع است در علم تصوف مرید ابومحمد مرتعش اند و سری سقطی و سهیل تستری را دیده بودند در شب زمستانی آتش میسوخت و در معارف سخن میرفت ایشانرا حالتی پدید آمد در میان آتش خدایرا سجده کردند و روی ایشانرا از آتش آسیبی نرسید ازان سوال کردند گفتند کسیکه بدرگاه او آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند هر جنازه که از پیش خاک من بگذرانند مغفور بود بحکم این بشارت اهل طوس جنازه ها را از پیش مرقد ایشان میگذرانند

حضرت شیخ ابوالقاسم رازی قدس سره

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است متوطن نیشاپور بودند و با ابن عطا و محمد بن الحدادی و ابوعلی رودباری صحبت داشته اند مشایخ می گفته اند چهار چیز در ابوالقاسم جمع است که کسی را نبود جمال و مال و زهد و سخاوت با کمال وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابوالقاسم المقری

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد المقری است برادر ابوعبدالله مقری اند از مشایخ

مشایخ خراسان بوده‌اند و با ابن عطا و جریری و ابو بکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابو بکر
ممشاد دینوری صحبت داشته اند وفات ایشان به نیشاپور در سال سه صد و هفتاد و هشت
هجری واقع شده است

حضرت شیخ ابو بکر کلاباذی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباذی البخاری ست کتاب التعرف از تصانیف ایشانست
و بعضی از بزرگان گفته اند اگر التعرف نبودی تصوف دانسته نشدی وفات ایشان در بخارا
روز جمعه نوزدهم جمادی الاول سال سه صد و هشتاد و بقولی هشتاد و چهار هجری روی داده

حضرت شیخ ابو الخیر حبشی قدس سره

نام ایشان اقبال بوده و لقب ایشان طاوس الحرمین گویند هرگاه بروضهٔ مقدسه
حضرت رسالت پناه صلعم درآمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی
و علیک السلام یا طاوس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی الاصل در وقت بندگی
نیز بندگی حق سبحانه تعالی اشتغال تمام داشتند و همیشه خواجه ایشان میگفت ازمن چیزی
بخواه هیچ نمی خواستند روزی الحاح بسیار کرد گفتند اگر میخواهی برای خدا مرا آزاد کن
خواجه گفت که من چندین سال ست که ترا آزاد کرده‌ام در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده
پس خواجه خود را وداع کرده روی ببغداد آوردند شصت سال مجاور حرمین شریفین
بودند و هرگز از هیچکس چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از کسی سوال کنند هاتفی
آواز میداد که شرم نمیداری از دوستی که با آن هستی با سجده میکنی از اینجا غیر او اگر دانی شیخ نمود
شیخ ابو العباس در سیاق ایشان ... وفات ایشان بمکه معظمه ... سال سه صد و ... هجری

حضرت شیخ احمد بن ابراهیم المسوحی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی ست و از اجلهٔ متقدمان مشایخ بغداد بودند با شیخ سری سقطی صحبت

داشته اند گفته اند ایشان با یک پیرهن و ردای و نعلینی و یک آفتابه کوزه بردا زبیخ میکرد [illegible]
و در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بهومی بسبی بیگذرانیدند وفات ایشان در شعبان در سال
سه صد و هفتاد و شش هجری بوده و مدت عمر هشتاد و سه سال ۔

حضرت شیخ ابوالحسین بن سمعون

نام ایشان محمد است و لقب ناطق بالحکمة و مشهور اند بابن سمعون از مشایخ [illegible]
شیخ شبلی بوده اند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی است لغو است و هر خاموشی
که از فکر خالیست سهو است و هر نظر که از عبرت خالیست لهو است و شیخ الاسلام گفته اند ابن
سمعون نیکو سخن چرا که هر سے استاد سرا میرنجانید و هر که استاد را رنجانید و تو از تربیتی برکت
از تو بود ولادت ایشان در سال سه صد هجری بوده وفات روز جمعه پانزدهم ذیقعده
یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری است و ایشانرا در خانه که
بود دفن کردند بعد از بسی و نه سال خواستند که بگورستان احمد نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه بود

حضرت شیخ ابوطالب مکی

نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی است و منشاء مکه معظمه است مرید شیخ ابوالحسن
محمد بن ابی عبدالله احمد بن سالم البصری اند وفات ایشان در جمادی الآخر سال سه صد
و هشتاد و شش هجری بوده ۔

حضرت شیخ ابوبکر السوسی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده اند و صاحب خوارق
و کرامات وفات ایشان بدمشق در ماه ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شد

حضرت شیخ ابوالقاسم دینوری واعظ

نام ایشان عبدالصمد بن عمر بن اسحق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس
و صدق امام وقت خود بوده اند قوت ایشان از اجرت کوفتن اده و به عطاران بود وفات
ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و نود و هفت هجری واقع
و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است قدس الله سره

حضرت خواجه یحیی بن عمار شیبانی قدس سره

اصل ایشان از سجستان است شیخ عبدالله خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام حضرت خواجه عبدالله انصاری در ایام طفولیت ایشان را دیده اند و خواجه یحیی فرموده اند که از ما بجاسے ما عبدالله بنشسته و طلبدان و مبتدعان را براه آوردهم شیخ الاسلام گفته اند که سوم علم را بهرات خواجه یحیی آورده وفات ایشان در سال چهارصد و دو هجری بوده.

حضرت شیخ عثمان بن ابوعمر یا قلاقی

از بزرگان این قوم بوده اند گویند که هیچگاه از خانه خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعه و درختهای چند از خرما در خانه داشتند که قوت ایشان ازان بود وفات ایشان در رجب سال چهارصد و دو روئداده مدت عمر هشتاد و چهار سال

حضرت شیخ ابوعلی دقاق

نام ایشان حسن بن محمد بن دقاق است مرید شیخ ابوالقاسم نصرآبادی بودند و بسیار از مشایخ را دریافته بودند استاد ابوقاسم قشیری داماد و شاگرد ایشان بودند روزی پیرے بمجلس ایشان درآمد بنیت آنکه از توکل چیزی بپرسد و شیخ دستاری نیکو برسر داشتند دل آن پیر بآن میل کرد گفت ایها الاستاد توکل چه باشد گفت آنکه طمع از دستار مردم کوتاه کنی و دستار را باو داده اند وفات ایشان بنیشاپور بوده در ماه ذیقعده سال چهارصد و پنج و بقولی چهارصد و شش هجری

حضرت شیخ ابوعبدالرحمن سلمی

نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی السلمی است صاحب تفسیر حقایق و طبقات مشایخ اند تصانیف ایشان بصد رسیده مرید شیخ ابوالقاسم نصرابادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره بعد از وفات پیر ابوالفضل از دست شیخ ابوعبدالرحمن خرقه پوشیده اند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی که در نفحات الانس در ذکر بعضے از مشایخ آورده اند که فلان از طبقه اولی است فلان از طبقه ثانی از کتاب طبقات ایشان است وفات ایشان در ماه شعبان سال چهارصد و دوازده هجری واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مالینی

نام ایشان احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر است و اصل از مالین و آن موضعیست از نواحی هرات از بزرگان این قوم اند و در حدیث ثقه بوده اند و آفاق عالم را سیر نموده اند و بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند وفات ایشان در مصر در شوال سال چهارصد و دوازده هجری روی داده است

حضرت شیخ ابو الحسین بن جهضم همدانی

نام ایشان علی است شاگرد کوکبی و جعفر خلدی اند از مشایخ حرم بوده اند و ایشان را کتابی است مسمی به بهجة الاسرار تمام کرده اند خوارق و احوال حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی [illegible] مشغول شده اند وفات ایشان در سال چهارصد و چهار هجری بوده

حضرت شیخ عبد الله طاقی

نام ایشان محمد بن فضیل بن الطاقی سجستانی الهروی است مرید موسی بن عمران جیرفتی و از استادان و پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در سنه سال چهارصد و شانزده هجری است و قبر در هرات واقع است

حضرت شیخ ابو عبد الله داستانی

نام ایشان محمد بن علی داستانی و لقب شیخ المشایخ نسبت ارادت ایشان بسه واسطه بشیخ عمر بسطامی که برادرزاده و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران شیخ ابو الحسن خرقانی اند وفات ایشان در ماه رجب سال چهارصد و هفده هجری است و مدت عمر پنجاه و نه سال

حضرت شیخ ابو منصور اصفهانی قدس سره

از کبار مشایخ زمان و بزرگان صوفیه بوده اند وفات ایشان در ماه رمضان سال چهارصد و هژده هجری بوده

شیخ سالار مسعود غازی قدس سره

شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی اند در اوائل اسلام در هندوستان فتوحات بسیار نموده بدرجه شهادت رسیده اند

خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات ایشان ظاهر گشته و میگردد و خلق بسیار معتقد ایشان
شهادت ایشان در سال چهار صد و نوزده هجری بوده و قبر در قصبه برایچ است و جمع کثیری هر سال
در روز عرس بزیارت روضهٔ ایشان بعلمها می آیند از اطراف و آن سر هندوستان جمع میشوند
و نذر و نیاز بسیاری برند.

حضرت شیخ ابو علی سیاه قدس سره

از کبار مشایخ مرو اند و با شیخ ابو العباس قصاب و احمد نصر معاصر بوده اند و باستاد ابو علی دقاق
صحبت داشته اند در ابتدا نانبائی و قصابی میکردند و سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع نشد
شخصی با ایشان گفت چه کس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی
ستار العیوب نبود شیخ گفتند خویشتن را از من بپوش فی الحال آن مرد لباس گرید و جامه او پاره
و برهنه گشت تضرع و زاری نمود تا دعا کردند آن مرد بحال خود باز آمد. وفات ایشان بهفتم
در شعبان سال چهار صد و بست و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو اسحق بن شهریار گازرونی

نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از گازرون است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی
بن محمد الفیروزآبادی الاکار است و ابو حسین حصری را دیده اند و در حدیث ثقه بوده اند و معاصر
بوده اند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع نشده یکی از ندما با شیخ ارادت تمام داشت
هر چند جهد کرد شیخ از وی چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمیکنی از برای
توجه شیخ بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که پیغام من برسید و شکر
نیکوئی او ادا کرده ام لیکن آزاد کردن بندگان مذهب من نیست مذهب من بنده گردانیدن
آزاد است بمهربانی و احسان وفات ایشان در دوم ذی قعده سال چهار صد و بست و شش هجری

حضرت شیخ ابو منصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری اند و مرید شریف حمزه عقیلی و خدمت ابو المظفر
ترمذی کرده بوده اند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی را گفتند که در همه عالم یکشنبه چون
پدر خود ندیدی و هم گفته اند که هفتاد و چند سال علم ...

و آنهمه از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان در ماه شعبان سال چهار صد و سی ہجری بوده و قبر ایشان
در بلخ نزدیک تربت حضرت عکاشه است

حضرت شیخ ابوسعید بن ابوالخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از مهنه خراسان سلطان وقت و سرور اہل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بودند و صاحب علوم ظاہر و باطن و مشرف القلوب و ہمه اہل آن زمان منقاد ایشان بودند نسبت ارادت ایشان بشیخ ابوالفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابونصر سراج و ایشان مرید ابومحمد مرتعش و ایشان مرید سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت پیر ابوالفضل خرقه از شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده اند و بجهت حل بعضی مشکلات یکسال با شیخ ابوالعباس قصاب آملی بودند گویند شبی شیخ ابوالعباس از صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ کشاده شده بود شیخ ابوسعید از آن حال خبردار شده از زاویه خود پیش شیخ رفتند و دست ایشان را شسته بستند و جامه را فرود آورده جامه خویش ایشان داشتند شیخ گرفته پوشیدند و شیخ ابوسعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ آوردند شیخ اشارت کردند که بپوش شیخ ابوسعید پوشیده بزاویه خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابوالعباس را در بر شیخ ابوسعید و جامه شیخ ابوسعید را در بر شیخ ابوالعباس دیده متعجب شدند تا شیخ ابوالعباس فرمودند و شس نثار ما رفت و ہمه نصیب این جوان بهمگی گشت مبارکش باد و حضرت شیخ ابوسعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و این از آنجمله است رباعی

جسمم ہمه اشک گشت و چشمم بگریست ✤ در عشق تو بی جسم ہمه باید زیست ✤ از من اثر می نماند این عشق از چیست ✤ چون من ہمه معشوق شدم عاشق کیست ✤ در راه یگانگی نه کفر است و نه دین ✤ یک گام ز خود برون نه و راه ببین ✤ ای جان جهان تو راه اسلام گزین ✤ با مار سیه نشین و با خود منشین ✤ نا بوی ترا دیده ام ای شمع طراز ✤ نه کار کنم نه روزه دارم نه نماز ✤ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ✤ چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز ✤ و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تب مجرب است

که بر کاغذ نوشته بود رباعی ای در صفت ذات تو حیران که و مه * وز جمله جهان خدمت درگاه تو ره
بر علت ترسانی و شفا هم تو دهی * یا رب تو بفضل خویش بستان و بده * و از حضرت
شیخ پرسیدند که تصوف چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه
بر تو آید نجهی و با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهلست بزغی و صعوه
نیز بر آب ها برود گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی و مگسی نیز در هوا میپرد گفتند فلان
در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان در یکنفس از مشرق بمغرب میرود
اینچنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آنست که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد
و با مردم درآمیزد و یک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز یکشنبه
غره محرم سال سه صد و پنجاه و هفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم شعبان سال چهارصد
و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه است حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این
ابیات را پیش جنازه بخوانید ابیات خوبتر اندر جهان از این چه بود کار * دوست بر دوست
رفت یار بر یار * آن همه اندوه بود این همه شادی * و آن همه گفتار بود و این همه کردار و قبر در خانه

حضرت شیخ عمو قدس سره

کنیت ایشان ابو اسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس نهاوند
لقب ایشان عمو کردند مشایخ بسیاری را خدمت کرده بودند و با شیخ الاسلام صحبت
داشته اند و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات ایشان در رجب سال چهارصد
و چهل و یک هجری است و مدت عمر نود و دو سال و قبر در گازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع

حضرت شیخ ابو عبد الله باکو رحمه الله

نام ایشان علی محمد بن عبد الله است و معروف بابن باکویه در جوانی شیخ ابو عبد الله
خفیف را دیده اند و باستاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو سعید و شیخ ابو العباس
نهاوندی ملاقات کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهارصد و چهل و دو هجری است

حضرت شیخ ابو الحسن زوزنی

نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است از کبار مشایخ وقت بود از مریدان شیخ ابو الحسن

حصری اند و با شیخ عبدالرحمن سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که با هزار شیخ صحبت داشته ام
و از هر یکی حکایتی یاد دارم رباط روزی با ایشان منسوب ست که برای پیر خود ابوالحسن حصری
بنا کرده بود وفات ایشان در رمضان سال چهار صد و پنجاه و یک هجری بوده و مدت
عمر ایشان هشتاد و پنج سال ست

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سره

کنیت ایشان ابوالحسن ست و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلابی الغزنوی و ایشان صاحب صحو بودند چنانچه درین باب میفرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بود و میگفت که سکر بازیگاه کودکانست و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلابی ام بر موافقت شیخ خودم که کمال حال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه اند صحو از رویت باز ماند که بشریت بود و پس صحوی که آفت نماید بهتر از سکری که عین آن آفت بود و مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الختلی اند و ایشان مرید حصری و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری و بسیاری از مشایخ را دیده اند و سیاحت بسیار بوده اصل ایشان از غزنین ست و جلاب و هجویر دو محله است از محلات شهر غزنین انتقال کرده اند از یکی بدیگری و قبر والده بزرگوار ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن نسبت بمساجد دیگر مائل بسمت جنوب است گویند علمای آن وقت بر ایشان درین باب اعتراض میکردند روزی همه را جمع نموده خود امام شده در آن مسجد نماز ادا کردند و بعد از نماز بجانب ایشان گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام سمت است حجاب از میان برخاسته و کعبه مجازی نمودار گشته و قبر ایشان موافق مسجد ایشانست و قبر والده ماجده نیز در غزنین متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند و خالزاده ایشان خواجه زهد و تقوی بوده و حضرت پیر علی هجویری را تصانیف بسیار ست از آن کشف المحجوب مشهور و معروف ست و هیچکس را با ایشان سخن نیست و مرشدی ست کامل و در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده از حد و نهایت و بارها بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحت بسیار بدار السلطنت لاهور رسیده اقامت ورزیدند

اہل آن دیار ہمہ مرید و معتقد او گشتند و لاہور شہریست معظم و متبرک نفائس ربع مسکون
درین شہر بہم میرسد و امروز جمیع اولیا و صلحا و علما و فضلا است و مزارات متبرکہ بسیار دارد و از
مردم صحیح القول شنیده شد در یک محله طلا که از محلات این شہر است قریب پنجہ ہزار حافظ
قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر بیش از وبائی که درین شہر شده بوده اند و اکنون
نیز در آن محله حفاظ بسیار اند وفات ایشان در سال چہار صد و پنجاه و شش و بقولی شصت
و چہار ہجری بوده و قبر در میان شہر لاہور غربی قلعه واقع شده و خلقی انبوه ہر شب
جمعه بزیارت آن روضه منوره مشرف میگردند و مشہور است که ہر که چہل شب جمعه یا چہل روز
پی ہم طواف روضه شریفه ایشان بکند ہر حاجتی که داشته باشد بحصول می انجامد و فقیر
نیز بزیارت روضه منوره ایشان و والدین و خال ایشان مشرف گشته ام

حضرت شیخ ابو القاسم قشیری قدس سره

نام ایشان عبد الکریم بن ہوازن القشیریست از مشایخ خراسانند رساله قشیریه و
تفسیر لطائف الاشارات از تصانیف ایشانست مرید و داماد شیخ ابو علی دقاق
و استاد شیخ ابو علی فارمدی و صاحب کشف المحجوب گفته است که امام قشیری را
از ابتدای حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی می بایست از بہر روزن خانه ہر سنگ
که میگرفتم [illegible] میشد می انداختم وفات ایشان در ربیع الآخر سال چہار صد و شصت
و پنج ہجری بوده

شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس سره

کنیت ایشان ابو اسمعیل است و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری و لقب
شیخ الاسلام و ہر جا که در نفحات الانس و این کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شده
مراد ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان از ہرات است و از فرزندان ابو منصور
مت انصاری ابن ابو ایوب انصاری که صاحب رحل رسول صلعم بوده اند و مت انصاری
در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین عثمان رض با احنف ابن قیس بخراسان آمده در ہرات
ساکن شد شیخ الاسلام از بزرگان [illegible] شان و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه

در زمانه خود یگانه بوده اند فرموده اند که اول مرا در دبیرستان زبان کردند چون چهار ساله شدم مرا در دبیرستان بالغی کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم از قاضی ابا منصور و از چهار رده و چهار رده ساله بودم مرا بمجلس بنشاندند و من در دبیرستان ادب خورد بودم که شعر عربی میگفتم چنانچه دیگران حسد می بردند و اشعار ایشان از شش هزار بیت عربی بیش است گفته اند یک لک بیت اشعار عرب یاد دارم و گفته اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد و گفته اند که هیچکس بر دیگار من آن نکرده که من اگر دست بر اندام خود نهادمی گفتند این حدیث آنرا حدیثی داشتم و گفته اند من از سه صد تن حدیث نوشته ام همه سنی بوده اند و صاحب حدیث فرموده اند که قاضی ابراهیم باخرزی مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خدا وندا بنده کی بتو رسد گفت آنگاه که او را هیچ مانع نماند که او را از من باز دارد ولادت ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال سه صد و نود و شش هجری وفات ایشان در نیم ربیع الآخر سال چهار صد و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنج سال و قبر در گازرگاه هراتست

حضرت شیخ ابوالحسن نجار

از بزرگان مشایخ بوده اند و در و دگری میکردند و در تهندزی بوده اند بر دوستی که ایشان کسی نمیشناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهار صد و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال

حضرت شیخ ابونصر الهروی الخانجه بادی

نام ایشان محمد بن احمد بن ابی جعفر است و اصل از کرمانست گویند که سه صد پیر را خدمت کرده و صحبت دار خضر بوده اند علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس و غیره در یافته اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانجه باد است و مدت عمر یکصد و بیست و چهار سال ✣ ✣

حجة الاسلام حضرت امام محمد بن محمد الغزالی الطوسی

کنیت ایشان ابوحامد است و لقب زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان

در تصوف بشیخ ابو علی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت خود اعلم العلما و مجتهد بودند در مذہب امام شافعی رحمۃ اللہ و صاحب تصانیف بسیار مثل تفسیر یاقوت التاویل که چہل مجلد ہست و احیاء العلوم و جواہر القرآن و کیمیای سعادت و غیرہم و برادر امام احمد غزالی اند گویند چون کتاب منخول تصنیف کرده پیش حضرت امام الحرمین که استاد ایشان بودند برده امام الحرمین گفتند تو زنده در گور کردی یعنی این کتاب تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چہارصد و پنجاه و وفات در چہاردہم جمادی الآخر سال پانصد و پنج ہجری و مدت عمر شریف پنجاه و چہار سال و قبر در بغداد است

حضرت شیخ ابو العباس خرمی

نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیارے از مشائخ صحبت داشته اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند گویند در رسالۂ که ایشان بحج رفتند نیز ایشان را مردم در عرفات دیدند وفات ایشان در سال پانصد و ہفت ہجری روی داده است

حضرت حکیم سنائی غزنوی رحمۃ اللہ

کنیت ایشان و نام ابو المجد مجدود بن آدم است اکابر شعرائی صوفیه و مرید خواجه یوسف ہمدانی اند و با پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقه حکیم بعضے ابیات نامعقول والحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکارے ہم رسیده بود و در وقتیکه بغزنین داخل میشدم بخود قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر آنجا مشرف گردد الا حکیم سنائی پیش از آنکه داخل شود بخواب دید که در زیارت مزارات مشائخ غزنین است و شخصے میگوید که این قبر حکیم سنائی است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید که بر آن نوشته اند ہذا قبر حکیم سنائی و دین شبه دارد که سنی نیز نوشته بود یا نه چون چنین مشاہده شد فہمیده که اشارت بآنست که حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت کرد ہمان قبر سنگ سفید بروشی که در خواب دیده بود مشاہده نمود و یقین شد که آن ابیات الحاقی بدنہاد میان مبتدع است وفات ایشان در سال بست و پنج ہجری است و ہمین تاریخ بر قبر ایشان نوشته اند

حضرت شیخ ابوعبدالله حموئی قدس سره

نام ایشان محمد بن حمویه است از جمله مشایخ خراسان‌اند و از اصحاب شیخ ابوالحسن بستی و بعلوم ظاهر و باطن آراسته بودند وفات ایشان در سال پانصد و سی هجری بوده و مدت عمر شریف نود سال

حضرت عین القضاة همدانی قدس سره

نام و کنیت ایشان ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی است و لقب عین القضاة و اصل ایشان از همدان است و با شیخ محمد بن حمویه و امام احمد غزالی صحبت داشته و خوارق و کرامات عجیبه مثل احیاء و اماتت بسیار از ایشان بظهور رسیده و فضایل و کمالات از تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاهر است وفات ایشان در سال پانصد و سی و سه هجری بوده

حضرت حجة الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ احمد جام قدس سره

کنیت ایشان قدوه انام ابونصر است و نام پدر ایشان ابوالحسن و اصل ایشان از نامق که از توابع جام است قطب غوث وقت مقتدای اهل طریقت در راههای سالکان حقیقت و یگانه زمانه خود بودند و از فرزندان جریر بن عبدالله البجلی‌اند که ایشان را حضرت امیرالمومنین عمر بن الخطاب رض یوسف این امت نام کرده بودند و حضرت شیخ امی بودند و در بیست و دو سالگی توفیق یافته بکوه رفتند و بعد از هیجده سال ریاضت در چهل سالگی ایشان را بسیار خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر ایشان گشاده گشت زیاده از سه صد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم سر و حکمت تصنیف کرده‌اند که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده است و این تصانیف همه بآیات و احادیث مؤید و موافق اسرار عالی در تصوف نیز دارند و چهل و دو فرزند ناحق سبحانه تعالی بحضرت شیخ کرامت فرموده بود سی و نه پسر و سه دختر والده اکبر پادشاه که جده والا ماجد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات شیخ چهارده پسر و سه دختر ماندند و این چهارده پسر همه عالم و کامل و صاحب تصانیف و کرامات بوده‌اند و در شصت و دو سالگی منور

که تا حال صد و هشتاد هزار مرد بر دست من توبه کرده اند و شیخ ظهیر الدین عیسی که از فرزندان
ایشانند در کتاب رموز الحقائق آورده که تا آخر عمر بر دست پدرم ششصد هزار کس توبه کرده
اند و شیخ ابوسعید ابوالخیر خرقه داشتند که از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بایشان رسیده بود و در آن
طاعت میکردند و مامور گشتند که آن خرقه را بحضرت شیخ جام پوشانند فرزند خود شیخ ابوطاهر
را وصیت کردند که بعد از وفات بچند سال جوانی نوخط بلند بالای ازرق چشم احمد نام
بخانقاه تو درآید و تو در میان یاران نشسته باشی البته آن خرقه را باوی بده بعد
از وفات حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر شیخ ابوطاهر هر جوانی که میدیدند که احوال ایشان
با جمعی از یاران تعجیل بمردند و پرسیدند با شیخ چه تعجیل است فرمودند تو نیز سوار شو که قطب الاولیا
میرسد چون رفتند دیگر شیخ ابوطاهر در خانقاه خود نشسته بودند جوانی با آن صفت که شیخ
فرموده بودند درآمد شیخ ابوطاهر در حال برپا خاستند اعزاز و اکرام تمام نمودند اما چنانچه
مقتضای بشریت است متفکر گشتند که خرقه پدر را چگونه از دست بدهم حضرت شیخ
جام گفتند الخواجه در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر را وقت خوش شد
برخاستند آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را
بیست و دو تن از مشایخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شده بعد از آن کس
ندانست که آن خرقه چه شد ایشان با شیخ ابوطاهر گرمی صحبت داشتند خواجه مودود
چشتی را نسبت ارادت بخدمت حضرت شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات
مشایخ شنیده ایم و کتب ایشان دیده از هیچکس مثل این حالات که از شما ظاهر میشود
نشده فرمودند که ما در وقت ریاضت هر ریاضتی که دانستیم که اولیای خدا کرده اند
بجا آوردیم و بر آن مزید نیز کردیم حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود هر چه بهمه ایشان
داده بود یکبار بما داد و ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل و یک هجری و وفات
در سال پانصد و سی و شش هجری بوده مدت عمر شریف نود و پنج سال و قبر شیخ در موضع خرجرد جام است

حضرت شیخ ابوالعباس بن عریف

نام ایشان احمد بن محمد الصنهاجی اندلسی است جامع بوده اند میان علوم ظاهری و باطنی

چون مریدان و مقتدای ایشان بسیار شدند سلطان وقت را هراسی در دل پدید آمد ایشان را بحضور طلب داشت و در راه اکش رحلت نمودند سال پانصد و سی و شش هجری

شیخ عبد السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرجال اللخمی الاشبیلی | الحنفی

کنیت ایشان ابوالحکیم است کسب علوم صوری و معنوی نموده بودند و کتاب شرح اسماء از مؤلفات ایشان است وفات ایشان در سال پانصد و سی و شش هجری بوده و قبر در مراکش برابر قبر شیخ ابوالعباس بن عریف است * * * * *

حضرت شیخ ابوالبیان بن محفوظ القرشی

معروف اند باین الحواری صاحب مقامات و حالات عالیه و در علم ظاهر و باطن کامل بودند مرید بسیار داشتند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و یک هجری بوده * *

حضرت شیخ الشیوخ عبد الاول بن شعیب السجزی الهروی قدس سره

کنیت ایشان ابوالوقت است مقبول خواص و عام و جامع ظاهر و باطن بوده اند و شاگرد جمال الاسلام داؤدی اند و صحبت حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رسیده اند و از خراسان به بغداد رفتند و عمر بسیار یافتند ولادت ایشان در ماه ذیقعده سال چهارصد و پنجاه و هشت وفات در رباط فقیر روز بغداد ذی قعده سال پانصد و پنجاه و سه هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیه متصل بغداد متصل قبر شیخ رویم است و حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه امامت نماز جنازه ایشان کردند

حضرت تاج العارفین ابوالوفا قدس سره

نام ایشان کاکیس است از کبار مشایخ و بزرگان این قوم و قدوهٔ اولیای کل و مرید شیخ محمد شنبکی اند در ارشاد طالبان آیتی بودند شیخ علی هیتی و شیخ بقای بن بطو و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ مطر البازرانی و شیخ ماجد کردی و شیخ جاکیر و شیخ احمد بن نقلی از مریدان ایشان اند نقل است از شیخ علی هیتی و شیخ ماجد کردی رحمهما الله که روزی شیخ تاج العارفین بالای منبر در وعظ بودند که حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در مجلس ایشان حاضر شدند و آن ایام مبتدا آمده بودند و آوردن جوانی ایشان بوده شیخ تاج العارفین قطع

کلام کردند گفتند این جمع ان را از مجلس بیرون برید چنان کردند باز در غلط شدند شیخ عبد القادر باز وا آن جمع
با تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر کرد تا ایشان آنحضرت در آمدند هر مرتبه بر سوم تاج العارفین
از منبر فرود آمده اند شیخ عبد القادر را در کنار گرفتند میان دو چشم ایشان بوسه دادند و حاضران
مجلس را گفتند برخیزید و تعظیم کنید که این ولی خدای است و گفتند ای اهل بغداد امر خدای
او نه از بهر اهانت او کردیم بلکه از برای آنکه شما او را بشناسید و بعزت معبود که بر سر او نوری
می بینیم که شعاع از مشرق و مغرب گذشته است بعد از آن فرمودند ای شیخ عبد القادر
امروز وقت ماست و درین نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس هر چه بانگ کند و خاموش گردد
مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ خواهد بود و دست آنحضرت را گرفته گفتند ای شیخ عبد القادر
مرا وقتی خواهد بود چون آن وقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن و تسبیح و کاسه و تمامی
بشیخ عبد القادر داده اند شیخ عمر بزاز گفته تسبیحی که شیخ تاج العارفین بغوث الثقلین
داده بودند چون آنرا بر زمین می نهادند یکان یکان دانه خود میگشت و آن کاسه را
چون کسی میخواست که بدست گیرد خود می جست و بر دست آن شخص می آمد وفات ایشان
بعد از پانصد هجری بوده و قبر در موضع قلمینا که از مضافات بغداد است واقع شده و مدت
عمر هشتاد و سال متجاوز است

حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری قدس سره

با حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و شیخ حماد دباس که پیر حضرت
غوث الثقلین و با شیخ عقیل منبجی صحبت داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان
بظهور آمده و چون در شام خلق بر ایشان تجمع شدند از آنجا بجبل هکاری که از توابع
موصل است زاویه بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و حضرت
غوث الثقلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد
عزیمت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش من آمد و هنوز جوان بود
پرسید که کجا میروی گفتم بمکه گفت میل صحبت داری گفتم من بر قدم تجریدم گفت من
نیز بر قدم تجریدم با هم روانه شدیم روزی دیدیم که جاریه حبشیه رحمهما الله پیدا شد

برفتی بر سر پیش من بایستاد و تیز تیز در روی من نگریست پس گفت ای جوان از کجایی گفتم از عجم گفت امروز مرا در حرم افگندی گفتم چرا گفت ببین لحظه در بلاد حبشه بودم مرا مشاهده افتاد که خدای تعالی بر دل تو تجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نفرمود مثل آن غیر ترا از زانسا که من دانم خواستم که ترا ببینم و بشناسم و گفت امروز در صحبت شما ام و امشب با شما افطار خواهم کرد و روان شد او در یکطرف وادی میرفت و ما یکطرف و چون شب شد طبقی از هوا فرود آمد بر آن شش نان با سرکه و نعیری آن جاریه گفت شکر خدا را که اکرام کرد مرا و مهمانان مرا هر شب دو نان فرود می آمد امشب برای هر یک دو نان بعد از آن سه ابریق آب فرود آمد بیاشامیدیم در لذت و حلاوت با آبهای زمین مانند نبود پس همان شب آن جاریه از ما جدا شد و رفت چون بمکه رسیدیم شیخ عدی را در طواف تجلی واقع شد بیخود بیفتاد چنانکه بعضی می گفتند که بمرد ناگاه دیدم آن جاریه پیش سر او ایستاده است و میگوید زنده گرداند ترا آنکس که میرانید بعد از آن در طواف مرا تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم و در آخر آن با من گفتند که ای عبد القادر تجرید ظاهر را بگذار و تفرید توحید را لازم دار و برای نفع مردم بنشین که ما را بندهای خدا هستند که میخواهیم ایشان را بر دست تو بشرف قرب خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان نمی دانم امروز چه نشان است ترا که بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمانها گرد تو ایستاده اند و چشم همه اولیا از مقامهای خود در تو خیره مانده اند و همه مثل آنچه ترا داده اند میدارند بعد از آن جاریه برفت دیگر او را ندیدم وفات شیخ عدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در جبل هکاریه است

حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله

مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیری از اولیا بهره مند شدند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بودند روزی شخصی بخدمت شیخ ماجد آمد گفت اراده مکه معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ کوزه خود را با دعا نموده فرمودند هرگاه تشنه شوی آب شیرین و هرگاه گرسنه گردی تلقان با شکر آمیخته ازین کوزه برآید وفات ایشان در سال پانصد و شصت و یک هجری بوده و قبر در جبل حمرین است

حضرت شیخ سیدی احمد بن ابوالحسن الرفاعی قدس سره

از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند و نسبت خرقه ایشان بر شیخ و اسر بحضرت شیخ
شبلی میرسد حضرت غوث الثقلین را دیده اند و در ام عبیده بطایح سکونت داشتند
صاحب کشف و کرامات و مقامات علیه و ولیی بزرگ و شافعی مذهب بود و شیخ ابوالحسن علی
که خواهرزاده ایشانند گفتند روزی بید در خلوت ایشان نشسته بودم که آواز کسی
شنیدم چون نظر کردم پیش خال من شخصی نشسته بود که آنرا هرگز ندیده بودم ساعتی
باهم سخن گفتند پس آن شخص از روزنی که در دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد و چون
برق در هوا بگذشت پیش سیدی در آمدم و پرسیدم که این مرد که بود فرمودند او را دیدی
گفتم دیدم گفتند او کسی است که خدا تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند و یکی از رجال
اربعه است سه روز است که مهجور شده است اما خبر ندارد گفتم یا سیدی سبب
مهجوری او چیست گفتند وی در جزایر بحر محیط مقیم است آنجا سه شبانروز متصل باران
بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران در آبادانی می بارید بعد از آن استغفار کرد و بسبب
این اعتراض مهجور شد من گفتم یا سیدی او را بمهجوری خبردار ساختی گفتند نه شرم دارم
گفتم اگر فرمایی من او را خبردار کنم گفتند میکنی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فرو کش چنان
کردم آوازی بگوشم رسید که یا علی سر برآر سر برآوردم خود را در یکی از جزایر بحر محیط
دیدم حیران شدم برخاستم و اندکی برفتم و آن مرد را دیدم و برو سلام کردم و آن
قصه را بگفتم سوگند میدهم ترا که هر چه بگویم چنان کن قبول کردم گفت خرقه مرا در گردن
من و مرا بر روی در زمین میکش و منادی میکن که اینست سزای کسیکه بر خدا تعالی
اعتراض کند خرقه در گردن او کردم خواستم که بکشم هاتفی آواز داد که ای علی بگذار
که ملایکه آسمان برای او بزاری در آمده اند و گریان شده اند خدا تعالی از وی خشنود
بعد از شنیدن آن آواز بیخود شدم و چون بخود باز آمدم خود را پیش خال خود دیدم
والله ندانستم که چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب حضرت
شیخ عبدالقادر رضی الله عنه مذکور میشد شخصی بطریق انکار گفت بس کن یا سیدی

بجانب او بعضب نگاه کردند فی الحال آن شخص بمرد و سیدی فرمودند کرا قدرت ست که تاب شیخ عبدالقادر تواند بیان کرد که مرتبہ او تواند رسید او شخصی ست که دیکجانب ما و دریای شریعت و دیکجانب ما و دریای حقیقت است هرجا که میخواهد غوطه میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند که چون بہ بلاد او روید پیش از شیخ عبدالقادر کسی را نبینید چه در ایام حیات وچه بعد از وفات که او از حق تعالے عهد گرفته است هرکه بمقام او در اید و مرا زیارت نکند احوال او سلب گردد و میفرمودند که حسرت بر کسیکه حضرت شیخ عبدالقادر را ندیده وفات ایشان روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول سال یالضد و هفتاد و هشت هجری بوده و بعضے گفته اند که در سال از دنیا رفته اند و مدت عمر هشتاد سال متجاوز بود و قبر در قریه ام عبیده بطایح ست

حضرت شیخ حیوة بن قیس الحرانی قدس سره

صاحب اوصاف جمیله و مقامات جلیله از اجله اکابر و مرجع مشایخ کبار بودند و حضرت غوث اعظم را دریافته شیخ ابوالحسن قریشی فرموده اند چهار کس دیدام از کبار مشایخ که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه احیا شیخ معروف کرخی و سید محی الدین عبدالقادر جیلی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرانی قدس الله تعالے اسرارهم وفات ایشان در سلخ جمادی الآخر سال یالضد و هشتاد و یک هجری بوده و قبر در موضع حران ست

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی المقتول رحمه الله

نام ایشان یحیی بن حبش ست در حکمت مشائیان و اشراقیان متبحر بودند بعضے از مشایخ ایشان را منسوب بعلم سیمیا و بعضی بخلل در عقیده و اعتقاد فلاسفه متهم میداشتند چون بحلب رسیدند علما بقتل ایشان فتوی دادند و بعضی گویند در حبس خفه کردند و بعضے گویند قتل و صلب کردند و بعضے گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بریاضت عادت داشتند اختیار کردند که بگرسنگی بکشند و اهل حلب در شان ایشان مختلف بودند بعضے بالحاد و زندقه نسبت میکردند و بعضی بکرامات و مقامات می ستودند و مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره فرموده اند علم بر عقل غالب بود باید که عقل بر علم غالب باشد

وفات ایشان درسال یانصد وهفتاد وهفت هجری و مدت عمر شریف سی وهفت دیاوسی وشش سال بود

حضرت شیخ جاگیر قدس سرہٗ

اصل ایشان از کردستانست ومتوطن نواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابوالوفا طاقیه خود رابدست شیخ علی هیتی بجهة ایشان فرستاده بودند وتکلیف حضور نکردند وگفتند که من ازخدا تعالی درخواستم که جاگیر را از جمله مریدان من گرداند خدای عزوجل اورا بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته بودند وصاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان درسال پانصد ونود هجری وقبر درنواحی سامره است

شیخ عبدالرحیم مغربی قدس سرہٗ

کنیت ایشان ابومحمد واصل از مغرب زمین است از سادات حسنی واعیان مشایخ مصر وصاحب کرامات ومقامات عالیه بودند روزی شیخ طهارت میکردند شخصی بخدمت ایشان آمده التماس نمود که شیخ بآبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند واز آن آبخورد حالیکه از وسبب شده بود بازیافت وایشان میفرمودند که شیخ عبدالقادر از اعیان شیخ واوتاد وجود است وفات ایشان درسال پانصد ونود ودو هجری بوده است ومدت عمر هفتاد سال وقبر درموضع قنی واقع شده که از توابع مصر است

حضرت شیخ ابوعلی بن مسلم قدس سرہٗ

از کبار مشایخ عراقند وصاحب تاریخ یافعی نوشته که ایشان از جمله ابدالان بودند وترک وتجرید بکمال داشتند وهمیشه مراقب وگریان میبودند وفات ایشان درسال پانصد ونود وچهار هجری بوده ومدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سرہٗ

مولد ایشان گنجه است وعالم بوده اند بعلوم ظاهر وباطن واز مریدان اخی فرخ زنجانی اند وعمر گرانمایه از اول تا آخر بقناعت وتقوی وعزلت گذرانیده اند وصاحب کشف وکرامات بوده اند واز ملاقات سلاطین اجتناب داشته اند بلکه سلاطین را بخدمت ایشان

بجمیع بود وخوق تعالی شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و اشعار ایشان تمام حسنة بیت
کشف و بیان معارف است واین از جملهٔ اشعار شیخ است ابیات ❊
چون مسجد جامی از سر نو ❊ بد در کس نخورد تمیم از در تو ❊ همه را به درم فرستادی ❊
من نمی خواستم تو میدادی ❊ چونکه بر درگه تو گشتم پیر ❊ زانچه ترسید فست دستم گیر ❊
وفات ایشان در سال پانصد و نود وشش هجری بوده و قبر در گنبد است ❊

حضرت شیخ عبد اللہ القرشی الہاشمی قدس سرہ

نام ایشان محمد بن ابراهیم ست صاحب کرامات و مقامات بلند عالم العلوم ظاهری و باطنی
بوده اند و در زمان خود تصرف تمام داشتند و بصحبت شیخ صباغ رسیده بودند وفات
ایشان در سال پانصد و نود و نه هجری روی داده

حضرت شیخ

کنیت ایشان ابو محمد بن ابی النصر است مرید سراج الدین محمود بن خلیفه اند و با شیخ
ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری شریک بودند و تصانیف بسیار دارند از انجمله
تفسیر عرائس است که در ان بس نکتهای دقیق و اشارتهای لطیف مندرج است
و در وجد و ذوق و استغراق حالت تامی داشتند و پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند
و مجلس نهادند گویند روا آخر عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابوالحسن کردویه
گفته در دعوت بعضی صوفیه با شیخ روزبهان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم
در خاطرم آمد که در علم و حال از و زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابوالحسن این
خطره را از خود دور کن کدام روزبهیکس با روزبهان برابر نیست دا و لیگانه زمان
خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شش هجری روی داده

حضرت شیخ روزبهان سبقلی

صحبت را خضر بودند از شصت سال از خانه که در شیراز داشتند جز برای نماز جمعه
و کفایت مهمات بیرون نیامدند و در علم و تقوی کامل بودند وفات در آخر محرم سال
ششصد و شش هجری

حضرت شیخ ابو اسحق اعزب قدس سره

نام ایشان ابراهیم بن علی است و از اعیان مشایخ بطائح و صاحب کرامات و مقامات عالیه و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی مذهب بودند بجهت غلبه استغراق اکثر مراقب می نشستند گویند سی سال رو بجانب آسمان نکردند تا آنکه شیری آمد و سر بر پای شیخ میمالید و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر رسیده باشد امام صدیقان و محبوب عارفان و قاید مردان اکابر است وفات ایشان در سال ششصد و نه هجری بوده و قبر در بطائح است

حضرت شیخ ابو الحسن کردویه قدس سره

کنیت ایشان ابو الحسن و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات بیشمار از ایشان ظاهر شده پدر ایشان رنگریز بوده و میخواست که پسر نیز رنگریزی کند و ایشانرا گران آمد در خدمت شیخ [illegible] آمد و رفت داشتند روزی پدر ایشان آمده دید که جامهای مردم را رنگ نکرده اند در خشم شد و در دکان تغارهای بسیار بود در هر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند جامها را گرد کرده در یک تغار نهادند غضب پدر زیاده شد گفت جامهای مردم را هر یکی رنگی خواسته بودند تو همه را در یک رنگ کردی شیخ ابو الحسن دست در آن تغار کرده جامها را یک یک بیرون آوردند هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون پدر آن کرامت بدید پسر را بسلوک راه تصوف باز گذاشت و از رنگریزی معذور داشت وفات ایشان در پانزدهم شعبان سال ششصد و دوازده هجری بوده و قبر در دهی است از نواحی مصر

حضرت شیخ ابن صباغ رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود از مشاهیر بوده اند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی رسیده اند و [illegible] گفته اند مرید شیخ علی بن هیتی بوده اند و ایشان مرید تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابو بکر بطایحی قدس الله اسرارهم و خرقه که حضرت صدیق اکبر در واقعه شیخ ابو بکر بطایحی داده بودند و از شیخ علی بن هیتی

مالیشان رسیده از ایشان قائم مقرو مات ایشان در شیخ ذیقعده و سال ششصد و نوزده هجری بوده و قبور در بالعقوبی

حضرت شیخ یونس بن یوسف شیبانی

طایفه یونسیه بایشان منسوب است صاحب کرامات و مقامات عالیه بودند وفات ایشان در سال ششصد و نوزده هجری بوده

حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمه الله

کنیت ایشان ابوالحسن است و نام علی صاحب معارف و اسرار و احوال و مقامات عالی بودند و ایشان اند که گفته اند چهار کس را شناسم از اولیای خدای که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه زنده ها شیخ محی الدین عبد القادر جیلی و شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیواة بن قیس حرانی ایشان در ذکر شیخ حیوة نیز مذکور شده وفات ایشان در سال ششصد و بست و یک هجری روی داده

حضرت شیخ فرید الدین عطار

اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشاپور و هشتاد و نه سال در نیشاپور بوده مرید شیخ مجد الدین بغدادی اند و در ابتدا توبه بر دست شیخ رکن الدین اکاف کرده اند بصحبت بسیاری از اکابر مشایخ را دریافته اند و بعضے گفته اند که اویسی بودند صاحب وجد و سماع و از بزرگان صوفیه اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرد و مربی او شد و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی گفته اند آنقدر اسرار توحید و حقائق و ذوق که در مثنویات و غزلیات عطار است در سخنان هیچ یک از این طائفه یافته نمیشود و کتاب تذکرة الاولیا و الهی نامه و بیسر نامه و منطق الطیر از تصانیف ایشان است ولادت ایشان در سال پانصد و سیزده و وفات در سال ششصد و هفت هجری بوده و در وصف کتاب در سن یکصد و بست و یکسالگی بدرجه شهادت رسیده اند

حضرت شیخ ابن فارض المصری

کنیت ایشان ابوحفص است و لقب شرف الدین و نام عمر بن فارض الحموی ولادت

وسکونت ایشان در مصر بود از قبیلهٔ بنی سعد اند و قصیده تائیه فارضیه از ایشان است چون آن قصیده اتمام کردند شبی پیغمبر علیه السلام در خواب دیدند که از ایشان می‌پرسیدند قصیده خود را نام کرده چه نام کرده گفتند لوایح الجنان در روایح الجنان فرموده اند نظم السلوک نام کن همچنان کردند که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاول سال ششصد و سی و دو هجری روداده

حضرت شیخ اوحدالدین الکرمانی قدس سره

مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ قطب الدین ابهری و ایشان مرید شیخ ابوالنجیب عبدالقادر سهروردی اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند ایشان را بمشاهده جمال ظاهری میل تمام بود شیخ شمس الدین تبریزی از ایشان پرسیدند که در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می‌بینم فرمودند اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی‌بینی و پیش مولانا جلال الدین رومی گفتند شیخ اوحدالدین شاهد باز بود اما پاکباز بود مولوی فرموده کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد و سی و پنج هجری بوده

حضرت مولانا شمس الدین تبریزی

نام ایشان محمد بن علی بن ملک داد است گفته اند که هنوز در مکتب بود هم پیش از بلوغ اگر چهل روز بر من بگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی طعام نشدی و اگر سخن طعام می‌گفتند با دست و سر منع آن میکردم مرید شیخ ابوبکر سله باف تبریزی اند و بعضی گویند که مرید بابا کمال خجندی بودند و بعضی گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی فرموده اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی کمال یگانگی و یکجهتی با ایشان بوده و همیشه با هم صحبت میداشته اند و در اشعار خود همه جا ستایش ایشان کرده اند و اکثر در خلوت روز و شب بصوم وصال می‌نشسته اند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و پنج هجری بوده است

شیخ ابوالغیث جمیل یمنی قدس سره

از کبار مشایخ و بزرگان این قوم صاحب کشف و کرامات اند در اوائل از قطاع الطریق بودند

روزی در یکی قافله نشسته منتظر می کشیدند شنیدند که از آتش شیری پیدا آمده تبسم فرمانده
داری و دیگر برا چشم بربست. چون ایشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند از ان محل بار استاد
و بصحبت شیخ ابن الفارج یمنی رسیده بمرتبه ولایت فائز گردیدند بعد از ان بشیخ کبیر یمانی
رسیده التماس صحبت کردند و شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند و در کوه
با خود بردند چون جمع کردن هیزم مشغول شدند شیری در از کوه بر آمد ایشان هیزم را
که بار کنند دیدند که شیر در از کوش برگشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را برای بار هم
سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهیم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت شیر نهادند و او را هم
تا نزدیک شهر آوردند بعد از ان گفتند هر جا خواهی برو وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه
و یک هجری روی داده

حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی

نام ایشان علی بن عبد الله و اصل از مغرب اند از سادات حسینی اند و ساکن بودند در اسکندریه
جمع کثیری انجا بصحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیای و علمای مشایخ بوده اند گفته اند یکبار
هشتاد روز گرسنه بودم و بخاطرم گذشت که مرا ازین کار نصیبی شد ناگاه زنی دیدم که از غار
بیرون آمد بغایت خوب روی گویا روی او نور آفتاب بود و میگفت نحسی هشتاد روز گرسنه
ایستاده نازی بر خدا میکنی بعمل خود و شش ماه بر من گذشته که طعامی نچشیده ام گویند
اول کسیکه قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و دو یا پنجاه و شش
هجری بوده در راه مکه معظمه در صحرائی که آب شور داشت چون ایشان را انجا دفن کردند ببرکت
ایشان آب آن سرزمین شیرین گشت

حضرت شیخ علی الخباز قدس سره

از مشایخ کبار عراق اند و صاحب مقامات جلیله شهادت ایشان در سال ششصد و پنجاه
و شش هجری بوده

حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سره

... از اقطاب اولیای اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی

ین احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابوعلی دقاق است قدس الله ارواحهم و شیخ عبد الله بلیانی خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان بچهار واسطه از شیخ ابو النجیب سهروردی و صحبت زاهد ابوبکر همدانی پیوسته از ایشان نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان بگفته اند که من آنچه از خدای خود خواسته بودم بعبد الله داده اند و آنچه بر من بسته اند در پیش او گشادند بر او مقفل دروازه گشادند و شیخ از بزرگان و موحدان اینطائفه و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بودند فرموده اند که بیک آه که برآرم صد هزار چون منصور حسین پیدا کنم و شیخ فرموده اند که درویشی نه نماز و روزه و احیای شب ست این جمله اسباب بندگی ست درویشی نیازردن است اگر اینجا حاصل کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی

ناحق بدو چشم سر ببینم مردم ٭ از پای طلب می نشینم مردم ٭ گویند خدا بچشم سر نتوان دید
آن ایشانند من چنینم مردم ٭ وفات ایشان روز عاشوره سال ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شده

حضرت شیخ لبیس المغربی الاسود قدس سره

ایشان کسب حجامی را ستر حال خود ساخته بودند اما از اهل کرامت و ولایت بوده اند امام محی الدین نووی از جمله مریدان و معتقدان ایشان بوده و بصحبت و خدمت ایشان تبرک میجست وفات ایشان در ربیع الاول سال ششصد و هفتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی

نام ایشان سلیمان بن علی ست بعضی از فقها ایشانرا بزندقه و الحاد منسوب داشته اند و بعضی بزرگ داشته و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند که هر کرا اندک چاشنی از مشرب اینطائفه چشیده باشد داند که سخن او در شرح منازل السائرین که تصنیف شیخ الاسلام ست چه قدر مبنی بر فوائد علم و معرفت است گویند که بمجلس سماع حاضر می شدند و رعایت تمام داشتند در خود می نمودند وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده است ٭٭

حضرت شیخ سعدی شیرازی رحمه الله

لقب ایشان مشرف الدین و نام مصلح الدین بن عبد الله ست و تخلص سعدی از [illegible]

ظاهر و باطن و نظم و نثر جامع و کامل و مجاز در لقیه تربیه شیخ الوحید الله حنیف بوده اند قدس الله
سره بارها بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و اکثر اقالیم را گشته اند و بهندوستان رسیده
بت سومنات را شکسته اند و صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی و بسیارے از اکابر را
دریافته اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی کرده اند وقتی با یکی از اکابر سادات
فی الجمله گفت و گوئی واقع شد آنشریف حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که او را
عتاب کردند چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذر خواست و تصانیف ایشان بسیار مشهور
و مقبول است و این از جمله شعر ایشان است غزل من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی ٭
عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی ٭ گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم ٭ چه بگویم که غم از دل
برود چو تو بیائی ٭ دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم ٭ باید اول بتو گفتن که چنین
خوب چرائی ٭ شمع را باید ازین خانه برون بردن و کشتن ٭ تا که همسایه نداند که تو در خانه مائی ٭
وفات ایشان شب جمعه ماه شوال سال ششصد و نود و یک هجری بوده و قبر در بیرون شهر تبریز است

حضرت شیخ حسن بلغاری قدس سره

اصل ایشان از نخجوان است و صاحب جذب و مقامات عالیه بوده اند و نسبت ارادت
ایشان بدو واسطه بشیخ ابو النجیب سهروردی میرسد در سی سالگی تائب شده و بکار
در آمده اند و اکناف عالم را سیر نموده اند وفات ایشان در سال ششصد و نود و هشت هجری
بوده و مدت عمر نود و سه سال و قبر در سرخاب تبریز است

حضرت شیخ ابو محمد مرجانی

نام ایشان عبد الله بن محمد است و اصل از مرجان مغرب زمین ابواب علوم الهی و انوار
ربانی بروی ایشان گشاده بود و از بزرگان این قوم اند وفات ایشان در تونس سال ششصد
و نود و نه هجری بوده

حضرت ابن مطرف اندلسی

کنیت ایشان ابو عبد الله است و مجاور مکه معظمه بوده اند و روا داشته اند که شبانروزی
هفت اسبوع طواف میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد و هفت هجری بوده

ومدت عمر ایشان از نود سال متجاوز و پادشاه عصر از سعادتمندی و کمال اخلاص که بخدمت ایشان
داشت جنازهٔ شیخ را بر دوش خود گرفت

حضرت شیخ شمس الدین قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد و نائی صوفی ست حنبلی مذهب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد
و یازده هجری روی داده

حضرت شیخ عماد الدین رحمه الله

نام ایشان احمد بن شیخ الحرامیه ابراهیم بن عبد الرحمن ست و اصل از واسطه در علم تصوف
تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در هفتصد و یازده سال هجری بوده و مدت عمر متجاوز

حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس سره

در دمشق بوده اند کم می گفتند و کم از جای برمیخاستند و کم می خفتند و علمای ظاهر با جلالت
و بزرگی نیاز مند انه سلوک با ایشان میکردند با وجود آنکه در ماه رمضان چیزی
میخوردند و نماز نمیگذاردند اما کشف و اطلاع بر مغیبات بسیار داشتند و این طائفه را
ستر حال خود ساخته بودند وفات ایشان در سال هفتصد و چهارده هجری

حضرت شیخ نجم الدین قدس سره

نام ایشان عبد الله بن احمد بن محمد الاصفهانی ست صاحب مقامات و مناقب عالیه شاگرد
ابو العباس المرسی الشاذلی و مدتے مجاور مکه معظمه بودند وفات ایشان بمکه معظمه
در جمادی الآخر سال هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر هفتاد و هشت سال

حضرت شیخ اوحدی اصفهانی

گویند ایشان از جمله اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی اند و بر سرپای جام نشسته جام جم از ایشان است و اکثر
اشعار ایشان در تصوف و حقیقت است و این بیت نیز از ایشانست بیت اوحدی شصت سال سختی دید
تا شبی روی نیک بختی دید وفات ایشان در سال هفتصد و سی و هشت هجری بوده و قبر در مراغه تبریز است

حضرت مولانا محمود زاهد مرغانی قدس سره

لقب ایشان جلال الدین ست در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی اند و بصحبت

متابعت سنت و شریعت بمرتبهٔ عالی رسیده بودند در تقوی و ورع جهد بلیغ مینمودند وفات ایشان
در ماه ذی حجه سال هفتصد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبرش در مرغاب هرات است

حضرت مولانا زاهد مرغانی رحمه الله

نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ اسمعیل
تایبادی است و تایباد دهی است از توابع جام در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی
بوده اند اما بواسطهٔ متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان مفتوح گشته
و کرامات و مقامات عالیه از ایشان بظهور آمده و اویسی بودند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته
زیارت روضهٔ حضرت مینمودند و در مدت هفت سال پیاده و پای برهنه از تایباد بروضهٔ
متبرکهٔ ایشان قرآن خوانده میرفتند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطالب اقصی و مرتبهٔ
اعلی فائز گشتند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره چون بمجلس ایشان
رسیدند مولانا حضرت خواجه را پرسیدند که چه نام دارید خواجه فرمودند که بهاء الدین نقشبند گفتند برای ما نقشی
بزنید خواجه فرموده اند که آمدیم که نقشی ببریم و دو روز با هم صحبت داشتند و حضرت تیمور صاحبقران
انار الله برهانه کمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه مولانا مربی صاحبقران بودند
وفات ایشان بروز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سال هفتصد و نود و یک هجری بوده و قبر در موضع
تایباد است

حضرت خواجه حافظ شیرازی

نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرمودند با وجود آنکه
معلوم نیست که بظاهر دست ارادت به پیری داده باشند اما ایشان را لسان الغیب گفته اند
و آثار حقائق و معارف در دیوان ایشان بسیار است و در تذکرهٔ عبد القادر بداونی از خط
شیخ نظام الدین احمد نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند اند
و اکثر تفاؤل که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلب می آید چنانچه
جهانگیر بادشاه که در ایام شاهزادگی بسبب آزردگی از والد خود جدا شده در اله آباد می بودند
و مدتی در آنجا بودند خواستند که بملازمت پدر عالیقدر رجوع نمایند دیوان حافظ را طلبیده فال کشادند و این غزل آمد

غزل

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم / چرا نه خاک ره کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم / به شهر خود روم و شهریار خود باشم
ز محرمان سراپرده وصال شوم / ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی / که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ / وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

و بموجب این فال بی تامل و اهمال بسرعت روانه شده بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضارا بعد از شش ماه اکبر پادشاه فوت کردند و ایشان پادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر پادشاه دیده که در حاشیه دیوان حافظ این مقدمه را نوشته اند وفات ایشان در سال هفتصد و نود و دو هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت مولانا ظهیر الدین خلوتی قدس سره

جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین ابابکر تایبادی میفرمودند امروز در زیر فلک مثل ظهیر الدین کس نیست ایشان مرید شیخ سیف الدین خلوتی اند وفات شیخ سیف الدین در سال هفتصد و هشتاد و سه هجری بوده و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل کازرگاه است وفات ایشان در سال هشتصد هجری و قبر در جوار قبر شیخ سیف الدین است

حضرت شیخ کمال خجندی قدس سره

بسیار بزرگ و صاحب حال بودند و خود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند و ترک و تجرید ایشان بکمال بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که در آنجا بسر می بردند چون بعد از فوت ایشان آنجا دیدند بغیر از بوریایی که بر آن می نشستند و سنگی که زیر سر می نهادند چیزی دیگر نبود وفات ایشان در هشتصد و سه هجری بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این بیت نقش کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی

حضرت مولانا محمد شیرین

تخلص ایشان مغربی است مرید شیخ اسمعیل سیسی اند و شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ

نورالدین عبدالرحمن اسفراینی واز معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در سال هشتصد و نه هجری ست و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله اشعار ایشان ست غزل

در موج دریای ازل بگذشت صحرای ابد
صحرا الیقین دریا شود چون باد از دریا دمد
در خطهٔ ملک صمد احمد بود عین احد
بر روی بحر بیکران باشد چو در دریا رمد
سرو رتیم آرد دائره از نیستی بر خیر و عدو
از صدیکی گفتیم به آن سده از یک یک با ز صد
باشد که موتی در رسد بارم بلد یا در کشد
از برج دل طالع شود واز اندرون سر بر زند
گر مغربی را آئینه پنهان نباشد در نمد

از جنبش بحر قدم برخاست موج بیعدد
و ز موج بحر بیکران صحرا ز دریا شد عیان
اندر جهان بعد و واحد احد نبود وسلے
لیکن جهان جسم و جان گرچه شد از دریا عیان
اندر سرا سرلم یزل باشد ابد عین ازل
اما رسید صد مین نمان در صد یکی راین عیان
من برمثال ماهیم افتاده از دریا برون
وقتست کان خورشید ها وان ماه ماها پیدا
آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربے

حضرت شاہ قاسم انوار

قدس سره اصل آن بسیادت مآب از آذربایجانست مولد و منشا او تبریز را داخل حال نسبت ارادت بشیخ صدرالدین اردبیلی داشتند بعد ازان بصحبت صدرالدین علی یمنی که از مریدان اوحدالدین کرمانی بود نیز رسیده اند و در لواحی ابیوره حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند را دیدند و با ایشان صحبت داشتند دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقائق و معارف و اسرار است و درباب مریدان ایشان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره فرموده اند که فقیر بعضے از ایشان را دیده و احوال بعضے را شنیده اکثری از ربقه دین اسلام خارج بودند و بدائرهٔ اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل فرموده اند که میتواند بود که چون فتوح و نذور بسیار میرسیده و همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان میشده و اصحاب النفس و هوا مقصود و را انجا حاصل بوده بدین جهت جماعه بیباک نیز خود را در زمرهٔ مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت این همه پاک بودند و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان انحال دارند و اکثری بیباک اند وفات ایشان در سال هشتصد و سی و هشت هجری بوده و قبر در خرجرد جام

شیخ زین الدین خوافی رحمه الله

کنیت ایشان ابوبکر است جامع بوده اند میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر توفیق
استقامت بر جادهٔ شریعت و متابعت سنت یافته بودند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی فرموده اند
که متابعت سنت بزرگترین کرامتی ست پیش اینطایفه و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نورالدین
عبدالرحمن قریشی مصری اند و ایشان مرید شیخ سیف کوراقی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسین
شمشیری و ایشان مرید شیخ محمود اصفهانی و ایشان مرید شیخ عبدالصمد نطنزی و ایشان مرید
شیخ علی بزغش و ایشان مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گویند در آخر حیات ایشان را
دردی می رسید که شبانه روز بالکل از خود غائب بودند چون از آن غیبت ایشان را باز آوردند
قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود و سخن کم میگفتند وفات ایشان در شب یکشنبه
دوم شوال سال هشتصد و سی و هشت هجری بود و بعد از وفات ایشان نعش ایشان را نقل کرده الخ
قبر شیخ در هرات است نزدیک عیدگاه و عمارت عالی بر آن ساخته اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سره

لقب ایشان شاه مدار است و مرید شیخ محمد طیفور شامی اند نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن
یا جهت دیگر به پنج یا شش واسطه بحضرت رسالت پناه صلعم میرسد غرائب احوال و عجائب کارها
و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و بزرگی حضرت شاه مدار زیاده از آنست که در تحریر
و تقریر آید گویند دوازده سال طعام نخورده اند و لباسیکه یکباری پوشیدند دیگر احتیاج شستن
نمیشد و همیشه سفید و پاکیزه میماندند و شیخ عبدالحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام
صمدیت بودند و آخر رتبه سالکان است و از جهت جمال بکمالی که حق تعالی بایشان عطا فرموده
بود هر کرا نظر بر روی مبارک ایشان افتادی بی اختیار سجود کردی از جهت
همیشه برقع بر روی خود می انداختند وفات ایشان هفدهم جمادی الاولی سال هشتصد
و چهل و چهار بوده قبر ایشان در موضع مکن پور که از توابع قنوج است و اکثر شاه
در هر سال در ماه جمادی الاول که عرس ایشان است قریب به پنج شش لک آدم
مرد و زن صغیر و کبیر از اطراف و جوانب هندوستان آمده آنجا جمع میشوند و تبرک شریف

ایشان با علمای بسیار جمع میشوند و همه نذر و نیاز می آرند و کرامات و خوارق عجیبه غریبه الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اہل ہندوستان از وضیع و شریف دو حصه مرید حضرت پیر دستگیر غوث ثقلین شاہ محی الدین سید عبد القادر جیلی اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اند اما اجلاف بیشتر و نیم حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید مخدوم بہاء الدین زکریا ملتانی قدس الله اسرارہم

حضرت مولانا جلال الدین پورانی

کنیت ایشان ابو یزید ست بعد از کسب علوم ظاہر برکت متابعت سنت و رعایت شریعت بمرتبه اعلیٰ رسیده اند و اکثر بکفایت مہمات مسلمانان بقدر امکان کوشش مینمودند بہر که رجوع بایشان کردی خود با تمام مقاصد اگرچه بظاہر دست ارادت به پیر نداده اند اما اویسی بوده چنانچه میسر بوده هرگاه مرا اشکالی می افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بواسطه رفع آن میکنند گویند روزی از اصحاب خود شانه طلبیده اند و گفتند حضرت رسالت پناه صلعم فرموده اند که بایدیگاہی محاسن خود را شانه میکن و ایشان بصحبت مولانا حضرت ظہیر الدین خلوتی رسیده اند و معتقد طریقه ایشان بوده حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اکثر بمجلس ایشان میرفتند چنانچه گفته اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقتیکه میرفتیم یکی از ایشان را بخاطر گذشته بود که اگر مولانا را کرامتی ہست میباید که بایده ملمس تبرک بمن بدهد چون رفته شدیم آنشخص را آواز دادند که یکساعت باش بخانه درون رفته یکطبق مویز بیرون آوردند و باو دادند و گفتند معذور دار که در باغهای ماشمش نمی باشد وفات ایشان در شب شنبه دہم ماه ذیقعده سال ہشتصد و شصت و دو ہجری بوده

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سره

کوسو قصبه ایست از توابع ہرات که ولادت ایشان در انجا واقع شده و از اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله سره جامع بودند بعلوم ظاہر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی بسیار میرفتند و بصحبت شیخ بہاء الدین عمر نیز بسیار میرسیده اند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین پورانی و غیرہم

از عزیزانی که در آن وقت بودند بمجالس ایشان حاضر میشدند و معارف و لطایف خواجه را استحسان میکردند و در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه را وجدی عظیم میرسید و صیحهای بسیار میزدند و مجلسیان را اثر میکرد و اکثر در صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بروجهی که غیر او کسی ندانستی اظهار مینمود وفات ایشان در روز شنبه بیست و ششم جمادی الاول سال هشتصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع قریب مزار قطب الاولیاء عزیزی

مولانا شمس الدین محمد روجی

اصل ایشان از قریه روج است و آن بر ده فرسنگی هرات واقع شده از کبار مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و هم نبیره حضرت مولانای جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی آن میبود که پیغمبر صلعم را بخواب ببینم روزی بخدمت والده خود رفتم ایشان کتابی پیش داشتند و میخواندند که هر کس این دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب ببیند اتفاقاً آن شب آینده شب جمعه بود رخصت خواندن دعا از والده خود گرفته بخانه خود رفتم و مشغول شده با شرایط نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه هزار مرتبه درود بر رسول علیه الصلوة والسلام بفرستد آنسرور را بخواب بیند این عمل نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه دیدم که از در سرای خود در آمدم و والده من ایستاده مرا گفت من انتظار تو می بردم اینک رسول صلعم بخانه ما آمده اند بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی که آنحضرت نشسته بودند بردند دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد پیش آنسرور نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته باطراف عالم میفرستند و کوفی املاء حضرت رسول میکند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی که از علمای ربانی بودند مینویسند و مادر مرا پیش برده عرض کرد که یا رسول الله پسر یکه وعده کرده بودی که دراز عمر و دولتمند خواهد شد این آن پسر است یا نه آنسرور بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند که همان فرزند است چه وقتی که مادر من پسری داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متالم شد شب حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که میفرمایند غمگین مباش که خدا تعالی بتو پسری صاحب دولت و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عز و جل بایشان داد پس آنحضرت

بمولانا عثمان فرمودند که مکتوبے برای این پسر بنویس مولانا کاغذی نوشت مشتمل بر سه سطر و در زیر آن سطور شکل گواهی کردم و رقبا لامینوسیا مد چندا حیدا چیزی نوشت و بجیده بدست من داد و من روان شدم با خود گفتم که مضمون مکتوب را ندانستم باز گشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را از دست من گرفته بخواندند و من بیک شنواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم و باز بجیده بدست من دادند میخواستم که باز چیزی به پرسم ناگاه آواز در بر آمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می آید و شمعے در دست دارد بر خاستم گفت ای محمد چیزے در خواب دیدی گفتم آری گفت من خوابی دیده ام و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد ولادت ایشان در شب برات سال هشتصد و بیست هجری بوده وفات روز سه شنبه شانزدهم ماه رمضان سال هفتصد و چهار هجری بوده و قبر در نگاه درگاه نزدیک مزار شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری است قدس الله سره

حضرت شیخ صوفی علی قدس سره

اصل ایشان از ولایت جام است و مرید شیخ بهاء الدین خوافی اند و سبب در آمدن ایشان باین راه این بود که روزی جمعے از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان در صحرای بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد اثری در دل شیخ رسیده و با درویشان همراه شدند بزیارت آن مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان و زیارت نمودن مزار آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا بر کندند و درین راه در آمده اند وفات ایشان در سال هفتصد و هشت هجرے +

حضرت امیر سید علی قوام رحمہ الله

از سادات سوانه اند که در نزدیکی سرهند است و از بزرگان ارباب کمال و لشکر و جهد حال و از کبار مشایخ هندوستان بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه میپوشیدند و گاه لباس لشکریان در بر میکردند در اوایل طلب الهی بجونپور رفته بخدمت شیخ بهاء الدین جونپوری رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان کشاده گشت گویند تا چهل سال

بشیخ خادمی امر کردند و خدمت تقریر نمودند و میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند
علی دهلی بپدر خود میرسد و از احوال خلق خبردار نمی‌شود میگفتم یا رسول الله اگر وصل است
از آن است و اگر درست است از آن است علی بیچاره درمیان چیست فرمودند برای خلق خدا
دعا کن که دعای تو در حق ایشان مستجاب است وفات ایشان در سال هشتصد و پنجاه هجری
بوده و قبر در حوالی جونپور در موضع است که بتوطن داشته اند و آن بسرای میران مشهور
است مزار متبرک

حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی

ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد خبوشانی که از کبار متاخرین و بزرگان وقت
و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند مخدومی اعظم در سلسله کبرویه مرید
شاه علی بیابانی و ایشان مرید شیخ رشید الدین محمد اسفراینی و ایشان مرید شیخ عبدالله
برزش آبادی و ایشان مرید شیخ اسحق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله
اسرارهم وفات مخدومی اعظم در سال هشتصد و سی و هفت هجری روی داده و وفات شیخ حسین
بشام بوده در نهصد و پنجاه و شش سال هجری

حضرت شیخ علی متقی قدس سره

نام پدر ایشان عبدالملک بن قاضیخان المتقی القادری الشاذلی المدنی الچشتی است از کبار
اولیای وقت و مشایخ هندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بوده اند و مولد ایشان
برهانپور است در سن هفت سالگی والد ایشان در خدمت شاه باجن چشتی که در برهانپور بوده
مرید ساختند و بعد از آن از شیخ عبدالحکیم بن شاه باجن خرقه مشایخ چشت پوشیدند و بجانب
ملتان سفر کرده بصحبت بسیاری از مشایخ کبار رسیدند و تحصیل علوم نموده عزیمت حرمین شریفین
کردند و بآنجا رسیده از شیخ محمد بن السخاوی خرقه تبرک قادریه و شاذلیه که منسوب است بشیخ
نور الدین ابو الحسن علی الحسینی الشاذلی پوشیده و بمرتبه کمال رسیدند و تصانیف مشهوره
بسیار دارند وفات ایشان دوم ماه جمادی الاولی سال نهصد و هفتاد و پنج هجری بوده

و مدت عمر نود سال است ولادت شیخ در سال هشتصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در مدینهٔ مطهر است

حضرت شیخ ادهن جونپوری

نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است در وقت خود از بزرگان مشایخ هندوستان بودند با وجود چنان سن و عمر گشته بودند که تا دو کس ایشان را نگرفتند نمیتوانستند ایستاد اما چون بسماع می در آمدند ایشان را ده کس نمیتوانستند نگهداشت و وفات شیخ در سال نهصد و هفتاد و شش هجری است و عمر ایشان از صد متجاوز بوده و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره

نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است و اصل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض و در سلسلهٔ چشت بودند و شیخ از اولاد شیخ فرید اند در مدت عمر روزه میداشتند و در اوایل حال بطریق سیاحان می بودند چون در بیست سالگی رسیده اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته و ممالک عرب و عجم را سیر کرده و مشایخ آنوقت را دریافته باز بهندوستان آمدند و در کوه سیکری که در آنوقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاه از اخلاص و اعتقادی که بشیخ داشتند شهری در انجا آباد کردند و قلعهٔ متین بر آن کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون بادشاه را فرزندی نمی ماند و هرگاه که از ارباب کمال و صاحب حال شخصی را می شنیدند رجوع باو نموده التماس فرزند میکردند شخصی بعرض رسانید که عزیزی درین نزدیکی از خانهٔ مبارک آمده در کوه سیکری میگذرانند بادشاه خود بزاویهٔ شیخ رفته التماس فرزند نمودند شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر بادشاه رفتند شیخ فرمودند حق تعالی بشما سه فرزند خواهد عطا فرمود فرزند کلان خود را بما خواهید داد که تربیت نمائیم چون مدت حمل جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه کابانو را بخانهٔ شیخ فرستادند جهانگیر بادشاه بخانهٔ شیخ متولد شدند و شیخ خود را بر ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند و صبیهٔ خود را بشیر خواری دادند مقرر نمودند و گفتند وقتی که این سخن در آید بار رحلت خواهیم نمود و همچنین شد و ولادت شیخ در سال هشتصد و نود و هفت هجری بوده و وفات در بیست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور است که اکبر بادشاه بجهت حضرت شیخ بنا کرده اند بسیار عالی

حضرت شیخ نظام انبیتهی قدس سره

از بزرگان مشایخ هندوستان اند و اصل از قصبه انبیتهی که از توابع گنگوه ست مرید شیخ معروف جونپوری اند و شیخ معروف مرید شیخ الهداد شارح کافیه و هدایه اند که سلسله ایشان بچند واسطه بشیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در و اختلاف باید افتاد. وفات ایشان در سال نهصد و هفتاد و نه هجری بوده و قبر در قصبه انبیتهی ست

حضرت شیخ داود جهنی وال قدس سره

جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور و آبای کرام ایشان از عرب بهندوستان آمده اند و تولد ایشان در سیتپور شده والده ایشان پیش از ولادت شیخ فوت کرده اند و در اوائل حال پیش مولانا اسمعیل اچه که از شاگردان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره السامی بوده کسب علوم می نمودند و در ایام طفولیت اصفهانی را بقراءت تمام میخواندند منسوب اند بسلسله علیه قادریه در اوائل سلوک اویسی بودند از روحانیت حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و باشاره حضرت غوث اعظم بظاهر دست ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبدالقادر ثانی داده اند و از بزرگان مشایخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق ارجمند گشته اند وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر در شیرگده نواحی جهنی

حضرت شیخ نظام نارنولی قدس سره

نارنول از شهرهای مشهوره هندوستان ست مرید شیخ خانو چشتی اند که در گوالیار وطن داشتند و از کبار مشایخ وقت خود بودند و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بودند و جمع کثیری ببرکت ایشان بمرتبه عالیه رسیدند گویند همیشه پیاده از نارنول حضرت خواجه قطب الدین اویسی قدس روحه بوجد و ذوق و جذبه تمام میرفتند ولادت شیخ خانو در سال نهصد و چهل هجری بوده وفات ایشان در سال نهصد و نود و هفت هجری روی داد

حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی

نسب ایشان علویست از کبار مشایخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان بمرتبه

که بیاکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقی انبوه بخدمت شیخ رسیده مستفیض و مستفید میگشتند و حالات باطنی نیز برکمال داشته اند در احمدآباد سکونت ورزیده بودند و هیچ جای رفت وآمد نمیکردند اگرچه ارادت بجای دیگر داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در آداب طریقت تابع ایشان بودند و کار را نزد شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث بگجرات رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعی از علماء ظاهر بسبب بعضی سخنان مانند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف بر نوشتن شیخ وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه شیخ محمد غوث رفتند در دیدن اول فریفته شیخ گشتند و کاغذ فتوی را پاره کردند و شیخ علی متقی گفتند که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی متقی ست و در حقیقت آنچنانکه هرس ماست و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق بوده آنست که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بوده اما آنرا بکمال رسانیده بودند و وفات شیخ وجیه الدین در غره صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده و قبر در میان شهر احمدآباد است و وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد هجری در اکبراباد واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیارست ⁂

حضرت شیخ علاء الدین اودهی قدس سره

صاحب کرامات و مقامات عالیه بودند گاه گاهی حقائق و معارف را بصورت نظم در می آوردند چنانچه این مطلع از ایشانست بیت ندانم آن گل خو روچه رنگ و بو دارد ⁂ که مرغ هرچمنی گفتگوی او دارد ⁂ و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد و شبی دزدان بخانه ایشان در آمدند و باوجود آنکه سن شیخ بنود رسیده بود و شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته شود و بدرجه شهادت رسیدند و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت هجری بوده است ⁂

حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره

از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه و موضع زندجان که از توابع هرات است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در ریاضت و مجاهدات یگانه

داکثر صائم می بوده اند و افطار بشوربائی کرده و بالای آن صابون آب میخوردند تا ردشود
و از حضرت اخوند خود شنیده ام که میفرمودند چون عبدالله خان اوزبک از ماوراء النهر
بتسخیر خراسان روانه شد و در ترجان بخدمت ایشان رسید خواجه فرمودند بندهای خدا را
بکشتن مده و صبر کن که قلعه هرات بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت فتح خواهد شد
بعد از گذشتن مدت مذکور همچنان شد که خواجه فرموده بودند و نیز حضرت اخوند از زبان
والد ماجد خود شیخ فصیح الدین نقل میکردند که ایشان میفرمودند شبی بخدمت خواجه عبدالحق رحمه
ایشان اراده زیارت حضرت خواجه عبدالله انصاری کردند چون شب تاریک بود خواستند
که چراغی روشن کنند و روغن چراغ بهم نرسید چراغ را از آب تر کردند و فتیله تافته تا آب بهمن
خود تر نموده در آن گذاشته روشن ساخته و آنرا بدست مبارک خود گرفته متوجه شدند و راه
قریب یک فرسنگ بود و با وجود تندی میوزید چراغ روشن بود تا بمرقد حضرت خواجه رسیدند
بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز چراغ را روشن کرده تا منزل خود
بهمان طریق آمدند و نیز اخوند میفرمودند که قریب بموت خواجه وصیت کردند که جنازه مرا خواجم
نگهداشت تا اتالیق سواری رسد و امامت جنازه من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند
چنین کردند و انتظار میکشیدند که در همان وقت والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ایلچ
سوار رسیدند و امامت جنازه ایشان کردند و وفات خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده
و قبر در ترجان است و وفات شیخ فصیح الدین روز پنجشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار
و نوزده هجری بوده قبر در لاهور است ❊

حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره

از سادات صحیح النسب و صاحب کرامات و خوارق بوده اند در سلسله علیه قادریه مرید شیخ
داود جهنی وال اند و بعد از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیدند
حضرت اخوند میفرمودند که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت الله که عالم و عامل بودند بدیدن
ایشان رفتیم و آنجا نشسته بودیم که شخصی تسبیح بشاه آورد و در دل من گذشت که اگر شاه را
کرامتی باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقت رخصت مرا طلبیده همان تسبیح را بمن دادند

وگفتند ہر وقت تسبیح تو تمام سہ صد مرتبہ صلوات بخوانید و از آخوند ملا نعمت اللہ منقول ست کہ روزی در خاطرم گذشت کہ من ارادہ و اعتقاد بحضرت غوث الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبر دار خواہند بود شب در خواب دیدم کہ بجہت امری در ماندہ ام و سر من برہنہ است فی الحال غوث الثقلین حاضر شدند و دستاری سفید عنایت کردند فرمودند کہ ملا نعمت اللہ ما در چنین جا ہا از شما خبر داریم فردای آن شاہ ابو المعالی مرا طلبیدہ اند و دستاری سفید دادند و گفتند کہ این دستار است ولادت شاہ روز دوشنبہ دہم ذی حجہ سال نہصد و بست ہجری وفات شان نہم ربیع الاول سال یک ہزار و بست و چہار ہجری رو داد و قبر در شہر لاہور ست تحفۃ القادریہ کہ دران تمام احوال حضرت غوث اعظم ست ایشان جمع کردہ اند و کمال ارادت و اخلاص بآنحضرت داشتند و آنحضرت را نیز کمال عنایت و شفقت شیخ بود و امداد از روحانیت آنحضرت بشاہ میرسید

حضرت خواجہ عبد الحق جامی قدس سرہ

نام جد ایشان شیخ محمد صدر ست از فرزندان حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ و آبای ایشان در جونپور میبودند اما مولد شیخ در احمد آباد گجرات ست و شیخ صغیر بودند کہ والد ایشان برحمت حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی گجراتی رسیدہ خرقہ اجازت پوشیدند و شیخ ایشانرا رخصت مکہ معظمہ دادند و بقدم تجرید و تفرید بزیارت حرمین شریفین کردہ تا دوازدہ سال در مکہ شریفہ در صحبت شیخ علی متقی گذرانیدہ اند و از آنجا باز معاودت نمودہ باحمد آباد رسیدہ متاہل شدند و تا دوازدہ سال دیگر پیش شیخ وجیہ الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاہر مشغول بودند و درہمین ایام بصحبت شیخ ماہ جونپوری ہم کہ در گجرات بودند میرسیدند شیخ ماہ چون از زبان والد ماجد ایشان شنیدہ بودند کہ پسر خورد ما قطب وقت خواہد شد ایشانرا محترم میداشتند و شیخ ابو محمد جعفر متقی کہ مرید والد ایشان بودند از قلعہ اسیر کتابتی بشیخ وجیہ الدین و شیخ ماہ نوشتند کہ شما ہا رد اجرا بیرو از من آرید ایشان در جواب نوشتند کہ بدست شما است و شیخ را رخصت اسیر کردند شیخ بملازمت شیخ ابو محمد رسیدہ و نعمتی را کہ والد بزرگوار ایشان بشیخ ابو محمد امانت سپردہ بود تا گرفتند و در ریاضت

توطن گرفته بدرس اشتغال داشتند وبعد ازان ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول گشتند وجمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری وباطنی شدند وشیخ در زمان خویش یگانه ومرجع مشائخ کبار واز بزرگان متاخرین سلسلهٔ چشتیه بودند وضیع وشریف ولایت خاندیس وآن حوالی را رجوع ارادت بایشان بود وقبولی عظیم داشتند وشیخ را محبت واخلاص بخدمت حضرت سید انام صلی الله علیه وعلی آله الکرام واصحابه العظام بمرتبه بود که بگفت وشنید راست نیاید چنانچه هرچندگاه از ذوق واشتیاق واز بی اختیاری متوجه مدینه متبرکه میگشتند وبعد از رفتن چند منزل بموجب ارشاد آنسرور باز مراجعت می نمودند وطریقه ایشان تمام مطابق شرع وسنت بود وانچه فتوح میرسید سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند وحصه دیگر صرف خانقاه وفقرا می نمودند ویک حصه دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین میفرستادند خوارق وکرامات ایشان بسیار وبیشمار ست وفات ایشان در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال الف وبیست ونه هجری بوده چنانچه خواجه هاشم رحمه الله تاریخ فوت ایشان را این فضل الله یافته اند ومدت عمر هشتاد وشش سال وقبر شیخ در برهانپور است که خود آباد کرده بودند زیارتگاه است

حضرت احمد کابلی والسرهندی قدس سره

از اولاد حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه حنفی مذهب بوده اند ودر سرهند سکونت ورزیدند ودر سلسلهٔ نقشبندیه مرید خواجه باقی بودند وایشان مرید مولانا خواجگی امکنگی وایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد واز مشائخ قادریه وچشتیه نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین مشائخ وصاحب ریاضت ومجاهدت وخوارق وتصانیف اند در اواخر حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که شیخ میگوید مرتبهٔ من زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض بهتان وافترای مخالفان ست بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده از سیادت ونقابت پناه فضائل وکمالات دستگاه حقائق ومعارف آگاه افضل فضلای عصر علامی فهامی استادی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند وقتی مارا عبور بسرهند واقع شد وکیفیت ما اتفق ملاقات شیخ احمد را در

در اثنای ملاقات بخاطر گذشت که اگر شیخ را کرامتی است باید که مردم انچه از ایشان بیان میکنند خاطر نشان من سازند دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان ست بی اجازت مولانا خواجگی امکنکی مرید میگرفتند دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد دارند چون ساعتی پیش شیخ نشستم جزو یکه از زیر مسند خود بمن دادند که مطالعه نمایند چون آنرا تمام دیدم بمن گفتند ازین چیز می ظاهر میشود گفتم ازین خود هیچ ظاهر نمیشود و انچه درانجاست درست است گفتند پس بدانید که انچه از ما واقع شده همین ست و باقی افترا است و باز بعد از ساعتی گفتند که روزی خواجه خاوند محمود باینجا آمده بودند گفتند که خواجه اجازت صریح از پیر خود نداشتند بجهت آنکه روزی مولانا خواجگی امکنکی خربزه میخوردند و قاچ قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان میدادند بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خواجه نیز حاضر اند مولانا خواجگی امکنکی فرمودند ما خربوزه باو درست داده ایم خواجه باقی ازین استنباط کردند که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این چنین نیست چراکه ما هرگز اینچنین سخنی از پیر خود و از دیگر مردم نشنیده ایم بلکه خواجه باقی ابا میکردند که این کار از دست من نمی آید و این بار را من نمیتوانم برداشت و مولانا خواجگی میفرمودند که ما اجازت دادیم و ترا اینکار را باید کرد درین اثنا چندی از ریش سفیدان نیز گفته اند که ما دران مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجه باقی دادند خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد از ان شیخ احمد فرمودند که انچه از مریدان خواجه خاوند محمود بایشان اعتقاد دارند خواجه آنچنان نیستند و من آن اعتقاد بخواجه ندارم هر سه سوالیکه در خاطر حضرت اخوند گذشته بود شیخ جواب دادند وفات ایشان در سال یکهزار و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر شصت و سه سال و قبر در سرهند است

حضرت شاه بلاول قدس سره

ولادت ایشان در قصبهٔ شیخوپور آهن که از مضافات پنجاب ست واقع شده و در لاهور سکونت داشتند و علم ظاهری و باطنی کسب نموده بودند و در سلسلهٔ علیه قادریه مرید شیخ شمس اند و ایشان مرید شیخ ابواسحق و ایشان مرید شیخ داود جهنی وال که

ذکر ایشان بالا گذشته و شیخ بلادل صائم الدهر و قائم اللیل میبودند و در شروع ابتدا یاد اشتغال
این فقیر یک مرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از بشره شیخ ظاهر میشد
هر روز جمع کثیری بخدمت ایشان آمد و رفت می نمودند و هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت
البته برای او ماحضری میکشیدند و مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزه آبی بخدمت
شیخ می بردند و ایشان دعا خوانده بران آب میدمیدند و اکثری شفا می یافتند وفات
ایشان در وقت عشای شب دوشنبه بیست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل و شش
هجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور است بموضعی که سکونت داشتند
الحمد لله و المنة که باتمام رسید ذکر مشایخ متفرقه که تاریخ وفات و ولادت و محل قبور اکثری
در کتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی و طبقات سلمی نبود و این خادم فقراء الفقرا از تفحص و تجسس بسیار از کتاب
معتبر متقدمین و متاخرین پیدا نموده بقید ضبط در آورد امید که ارواح طیبه ایشان قدس الله اسرارهم از این فقیر خشنود گردد

ذکر نساء العارفات الصالحات الکاملات الواصلات رضی الله عنهن

بدانکه افضل نساء العالمین پیش از عهد حضرت رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و
مریم بنت عمران ست و بعد از ان سرور از ازواج مطهره خدیجه کبری و عایشه صدیقه و از بنات
فاطمه زهرا رضی الله عنهن

ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم

مرویست که آن حضرت فرموده اند من زنی نخواستم و هیچ یکی از دختران خود بزنی بکسی
ندادم مگر آنکه جبرئیل آمد از پروردگار من مرا آن امر نمود ازواج مطهرات دوازده بودند
که آنحضرت با ایشان زفاف فرموده اند از انجمله یازده متفق علیه اند و یکی مختلف فیه که زوجه بوده

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها

کنیت ایشان ام هند است و نام پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب
و نسب ایشان در قصی به نسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والده ایشان فاطمه بنت
زایده بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند خدیجه
پیشتر از خواستگاری آنحضرت در خواب دیده بود که آفتاب از آسمان در خانه او در آمد

فرود آمد و نور آن از خانهٔ ایشان منتشر شد چنانکه در مکه معظمه هیچ خانه نماند که الا که بآن نور منور گشت و دران زمان که در عقد آن سرور در آمد سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بیست و پنجسال و مهر ایشان بیست استر ماده بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان بود و سید عالم صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند هیچ زن نخواستند و اول کسیکه از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام بسید عالم صلعم گفت یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و طعام می آرد چون بتو رسد او را از پروردگار او و از من سلام رسان و بشارت ده او را بخانه در بهشت از یک مروارید مجوف که دران خانه هیچ خصومت و رنج نبود گویند چون حضرت سید بشر از حضرت پروردگار خود و از جبرئیل سلام رسانید حضرت خدیجه جواب سلام فرمودند و وفات ایشان اصح آنست که در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آن سرور واقع شده مدت عمر شریف شصت و پنجسال و قبر ایشان در مکه معظمه بحجون است پیغمبر صلعم خود بقبر ایشان رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت آن سرور ایشان را بسیار یاد میکردند

حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها

کنیت ایشان ام عبد الله است ایشان از فقیهات و فقها و علما و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم عن هذا الحمیراء یعنی بگیرید دو حصه از سه حصه دین خود را ازین سرخ پوش و از حضرت عائشه صدیقه مرویست که گفتند مرا فضیلت و مزیت داده اند بر سایر ازواج پیغمبر صلعم بده چیز اول بکری غیر از من نخواستند سید انام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر او هجرت کرده باشند در راه خدا غیر از من سوم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم آنکه پیش از آنکه مرا رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریری بآنسرور نمود و گفت این را زن کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یک ظرف غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر بجا نمی آوردند ششم آنکه آنحضرت نماز میگذاردند و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من بود هفتم آنکه در جامه خواب هیچ زن وحی بآنحضرت نازل نمیشد مگر در جامه خواب من هشتم آنکه در حالی که روح

آن سرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت میان سینه و شش من بود و هم آنکه آن سرور علیه السلام در نوبت
من رحلت نمودند و هم آنکه آنحضرت در خانه من مدفون گشتند و بصحت پیوسته که از رسول
صلعم پرسیدند که دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عائشه رضی الله عنها گفتند از مردان
فرمودند پدر او از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست که اول دوستی که در اسلام
پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عائشه صدیقه و مردم هدایای خود را در روز نوبت عائشه
صدیقه بخدمت آنحضرت میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضای آن سرور بود
و آنحضرت بفاطمه زهرا رضی الله عنها فرمودند که ای دختر کمن دوست میداری تو آنچه من دوست
میدارم حضرت فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند پس دوست دار عائشه را و از حضرت
عائشه منقول است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من کی خوشنودی
و کی در غضب گفتم یا رسول الله از کجا میدانی فرمودند چون خشنودی قسم میخوری که لا ورب
محمد هرگاه خشمناکی میگوئی لا ورب ابراهیم گفتم آری چنین است گویند عائشه صدیقه رضی الله عنها
شش ساله بودند که پیغمبر صلعم بعقد خویش درآوردند و مهر ایشان متاعی که بود پنجاه درهم
می ارزید و بروایتی پانصد درهم بود آنحضرت آنرا قرض نموده تعلیم ایشان کردند و وفات حضرت عائشه
صدیقه رضی الله عنها شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری بوده و مدت عمر شریف
شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر اهالی مدینه مشرفه حاضر شدند و ابوهریره رضی الله عنه
بر جنازه ایشان نماز گذاردند

حضرت زینب رضی الله عنها

نام پدر ایشان خزیمه بن حارث بن عبد الله بن عمر بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه است
و در رمضان سال سوم از هجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح خویش درآوردند و هشت ماه
در خانه مبارک آنحضرت بودند و بعضی برآنند که سه ماه و ایشان را ام المساکین میگفتند از جهت رحم
و شفقت و کثرت طعام و احسانی که بر مساکین داشتند و وفات ایشان در عهد پیغمبر صلعم در آخر سال چهارم هجری بوده و قبر در بقیع

حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها

کنیت ایشان ام الحکم و نام پدر ایشان امیمه بنت عبد المطلب که عمه رسول صلعم بودند و نام اول

ایشان برہ بود حضرت سید انام ایشان را تغیر دادہ زینب گذاشتہ اند در ماہ ذیقعدہ سال پنجم از ہجرت ایشانرا در عقد خود درآوردند و در باب نہ استگاری ایشان بر آنحضرت آیات کریمہ نیز وارد شدہ مرویست کہ رسول صلعم بی اذن بخانہ زینب رفتند در حالی کہ ایشان سر برہنہ بودند گفتند یا رسول اللہ بی خطبہ و بی گواہ فرمودند اللہ المزوج و جبرئیل الشاہد از زینب رضی اللہ عنہا مرویست کہ روزی بحضرت سید المرسلین گفتم کہ مرا چند فضیلت است کہ ہیچ یکدام از ازواج ترا نیست یکے آنکہ نکاح من در آسمان واقع شدہ و دیگر در ان قضیہ جبرئیل میانجی بود و گواہ اول زنی کہ از ازواج مطہرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات ایشان در سال بستم از ہجرت و بقولی بست و یکم بود مدت عمر پنجاہ و سہ سال حضرت فاروق اعظم رضی اللہ عنہ اہل مدینہ مشرفہ را حاضر ساختہ بر ایشان نماز گذاردند و قبر در بقیع ست۔

حضرت سودہ رضی اللہ عنہا	

ایشان ام الاسود و نام پدر ایشان زمعہ بن قیس بن عبد شمس بن عبد ود بن نصر بن مالک بن حنبل بن لوی بن غالب قرشیہ العامریہ است و نسب ایشان با نسب سرور کائنات در لوی متصل میشود و نام مادر ایشان بنت قیس بن عمرو بودہ و یکم معظم اوائل بعثت مسلمان شدند در سال دہم از نبوت بعد از وفات حضرت خدیجہ کبری رضی و پیش از تزوج حضرت عائشہ صدیقہ رض حضرت سید انام ایشانرا در نکاح خود آوردند و مہر ایشان چہار صد درہم بود چون کبر سن ایشانرا دریافت آنحضرت ارادہ طلاق ایشان کردند شبی بر سر راہ آن سرور نشستہ دفتی کہ بخانہ عائشہ صدیقہ میرفتند گفتند یا رسول اللہ مرا طلاق مدہ و من ہیچ طمعے ندارم لیکن میخواہم کہ فردا ے قیامت با ازواج تو محشور شوم و من نوبت خود را بعائشہ بخشیدم حضرت رسالت پناہ صلعم ازان ارادہ درگذشتند وفات ایشان در اواخر خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ عنہ بودہ و بقولے در زمان حکومت معاویہ رحلت نمودہ اند و قول اولے اشہر ست و قبر در بقیع ست

حضرت صفیہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان حی بن اخطب بن ثعلبہ بن ثعلبہ است و نام مادر ایشان بنت سموال و صفیہ رضی اللہ عنہا از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشانرا مخیر ساختند که آزاد کنند و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکہ اسلام آوردند و حضرت رسول خواستگاری نمایند گفتند یا رسول اللہ تحقیق که آرزو می اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکہ دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو آمدم مرا در یہود ہیچ حاجت نیست نہ پدری و نہ برادری در میان یہود دارم یا رسول اللہ مرا در میان کفر اسلام مخیر میگردانی واللہ که خدا و رسول وی احب اند نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را خوش آمد و ایشانرا برای خود نگاه داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشانرا مہر ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش و بقولے در سال پنجاه و بقولے پنجاه و دو از ہجرت و بقولے در ایام خلافت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بوده و ایشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع ست

حضرت ام حبیبہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان ابوسفیان است و نام مادر ایشان صفیہ بنت ابی العاص بن امیہ بن عبد شمس است که عمہ حضرت امیر المومنین عثمان بود رضی ام حبیبہ فرمودند که در واقعہ دیدم که شخصی با من خطاب میکند که یا ام المومنین بیدار شدم و تعبیر واقعہ خویش بآن نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواہد خواست حضرت عثمان ایشانرا در مدینہ سال ہفتم از ہجرت بسرور عالم دادند و در آنوقت ایشان سی و چہار سالہ بودند و مہر ایشان چہار صد دینار زر سرخ و بروایتے چہار ہزار درم نقره بود وفات ایشان در سال چہل و دوم یا چہل و چہارم از ہجرت واقع شده و قبر در بقیع ست

حضرت حفصہ رضی اللہ عنہا

ایشان دختر حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب اند رضی اللہ عنہ و مادر ایشان زینب بنت مظعون بن حبیب بن وہب ست و در سال سوم یا دوم از ہجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش درآوردند ولادت ایشان پنجسال پیش از بعثت بوده و وفات

وفات در سال پنجاه و پنج یا پنجاه و یک یا پنجاه و هشتم هجری واقع شده و قبر در بقیع ست

حضرت جویریه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عایذ بن مالک است و آنحضرت صلعم ایشان را در ماه شعبان سال پنجم یا ششم از هجرت در عقد خویش در آوردند و وفات ایشان در مدینه سال پنجاه و پنج یا پنجاه و شش هجری واقع شده و مدت عمر شصت و پنج سال بوده و قبر در بقیع ست

حضرت میمونه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بحیر بن الهزم ست و نام مادر هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث در سال هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشان را در عقد خویش در آورد و از ایشان مرویست که فرموده اند شبی نوبت من بود و رسول صلعم از پیش من بیرون رفتند برخاستم و در را بعد از لحظه آمدند و در را بند دیدند نکشودم سوگند دادند که در را بکشای گفتم یا رسول الله در شب نوبت من در خانه زنان دیگر می روی فرمودند نکردم لیکن بقضای حاجت رفته بودم وفات ایشان در سال پنجاه و یک هجری و بقولی شصت و یک یا شصت و شش بوده و قبر در بقیع ست

حضرت ام سلمه رضی الله عنها

نام ایشان هند بنت ابی امیه است و رسول صلعم در ماه شوال سال چهارم از هجرت ایشان را در عقد خود در آوردند و مهر ایشان متاعی بود که قیمت آن ده درم بود و آخر کسی که از ازواج مطهرات برحمت حق پیوست ایشان بودند وفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاه و نه هجری بوده و ابوهریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده اند و مدت عمر هشتاد و چهار سال قبر در بقیع ست

ذکر بنات طاهرات آنحضرت صلعم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها

کنیت ایشان ام محمد و القاب مبارک ایشان طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول ست اگرچه فاطمه زهرا بسن خردترین بنات آنحضرت صلعم اند اما در محبت و شفقتی که آنحضرت را با ایشان بود بزرگترین همه اند و جمیع اولاد امجاد سید انام صلعم از ایشان است حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در رمضان سال دوم از هجرت بعد از مراجعت از غزوه بدر ایشان را خواستگاری نمودند

و درآنوقت حضرت فاطمه پانزده یا هیزده ساله بودند وسه پسر که حضرت امیرالمؤمنین حسن
وحسین ومحسن وسه دختر که زینب وام کلثوم ورقیه باشند از ایشان متولد شده اند ومحسن
ورقیه در طفولیت برحمت حق پیوسته اند و از زینب که بعبد الله جعفر وام کلثوم که بحضرت امیرالمؤمنین
عمر فاروق تزوج کرده بودند فرزند نماند از حضرت عائشه رضی الله عنها پرسیدند که از آدمیان
که دوست تر بود رسول صلعم فرمودند فاطمه گفتند از مردان فرمودند شوهرش روزی پیغمبر
صلعم با حضرت علی وفاطمه زهرا مباسطت میفرمودند وبهر دو تلطف مینمودند حضرت علی گفتند
یا رسول الله دوستتر ست بتو از من یا من آنسرور فرمودند که هی احب الی منک وانت اعز
علی منها یعنی فاطمه دوست تر است بسوی من از تو وتو عزیزتری بر من از وی روزی حضرت
سید انام صلعم بحضرت فاطمه فرمودند این شخصی که در راه پیش آمد دیدی
گفتند یا رسول الله آری فرمودند ملکی بود که هرگز پیش ازین بر زمین نیامده
امروز از پروردگار خود دستوری خواست که بر من سلام کند وبشارت دهد مرا
که فاطمه سیده زنان اهل بهشت وحسن وحسین سید جوانان اهل بهشت خواهند بود
ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا در سال پنجم وبقولی چهل ویکم از واقعه
فیل پنج سال پیشتر از نبوت حضرت سید انبیا صلعم واقع شده ووفات در شب سه شنبه
سوم ماه رمضان بعد از وفات آنسرور صلعم وبقول اصح بشش ماه روی نموده مدت
عمر شریف بیست وهشت ساله بوده وقبر در بقیع ست ونماز بر ایشان حضرت علی گذارده اند وبقولی
عباس رضی الله عنهما

حضرت زینب رضی الله عنها

ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشانرا پسر خاله ایشان ابوالعاص بن الربیع
عقد کرده بودند وبعد از ایمان آوردن ابوالعاص آنسرور زینب را بتجدید نکاح کردند وبقولی بهمان
نکاح باو باز گردانیدند واز ایشان یک پسر علی نام ویک دختر امامه نام متولد شدند پسر چون بسر حد بلوغ
رسید از دنیا برفت وامامه را حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا
بموجب وصیت ایشان بعقد خویش در آوردند ولادت ایشان پیش از بعثت [illegible]

وفات در سال ہشتم از ہجرت واقع شدہ

حضرت رقیہ رضی اللہ عنہا

ایشان بعد از حضرت زینب متولد شدہ اند و سید انام علیہ الصلوۃ والسلام ایشانرا بامیر المومنین عثمان رض عقد بودہ اند و از ایشان پسری بود و آن پسر در سن دو سالگی وفات یافت و بعد از آن دیگر فرزند نشد ولادت حضرت رقیہ پیش از نبوت در سال سی و سوم از واقعہ فیل بودہ و وفات در سال دوم از ہجرت کہ آنحضرت در غزوۂ بدر رفتہ بودند واقع شد و قبر در بقیع ست ++

حضرت ام کلثوم رضی اللہ عنہا

بعد از رقیہ و پیش از فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا متولد شدہ اند نام ایشان آمنہ بود آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت رقیہ در سال سوم از ہجرت ایشانرا بعقد نکاح امیر المومنین عثمان رض دادند و دو سہ سال با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نہم از ہجرت بودہ است ++

ذکر نساء العارفات الصالحات رحمۃ اللہ تعالی علیہن حضرت زایدہ رحمہا اللہ تعالی

ایشان کنیزی حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ عنہا گویند روزی بملازمت حضرت رسالت پناہ صلعم آمدہ سلام کرد آنسرور صلعم فرمودند ای زایدہ چرا پیش من دیر دیر می آئی توقیقہ و من ترا دوست میدارم زایدہ گفت یا رسول اللہ صلعم امروز تعجبی آمدہ ام فرمودند آن چیست گفتند بامداد بطلب ہیزم میرفتم چون پشتارہ ہیزم بربستم و بر سنگی نہادم تا برگیرم سواری دیدم کہ از آسمان بزمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوی و بگوی رضوان خازن بہشت گفت بشارت مر ترا کہ بہشت بر امتان تو بسہ وجہ قسمت کردہ اند گروہی بیحساب بہشت روند گروہی حساب آسان کنند و گروہی را شفاعت تو بہ بخشد این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان و زمین بمن التفات کرد مرا دید کہ آن پشتارہ را نمی توانم برداشت گفت یا زایدہ این پشتارہ را بر سنگ بگذار و مر سنگ را گفت آن پشتارہ را بار برد بخانہ عمر رض ببر آن سنگ روان شد و پشتارہ ہیزم ہمی آورد تا بدر خانہ حضرت عمر رض و رسول صلعم برخاستند و با زایدہ بدر خانہ حضرت عمر رض رفتند و اثر آمد شد سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد للہ کہ خدا تعالی مرا از دنیا بیرون نبرد تا رضوان مرا بآمرزش امت من بشارت نداد

وخدا تعالی زنی را از دست من بدرجهٔ مریم رساند

حضرت شعوانه رحمها الله تعالے

از عجم بوده اند و در آید می نشستند و بمقامات خوش وعظ میفرمودند و آواز خوش داشتند عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشان را گفتند میترسم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار مرا دوست تر است از کور و شدت عذاب دوزخ در آخرت و گفتند چشمی که از لقای محبوب باز ماند و بدیدار او مشتاق باشد گریه نیکی نماید گویند چون پیر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند گفتند ای فضیل میان تو و خدا تعالی چیزی هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل عیاض نعره بزدند و بیهوش افتادند

وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و پنج هجری بوده

حضرت غفیرة العابده رحمها الله

از اهل بصره بود و معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا گشت کسی گفت چه دشوار ست نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدا تعالی ازان دشوار تر ست

وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری بوده

حضرت رابعه بصری رحمها الله تعالی

اصل ایشان از بصره است بزرگی و حالت فقر زیاده بران داشتند که در تحریر گنجد سفیان ثوری رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسائل بصحبت ایشان میرفتند و موعظت و دعای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند و تا سحر برپای می ایستادند و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند وقتی ایشان را عزم حج پدید آمد روی به بادیه نهادند و خری داشتند که رخت بران بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که ما رخت شما بر میداریم نمودند شما یکبار خود برید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب عاجز مرا بخانه خود خواندی و در راه خر مرا میراندی و در بیابان تنها گذاشتی هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار بروی نهادند و یکه منطق رفتند راوی گفته که بعد از مدتی

همان خرما دیدم که میفروختند و شیخ زین الدین عطار در باب ایشان مینویسند که چون زن در راه مدام رو بود و اوا
زن توان گفت والد ایشان را چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند ازین جهت رابعه میگفتند و در شبی
که حضرت رابعه متولد شده بود والد ایشان رسول صلعم بخواب دیدند که می فرمایند که این دختر سیده است که هفتاد
کس را است شفاعت او و آمرزیده خواهند شد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان
آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم و چون سلطان ابراهیم گفتا که دیگران براه کعبه بالقدم میروند
و من بدیده در هر قدم می دو رکعت نماز میگذارند تا چهارده سال بکعبه رسیدند و خانه را ندیدند گفتند
سبحان الله مگر چشم مرا خللی رسیده هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نرسیده اما کعبه باستقبال ضعیفه
رفته است که روی باین خانه دارد و درین اثنا سلطان دیدند که حضرت رابعه می آیند و کعبه بجای خویش
باز آمد گفتند ای رابعه این چه شور است که در جهان افگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان افگنده که
چهارده سال درنگ کرده تا بخانه رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم
رابعه گفتند تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه وتعالی را دوست
میدارید گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری فرمودند از دوستی رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم
گویند فصل بهاری در خانه رفتند و بیرون نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار
صنع بینی گفتند یا تو درون آی تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشان را
بسیار کهنه دید گفت کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه را تغییر سازند گفتند شرم میدارم که دنیا خواهم
از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی است و پیغمبر فرمودند که الهی
مارا از دنیا هرچه قسمت کرده بدشمنان خود ده که مارا تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید
اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند گفتند برخیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند
و بیرون رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی
فی عبادی و ادخلی جنتی یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صابر بودی
در محنت بازگرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود در ان حالتی که پسندیده کننده آنچه ترا داده اند پسندیده
نزد خدا است پس در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من در آی در بهشت همراه مقربان چون اکابر درون
در آمدند دیدند که برحمت حق پیوسته وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و پنج هجری بوده

و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خبر گوی از منکر و نکیر فرمودند چون آنجوانمردان در آمدند گفتند ان ربک گفتم باز گردید و حق تعالی را بگوئید که با چندین هزار خلق تو پیره زنی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون ترا فراموش کنم ✤ ✤ ✤ ✤

حضرت نفیسه رحمها الله

نام پدر ایشان حسن بن زید است از قدماء النساء محدثه و مقیم مصر بودند منقول است که چون امام شافعی رحمة الله بمصر رسید در پیش ایشان حدیث سماع نمودند و چون امام برحمت حق پیوستند جنازهٔ امام را بخانهٔ ایشان برده نماز گذاردند وفات ایشان در ماه رمضان سال دوصد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند ✤ ✤ ✤ ✤

حضرت فاطمه نیشاپوریه رحمها الله

از قدمای النساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است هیچ مقام او را خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذوالنون مصری را دیدند و پرسیدند که را بزرگتر دیدی از اینطایفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب می آید گویند روزی برای حضرت شیخ ذوالنون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال دوصد و بست و سه هجری بوده است ✤ ✤

حضرت تحفه رحمها الله

از کبار نساء عارفات کاملات و اصلات بودند از شیخ سری سقطی قدس سره منقول است که فرمودند شبی اضطراب داشتم و خواب نمی آمد چنانچه تهجد فوت شد چون نماز بامداد

در بیرون آمدم بجهت حصول تسکین آن اضطراب هر جا که رفتم هیچ فائده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و اهل ابتلا را ببینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به بیمارستان در آمدم دل من تسکین یافت
و سینه من منشرح گشت ناگاه کنیزکی دیدم جوان نیکو داشت و جامهای پوسیده بوی خوش
از وی بمشامم رسید هر دو دست و هر دو پای در بند بود چون مرا دید بگریست و شعری چند بخواند
صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده خواجه او را بند کرده
اینجا فرستاده مگر بحال آید چون این سخن شنید بسیار بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن
این است که ای گروه مردم گناهی ندارم ولیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا دیوانه
کرده اید و بغیر از محبت او گناهی در خود نمی یابم و من شیفته محبت و دوستی ام که از درگاه او
فرمان نتوانم گردید انچه صلاح من انگاشته اید فساد منست و انچه فساد من میدانید
صلاح منست و شیفتگی بخدا و نه خود را دوست دارد و از و راضی باشد بر و گناهی نیست
این سخنان او مرا بغایت اثر کرد و باندوه و گریه آوردم کنیزک گفت ای سری این گریه
بر صفت او چون باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن است بعد از ان خود رفت
و بیهوش آمد گفتم ای دایه گفت لبیک ای سری گفتم مرا از کجا شناسی گفت تا او را
شناختم جاهل نشدم گفتم شنیدم که دعوی محبت میکنی کرا دوست میداری گفت آنکس را
که نعمتها بما شناسا گردانید ما را بتنهائی خود و منت نهاد بر ما بعطای خود و بدلهای قریب است
و سائلانرا مجیب گفتم ترا اینجا که بند کرده گفت ای سری حاسدان باهم یاری کردند بعد از آن
نعره زد و بیفتاد گمان بردم که مرد و چون بخود آمد بیتی چند مناسب حال خود بخواند صاحب
بیمارستان را گفتم او را بگذار چنین کرد گفتم برو هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم آنکه
مملوک حقیقی هست مرا مملوک دیگری گردانید اگر او راضی شود بروم والا صبر کنم گفتم والله این
از من عاقلتر است درین اثنا خواجه تحفه بیامد و صاحب بیمارستان را پرسید تحفه کجا است
گفت اندرون است و حضرت شیخ سری سقطی نزد وست خرم شد و در آمد و بر من
تعظیم بسیار نمود گفتم این کنیزک از من بتعظیم اولی تر است چه گناه او را محبوس کرده
بسیار است دیوانه شده نمیخورد و نمیخوابد و میگرید اردکها خواست گفتم فکر کرد

بسیار میکند و تمام بضاعت من این است و تمام مال خود که بیست هزار درم باشد خریده ام و امید داشتم
که مثل آن سود کنم از جهت کار آنکه در هنر خود دارد گفتم صفت او چیست گفت مطربه است گفتم چند گاه است
که باین حال مبتلا است گفت یکسال گفتم بیا ای آنکه اشوب جان منی دگفت بخود در کنار داشت و باین
ابیات سرود نمود که حاصل این است سوگند بحق تو که شکستم عهدی که با تو داشتم و مکدر نگردانیدم دوستی
بعد از انکه صفا یافته بود شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم دل کن سیازم
آن دل را پس ای آنکسی که مرا صاحبی نیست بغیر از تو و تو گذاشته مرا در مردم به بندگی
بعد از آن بر حاجت دعوی شکست و بگریه در آمد تصور کردم که بمحبت کسی مبتلا است و ظاهر شد
که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است با دل بریان و دیده گریان بیتی چند برخواند یعنی
این است خطاب کرد مرا حق از درون سینه و وعظ من بر زبان من بود نزدیک شدم بعد
از دوری و مخصوص گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و اجابت کردم وقتی که خوانده شدم
لبیک گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خوانده بعد از آن صاحب تحفه را گفتم که بهای
او بر ذمه منست و زیادت میدهم فریاد بر آورد گفت تو مرد درویشی و بهای او را از کجا دهی
گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم بعد از آن گریان برفتم بخدای
سوگند که مالک یک دینار نبودم و تمام شب متحیر بودم و تضرع میکردم و قت اسحاق آمد گفتم
ای پروردگار پنهان و آشکارا من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی
در بزد گفتم کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم مردی دیدم با چهار غلام و شمعی
با خود دارد گفت ای استاد اذن در آمدن میدهی گفتم در آی چون در آمد گفتم کیستی چرا آمدی
گفت احمد بن مثنی امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز داد که پنج بدره زر بردار و پیش سری
بر و نفس او خوش گردان که تحفه را بخرد و ما را با تحفه عنایتی است چون این شنیدم سجده
شکر بجا آوردم و نشستم تا صبح شد نماز فجر ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتیم صاحب
بیمارستان در انتظار بود چون مرا دید گفت مرحبا در آی که تحفه را نزد حقتعالی قرب و منزلتی
است و دوش هاتفی بمن آواز داد و گفت بدرستی که او از ماست با دلی که خالی نیست
از عطا پس بلند شد و باز بلند شد در همه حال چون تحفه ما را بدید چشم پرآب کرده با خدا

در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی در آن وقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم گریه چه
انچه تو گفتی آوردم بجز از سوء کهنه بخواهیم گفتم بمثل قیمت سوء گفت ای سری حیله الرحمه دنیا زمن
و هی قبول نکنم تحفه آزاد است در راه خدا گفتم که تمیه چیست گفت ای استاد دوستی مرا سرزنش
کردند ترا گواه میگیرم که از همه مال خود بیرون آمدم و در خدا بیتعالی گریختم روی باین شی کردم
او نیز میگریست گفتم چرا میگریی گفت که تو با خدا بیتعالی بخیر مرا خواندی بان از من راضی نیست
ترا گواه میگیرم همه مال خود را در راه خدا بیتعالی صدقه کردم گفتم سبحان الله چه بزرگست
برکت تحفه بر همه بعد از آن تحفه برخاست و جامهای که در بر داشت بیرون کرد و پلاسی پوشید
بیرون رفت و میگریست گفتم خدا بیتعالی ترا رهائی داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی
آن اینست میگریزم از وی بسوی او گریه میکنم از وی نزد او بسوی گریه بحق او که او دست خواست
من هستم پیش او تا برساند مرا و مخلوط گرداند بچیزی که امیدوارم از وی بعد از آن بیرون
آمدیم و چند آنکه تحفه را جستیم نیافتیم هر سه عزیمت کعبه کردیم احمد مثنی در راه بمرد و من و صاحب
تحفه بمکه معظمه رسیدیم و در وقت طواف آواز مجروحی شنیدیم که این ابیات میخواند که معنی
آن اینست دوست خدا در دنیا بیمارست و دراز است بیماری او پس دوای او در بیماری او
توست ای یار دوست خود را جام محبت خود پس سیراب گردانید خدای وقتی که نوشانید آن جام
را پس مدهوش شده از محبت و خواهش بسوی او دنیخواهد و دوستی بغیر او چنین است کسی
که دعوی شوق بسوی او کند بیخود می باشد تا آنکه ببیند او را پیش او رفتم چون مرا دید گفت
ای سری گفتم لبیک تو کیستی گفت خدا ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد از شناختن ناشناختن
چرا من تحفه ام و او ضعیف شده بود گفتم ای تحفه چه فایده دیدی بعد از آنکه تنهائی گزیدی گفت
خدا بیتعالی مرا بقرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت داد گفتم این شنی بمرد گفت رحمه الله
خدا بیتعالی او را از کرامتها چندان بخشید که هیچ چشم ندیده است و همسایه منست در بهشت
گفتم خواجه تو که ترا آزاد کرد با من آمده است دعای پنهانی کرد و در برابر کعبه بیفتاد و جان بداد
چون خواجه او دید که او مرده و دید مرده بر وی افتاد رفتم که وی را بر دارم مرده بود و
تجهیز و تکفین ایشان کردم و بخاک سپردم رحمهم الله تعالی + + + + + +

حضرت ام عیسی رحمها اللہ

نام پدر ایشان ابراہیم حرنی است از نساء عارفات کاملات بودند در فتنہ فیوجہا می نوشتند
وفات ایشان در ماہ رجب سال سنہ بیست وہشت ہجری بودہ و قبر ترنزدیک قبر والد ایشان است

حضرت ام محمد رحمها اللہ تعالی

والدہ ماجدہ شیخ ابی عبداللہ خفیف قدس اللہ سرہ از کبرای عابدات تا نسات بودہ اند
وایشان را مشاہدات ومکاشفات بسیار است ہمراہ پسر خود از راہ بحر بسفر حجاز رفتہ گویند
کہ شیخ ابو عبداللہ در عشرہ آخر رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر دریابند بامر بر آمدہ
نماز میکردند والدہ ایشان ام محمد در درون متوجہ شب بودند ناگاہ انوار شب قدر برایشان
ظاہر شدن گرفت آواز داد کہ ای محمد ای فرزند آنچہ تو آنجا میطلبی اینجا ست شیخ
فرود آمدند وآن انوار را دیدند و در قدم والدہ خود افتادند شیخ می فرمودند از انوقت قدر والدہ خود دانستم

حضرت امۃ الواحد رحمها اللہ

نام ایشان ستیتہ ونام پدر حسین بن اسمعیل حاملی ست ہم علم قراءت وحدیث وفقہ
وفرائض وہم حساب ونحو را خوب میدانستند وصدقہ بسیار میدادند وفات ایشان
در ماہ رمضان سال سہ صد ہفتاد وہفت ہجری ست ومدت عمر از نود سال متجاوز

حضرت امۃ السلام

نام پدر ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف ست شاگرد محمد بن اسمعیل بصلانی اند
وتنوخی وزاہدی وابوعلی از شاگردان ایشانند وفضائل وکمالات بسیار داشتہ اند
ولادت ایشان در رجب سال سہ صد وسیزدہ ہجری بودہ ووفات در رجب سال سہ صد ونود واقع شدہ

حضرت میمونہ واعظہ

نام پدر ایشان شاقولہ است حافظ قرآن مجید وفرقان حمید بودہ اند روزی در وعظ
گفتند جامہ کہ در وجہ حلال باشد ودران کسی گناہ نکند زود پارہ نشود وچنانچہ پیراہنی
کہ در بیر دارم بافتہ مادر منست وچہل وہفت سال است کہ پوشم وپارہ نشدہ نقل ست
از عبدالصمد پسر ایشان کہ در خانہ ما دیواری بود شکست برافتادن بود والدہ گفتم کہ این دیوار را از سر نو

باید ساحت ایشان بر پاره کاغذ چیزی نوشتند و گفتند این کاغذ را بدین دیوار محکم سازید چنانکه
بیست سال آن دیوار بحال ماند و نیفتاد و بعد از فوت ایشان بخاطر من رسید که ببینم در آن کاغذ
چه نوشته اند بجهة ساختن دیوار بیفتاد و در آن نوشته بودند که ان الله یمسک السموات
والارض ان تزولا یا ممسک السموات والارض امسکه وفات ایشان در سال سه صد و نود و سه هجری بود

حضرت خدیجه واعظه

از کبار نساء عارفات صالحات و عمه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین شیخ
عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنها گویند یکبار در جیلان خشک سال شد مردم بجهت طلب باران
بیرون رفتند باران نبارید همه بخدمت ام محمد آمدند و درخواست دعای نزول باران نمودند
ایشان بصحن خانه خود رفتند و گفتند خدایا ومن جاروب کردم و تو آب بپاش در همان زمان
باران درگرفت و چندان بارید که گویی سرِ مشکها گشادند +

حضرت ام محمد رحمها الله

نام پدر ایشان محمد بن علی بن عبد الله است با ابن سمعون صحبت داشته اند و در صدق و
صلاح و زهد و ورع بی نظیر بوده اند ولادت ایشان در سال سه صد و هفتاد و چهار هجری
وفات در سال چهار صد و شصت بود و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است

حضرت کریمه مروزیه

نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم است علم ظاهری و باطنی را جمع کرده بودند و حدیث
درس میگفتند وفات ایشان در سال چهار صد و شصت و سه هجری بوده + + +

حضرت فاطمه واعظه رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان حسین بن حسن بن فضلویه است در مجلس وعظ ایشان همه نساء صالحات
شهر حاضر میشدند و فیض میرسیدند وفات ایشان در سال پانصد و بیست و یک هجری

حضرت فاطمه

نام پدر ایشان نصر بن عطار است از ساداتِ نساء و در ریاضت و مجاهدت و زهد و تقوی یگانهٔ
زمانه بودند گویند در مدت عمر از خانهٔ خود جز سه مرتبه بیرون نیامده بودند وفات ایشان در سال

بالقصد و هشتاد و سه هجری واقع شده و بعضی از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاهدت را
بمرتبه رسانیده اند که بالا تر از آن متصور نیست چنانچه امام عبد الله یافعی رحمه الله در تاریخ خود از یکی
از مشایخ روایت میکند که زنی در مصر بود در نواحی مصر سی سال بر یکجا اقامت کرد که در سرما و گرما
از آنجا نرفت و درین سی سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامید و هم امام یافعی بعد ذکر این حکایت آورده
که یکی ازین طائفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله و حیران سی سال بر دو پای ایستاده
ماند و در زمستان و تابستان نه نشست و نه در رو از آفتابها و باران او را پناهی بوده
و مارها و عقربها گرد او در می آمدند و هم امام عبد الله یافعی گوید که یکی از علما نقل کرد که در خوارزم
زنی دیدم که زیاده از بیست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی قدس الله سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله
روحه فرموده اند که در مرو پیره زنی بود که او را ابیک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابو سعید
بتظلم آمده ام گفتم بگوی گفت مردم دعا میکنند که ما را یک نفس بجا باز نگذار سی سال است
که میگویم که مرا یک طرفة العین بمن باز مگذار تا به بینم که من کیم با من خود هستم هیچ از اتفاق نیفتاده

حضرت بی بی جمال خاتون

نام پدر ایشان قاضی ساینده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر ایشان در ذکر سلسله علیه
قادریه مذکور شده بی بی جمال خاتون از کبار نساء عارفات کاملات اند و در ترک و تجرید آن
وقت طریقه شغل از والده ماجده خود و از برادر بزرگوار دارند و خوارق و کرامات بسیار
از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه وقتی قریب پانزده من گندم در ظرفی بدست مبارک
خود انداخته بودند و هر روز از ان گندم بیرون می آوردند و صرف درویشان و فقرا مینمودند
و گندم بحال خود بود و تا یکسال کفایت کرد گویند روزی ماهی بخانه ایشان آوردند
و وقت ایشان خوش بود چون نظر بر آن ماهی انداختند نوری در ظاهر او پدید آمد فرموده اند
این ماهی را نگاه دارید که بمن دارد تا حال آن ماهی خشک شده در خویشان ایشان دارند و برکات
آن ظاهر و غالب است چنانکه نگاه میدارند برکه تپ میگیرد چون دران سیه میشود و گویند هر کس را مهمی و حاجتی
روی میداد بخدمت ایشان رسیده التماس فاتحه مینماید و از برکت توجه ایشان آن مهم بکفایت

میرسد و طعامی که بروح بزرگان می برند اول بدست مبارک خود طعام را از دیگ میکشند بعد ازان دیگری اهتمام میکنند هر قدر مردمی که حاضر شده باشند همه میرسد و کمی نمیکند پس تعریف اینها پس از شصت سال متجاوز است و در هندوستان از وطن خود اقامت دارند و هرگز از انجا بجای دیگر نرفته اند و بعد ازان حضرت میان میر نیز زیارت نموده اند امروز که سال هزار و چهل و نه هجریست در قید حیات اند

خاتمة الکتاب

الحمد لله والمنة که این کتاب مسمی بسفینة الاولیا از یمن روح مطهر حضرت سید انبیا صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم و توجه اولیای معظم قدس الله ارواحهم در شب بیست و هفتم ماه رمضان المبارک سال یکهزار و چهل و نه هجری که سال بیست و پنجم از سن این فقیر باتمام رسید اگرچه عبارت این کتاب سلاست براعت سمت و در عبارت آرائی مقید نشده و فارسی ساده عام فهم نوشته لیکن بعضی جا اقتدا بعبارت نفحات الانس قطب الاولیا قدوة الاتقیا بدر آسمان عرفان خورشید فلک ایقان حضرت مولانا نور الملة والدین عبدالرحمن جامی قدس سره السامی که کمال فصاحت و متانت دارد و ایشان را استاد خود میداند کرده و زبان روزمره خود را نیز ترک ساخته اگرچه میخواست که بعضی از سخنان خوش و احوال و خوارق مشایخی که الحال در قید حیات اند و این فقیر خود ایشان را ملازمت نموده و کرامات از ایشان مشاهده کرده داخل این کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا میکرد نوشته و بهمین سبب سخنان عالی و نکتهای دقیق اکابر سلف را که عام فهم نبود نیز داخل ساخته شیخ ابوسعید خراز چون بمصر رسید ایشان را گفتند ای سید قوم چرا بر منبر سخن نگوئی فرمودند این مردم از حق عنایت غائب اند ذکر حق با غائبان غیبت است و چنانچه گفته اند الولی لا یعرف الولی همچنین سخنان ولی را هم جز ولی نفهمد پس بغیر ایشان نباید گفت امید که این سفینه ازبرکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد و خوانندگان را بهره تمام ازان حاصل آید اگر بمقتضای بشریت سهوی و خطای شده باشد ارباب الفن آنرا بذیل اصلاح بپوشند الحمد لله حمدا کثیرا دائما ابدا

خاتم الطبع

الحمد لله والمنة که کتاب فیض انتساب مسمی به سفینة الاولیا ماه مئی [illegible] در مطبع عالیجناب منشی نولکشور صاحب بتمام کمال خوبی طبع شد